جهان ساسانی

(مقالاتی درباره تاریخ ایرانشهر)

تورج دریـــایـی

ترجمه مهناز بابایی



فرزان روز

جهان ساسانی

تبرستان
www.tabarestan.info

(مقالاتی دربارهٔ تاریخ ایرانشهر)

تبرستان
www.tabarestan.info

جهان ساسانی

تبرستان
www.tabarestan.info

(مقالاتی دربارهٔ تاریخ ایرانشهر)

تورج دریایی

ترجمهٔ مهناز بابایی

فروهر، ۱۳۹۷

سرشناسه	:	دریایی، تورج، ۱۳۴۶ - Daryae, Touraj
عنوان و نام پدیدآور	:	جهان ساسانی: مقالاتی درباره تاریخ ایرانشهر/ تورج دریایی؛ ترجمه [صحیح: ترجمه و گردآوری] مهناز بابایی؛ ویراستار سجاد امیری.
مشخصات نشر	:	تهران : سازمان انتشارات فروهر، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری	:	۱۹۸ ص.: مصور؛ ۱۴/۵×۲۱/۵ س‌م.
شابک	:	۹۷۸-۶۰۰-۷۸۴۴-۲۴-۳
وضعیت فهرست نویسی	:	فیپا
یادداشت	:	کتاب حاضر گردآوری و ترجمه مقالات انگلیسی اثر تورج دریایی است.
یادداشت	:	کتابنامه: ص. [۱۷۵] - ۱۹۸.
یادداشت	:	نمایه.
عنوان دیگر	:	مقالاتی درباره تاریخ ایرانشهر.
موضوع	:	ایران — تاریخ — ساسانیان، ۲۲۶ - ۶۵۱م.
موضوع	:	Iran -- History -- Sassanids, 226-651
موضوع	:	زردشتی — ایران
موضوع	:	Zoroastrianism -- Iran
شناسه افزوده	:	بابایی توسکی، مهناز، مترجم، گردآورنده
رده بندی کنگره	:	DSR۴۰۲/د۴ج۹ ۱۳۹۷
رده بندی دیویی	:	۰۳/۹۵۵
شماره کتابشناسی ملی	:	۵۵۷۸۴۱۲

تبرستان
www.tabarestan.info

جهان ساسانی
(مقالاتی دربارهٔ تاریخ ایرانشهر)

مؤلف: تورج دریایی

مترجم: مهناز بابایی

ویراستار: سجاد امیری

طراح جلد: سیامک جمشیدی‌زاده

چاپ اول: ۱۳۹۷

شمارگان: ۷۰۰ نسخه

شابک: ۳-۲۴-۷۸۴۴-۶۰۰-۹۷۸

چاپ و صحافی: چاپخانه دانشکده هنر

با سپاس از همکاری و حمایت چاپخانه دانشکده هنر در مراحل چاپ و صحافی این کتاب.

همهٔ حقوق برای ناشر محفوظ است. تکثیر، انتشار و ذخیره‌سازی تمام یا بخشی از این اثر به هر شکل (چاپی، الکترونیکی و...) و با هر هدف بدون مجوز از ناشر، غیرقانونی و قابل پیگرد است.

مؤسسهٔ فرهنگی انتشاراتی فروهر

نشانی: خیابان حافظ، نرسیده به چهارراه کالج، کوچه بامشاد، پلاک ۳، سازمان جوانان زرتشتی (فروهر)، تلفکس: ۸۸۸۰۹۶۶۵

مرکز پخش و فروش: خیابان انقلاب، خیابان فلسطین جنوبی، پلاک ۳۶۱، تلفکس: ۶۶۴۶۲۷۰۴

فهرست

تبرستان
www.tabarestan.info

پیشگفتار مؤلف ۷
پیشگفتار مترجم ۹
بخش نخست: ایرانشهر ۱۱
تغییر "چهرهٔ جهان": جغرافیا و تبلیغات سیاسی در ایران باستان ۱۳
ایدهٔ سرزمین مقدس ایرانشهر ۲۹
مفهوم پادشاهی در ایران ساسانی متقدم ۴۱
تاریخ‌نگاری در ایران عهد باستان متأخر ۵۷
وقتی پایان نزدیک است: ارتش‌های بدوی‌شده و شاهان سرباز در ایران باستان متأخر ۷۱
بخش دوم: شاهنشاهی ساسانیان ۸۹
جایگاه تاریخ ساسانیان در مطالعات ایران‌شناسی، اسلام‌پژوهی و عهد باستان متأخر ۹۱
شاهنشاهی ساسانی ۱۰۷
نگاهی بر باستان شناسی شاهنشاهی ساسانی ۱۲۱
آخرین زن فرمانروا در ایرانشهر: ملکه آذرمیدخت ۱۵۷
آخرین سال یزدگرد سوم: ضرب سکه و تاریخ سیستان در اواخر عهد باستان ۱۶۵
فهرست منابع ۱۷۵
نمایه ۱۹۵

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

پیشگفتار مؤلف

کتابی که در پیش رو دارید مجموعه مقالاتی است که من در مجلات اروپایی و آمریکایی در دو دههٔ گذشته دربارهٔ ایران ساسانی به چاپ رسانیده‌ام. از زمانی‌که بر روی متن پهلوی (فارسی میانه) شهرستان‌های ایرانشهر کار می‌کردم، به ایدهٔ شکل‌گیری مبحث ایرانشهر و اهمیت آن پرداخته‌ام. ایرانشهر نه‌تنها بعد سیاسی بلکه بعد فرهنگی نیز دارد که ساخته و پرداختهٔ دوران شاهنشاهی ساسانی مابین قرون سوم و هفتم میلادی است. به نظر من فرهنگ ایرانشهری از آمو دریا (جیحون) تا رود فرات جریان داشته و جلوه کرده‌است. این فرهنگ شامل تاریخ، ادبیات و رسم و رسومی است که تا امروزه در این مناطق همچنان وجود دارد و در قفقاز نیز می‌توان ردپای آن را یافت. قسمت دیگر این کتاب دربارهٔ تاریخ سیاسی و نکاتی دربارهٔ شاهنشاهی ساسانی و همچنین مطالعهٔ تاریخ‌نگاری حکومتی است که شناخت آن را مطالعات اسلام شناسی و روم شناسی روشن ساخته‌اند.

این مقالات به لطف خانم دکتر مهناز بابایی به‌صورت کتاب به چاپ می‌رسد. ایشان با حوصله و دقت این مقالات را انتخاب کردند و آنها را به‌صورت مجموعه‌ای منسجم ترجمه کردند. من از دکتر بابایی برای همهٔ زحماتی که برای به چاپ رسانیدن این مقالات به فارسی کرده‌اند، متشکرم. همچنین از خانم دکتر گشتاسب سپاسگزارم

که این مقالات را در انتشارات فروهر به چاپ رساندند. امیدوارم این مقالات برای دانشجویان و محققان ایرانی مفید واقع شود و به پیشبرد تحقیق دربارهٔ این فرهنگ مهم کمک کند.

تورج دریایی
دانشگاه کالیفرنیا در ارواین
بهمن ۱۳۹۷

www.tabarestan.info تبرستان

پیشگفتار مترجم

www.tabarestan.info تبرستان

تاریخ ایران در عصر ساسانیان یکی از مهم‌ترین مقاطع تاریخی این سرزمین و مناطق اطراف آن به‌شمار می‌رود. در این دوره شاهنشاهی ساسانی در همسایگی دولت قدرتمند دیگری همچون امپراتوری روم (بعدها بیزانس) تأثیر مستقیمی بر روی سرنوشت تاریخی سرزمین‌های خاور نزدیک نهاد. دیر زمانی است که به سبب اهمیت تاریخی دوره‌ای موسوم به "اواخر عهد باستان"، پژوهشگران و محققان آثار فراوانی جهت بازسازی این دوره در حوزهٔ جغرافیایی تحت نفوذ امپراتوری رومیان به رشتهٔ تحریر کشیده‌اند. بااین‌حال، درست در مقابل این توجه، فقدان شگفت انگیزی از آثار پژوهشی درخصوص همسایهٔ شرقی امپراتوری روم، که بی‌شک دست کم در مناطق همجوار خود با رومیان تأثیری مشابه بر سرنوشت تاریخی این مناطق داشته مشاهده می‌شود. به راستی هیچ پژوهشگر و محققی نمی‌تواند ادعا کند که شاهنشاهی ساسانی در تحولات تاریخی رخ داده در سرزمین‌های میان‌رودان، سوریه و آناتولی نقشی نداشته است. بدین‌سان فراموشی ساسانیان در کوران مطالعات موسوم به اواخر عهد باستان نقصی غیر قابل انکار است.

خوشبختانه امروزه پاره‌ای از محققان در تلاش هستند تا جایگاه تاریخ و تمدن ساسانی را در مطالعات اواخر عهد باستان یادآور شوند. یکی از این پژوهشگران، دکتر تورج دریایی است که طی سالیانی دراز نشان داده است که چرا تاریخ ساسانیان نباید دست کم گرفته شود. ایشان طی چندین مقاله و کتاب مستقل همواره بر اهمیت این دورهٔ تاریخی تأکید داشته و ثمرهٔ آن حضور تاریخ ساسانی در پاره‌ای از تحقیقات اخیر در حوزهٔ اواخر عهد باستان بوده است.

کتاب حاضر درحقیقت ترجمهٔ فارسی چند مقالهٔ مستقل از تورج دریایی است که وجه مشترک آنها معرفی تاریخ ساسانی در میان سر فصل‌های پژوهش‌های اواخر عهد باستان است. گزینش مقالات و ترجمهٔ آنها با نظارت مستقیم دکتر تورج دریایی انجام شده است، که به‌نظر می‌رسد در کنار هم قرار گرفتن آنها بیانگر سیر فکری و روشن نمودن هدف ایشان از توجه ویژه به تاریخ ساسانی باشد.

پس از همفکری میان مترجم و دکتر تورج دریایی، بنابر آن شد که این کتاب به دو بخش تقسیم شود. بخش نخست با عنوان "ایرانشهر" شامل مقالاتی درباب مفاهیم ایدئولوژیک در شاهنشاهی ساسانی است؛ مفاهیمی همچون "ایرانشهر"، "پادشاهی"، "تاریخ مقدس" و "مشروعیت". بخش دوم، با عنوان کلی "شاهنشاهی ساسانیان"، دربرگیرندهٔ رویکردی تاریخی به ایرانشهر در عصر ساسانی است. رویکردی که در آن به سابقهٔ پژوهشی درخصوص تاریخ ساسانیان، ارزش منابع مادّی در بازسازی تاریخ این سلسله، مروری کلی و مختصر بر تاریخ ساسانیان و درنهایت افول شاهنشاهی و سقوط ایرانشهر پرداخته شده است.

باوجودآنکه این مقالات هرکدام به شکلی مستقل و در طی سالیان در مجلات و کتاب‌های معتبر منتشر شده‌اند، اما از دیدگاه مترجم، گزینش این مقالات و ترتیب قرارگیری آنها در مجموعهٔ حاضر دارای نظمی هدفمند است که می‌تواند برای خوانندهٔ این کتاب جالب‌توجه باشد.

در پایان بر خود لازم می‌دانم که از دکتر تورج دریایی و دکتر فرزانه گشتاسب که زمینهٔ لازم برای ترجمه و انتشار کتاب پیش رو را فراهم نمودند سپاسگزاری کنم.

مهناز بابایی

آذر ۱۳۹۷ - تهران

www.tabarestan.info تبرستان

تبرستان
www.tabarestan.info

بخش نخست

ایرانشهر

تبرستان
www.tabarestan.info

۱

تغییر "چهرهٔ جهان"
جغرافیا و تبلیغات سیاسی در ایران باستان*

تبرستان
www.tabarestan.info

با نگاهی به جهان‌بینی و تصور مردمان باستان درخصوص جهان، می‌توان درک مناسبی از دیدگاه آنان نسبت به خود و همسایگانشان پیدا نمود. دریافت ایرانیان باستان از "تصویر جهان" (در سنت یونانی *kosmou mimēma*)[۱] تا حدودی مشخص است اما همچنان نیازمند تلاش‌های بیشتر از سوی محققان است تا تصویری واضح‌تر از آن روشن شود.[۲] امروزه می‌دانیم که ایرانیان جهان را به هفت اقلیم تقسیم می‌کردند که مرزهای آن در طول زمان تغییر می‌کرده است. در اینجا منظور از "تغییر" آن است که ایرانیان زمانی تصویر مقدس جهان در اوستا را رها و آن را منطبق بر مرزهای شاهنشاهی‌های تازهٔ خود یعنی هخامنشی و ساسانی کردند.[۳]

موضوع اصلی این مقاله عکس‌العمل ایرانیان نسبت به تغییرات مرزی امپراتوری(هایی) است که برپا نمودند. سپس تلاش شده است تا مشخص شود ایرانیان چگونه تصورات مقدس برآمده از اوستا را با جغرافیای مرتبط با جهان باستان

---

* "The Changing 'image of the World': Geography and Imperial Propaganda in Ancient Persia," *Electrum, Studies in Ancient History*, vol. 6, 2002, pp. 99-109.

[۱] کراتس مالوسی، سپر آشیل را همچون یک تصویر جهان توصیف کرده است، و این در دوره‌های سپسین تبدیل به یک ایدهٔ عادی در میان جغرافی‌دانان یونانی شد (Romm 1992: 14).

[2] Monchi-Zadeh 1975; Schwartz 1985; Bahiir 1368; Daryace 2002.

[3] Christensen 1917, p.118.

پیوند دادند. برای ایجاد چنین تطبیقی، نوآوری‌های خاصی در مفهوم جغرافیای زرتشتی جهان مطرح شد و این تغییرات در این مقاله مورد بحث قرار گرفته است. در ابتدا ما باید به‌طور خلاصه در مورد تصویر زرتشتی جهان، به‌عنوان نقطهٔ شروع برای جستجوی مسیرهای این نوآوری، نگاه کنیم.

تصویر اوستایی از جهان

اوستای جوان، کهن‌ترین تصویر اساطیری ایرانی از جهان را ارائه می‌کند. یشت دهم، که با نام مهریشت نیز شناخته می‌شود و به ایزد میترا اختصاص یافته، احتمالاً در دورهٔ هخامنشی باری دیگر ویرایش شده است، بااین‌حال به نظر می‌رسد پاره‌ای از مفاهیم پیشازرتشتی را در خود نگاه داشته است، یعنی دوره‌ای پیش از اصلاحات زرتشت. در این متن به قدرتِ بی‌نقص و اهمیت میترا اشاره شده است، ایزدی که ارابهٔ او نه تنها محل اقامت آریایی‌ها بلکه کل دنیا را برمی‌رسد. این مراقبت میترا از سراسر جهان در قطعهٔ زیر دیده می‌شود:

> *avi arəzahi savahī, avi fradaδafšu vīdaδafšu, avi vouru.barəšti vouru.jarəšti, avi imaṭ karšvarə, yaṭ xᵛaniraθəm bāmīm, gavašayanəm gavašitīmča baēšazyąm, miθrō sūrō ādiδāiti.*
>
> مهر توانا بر [هفت اقلیم جهان یعنی] اَرزَهی، سَوَهی، فَرَدَذَفشو، ویدَذَفشو، وُاوروجَرِشتی، وُاوروبَرِشتی و بر این کشور خونیرث درخشان، پناهگاه بی‌گزند و آرامگاه ستوران بنگرد.[۴]

این اولین لیست کامل از هفت اقلیم جهان است که در اوستا عرضه شده است.[۵] ما می‌دانیم که این تقسیم به همان اندازهٔ زمان زرتشت کهن است، چراکه در یسنا

---

[4] Gershevitch 1959, p. 80-81.

[۵] همچنین بنگرید به: *Rašn Yašt* 15- 19; *Vendidad* XIX.39; *Vispered* X.1.

۳۲/۳ زرتشت می‌گوید که دَئوها (دیوان) به‌دلیل اعمالشان در *būmya haptaivē* یا همان "اقلیم هفتم" بدنام‌اند.[6] این بدان معنا است که دیوان در میان اقلیم‌های جهان، در اقلیم مرکزی یا همان خونیرثِ اوستایی بدنام بودند. این گونه است که ما در سروده‌ای برای ایزد میترا، یک تقسیم‌بندی از جهان را می‌یابیم که توسط گاهان زرتشت نیز تأیید می‌شود. در هند نیز ما چنین تقسیماتی را مشاهده می‌کنیم که در آن سنت نیز جهان به هفت منطقه (سانسکریت *dvīpa*) تقسیم شده است که باید ما را متقاعد کند تقسیم هفت‌گانهٔ جهان، منشاء هندی‌ایرانی داشته است.[7]

در این تقسیم‌بندی هفت‌گانهٔ تصویر جهان، اَرِزَهی در حدود شرقی قرار داشته است. سَوَهی (*Sawahī*) در غرب، فرَدَذَفشو (*Fradaδafšū*) و ویدَذَفشو (*Vīdaδafšū*) در جنوب شرقی و جنوب غربی، وُاوروجَرِشتی (*Vouru.jarəštī*) و وُاوروبَرِشتی (*Vouru.barəštī*) در شمال‌شرقی و شمال‌غربی، و در نهایت خونیرث (*X'aniraθa*) اقلیم مرکزی بوده است. بر طبق اوستا، تنها خونیرث بوده است که توسط انسان‌ها مسکون شده و اندازهٔ آن برابر با شش اقلیم دیگر است، درحالی‌که شش اقلیم دیگر نه تنها از یکدیگر جدا شده بلکه از خونیرث نیز جدا شده‌اند. آب دورتادور این اقلیم مرکزی را فراگرفته و میان آن و دیوان و موجودات شرور ساکن در شش اقلیم دیگر فاصله انداخته است. بنابراین می‌توان خونیرث را برابر با *oikoumenē* (جهان مسکون در سنت یونانی) دانست، درحالی‌که نیمی

---

[6] Humbach 1991, p.132.

[7] Boyce 1989, p. 134.

دومزیل (1973: II) ادعا می‌کند که جهان‌بینی ایرانی منطبق بر اقلیم‌های پنج‌گانهٔ هندی بوده است. جهان‌بینی هندی بر آن بود که جهانِ خاکی به پنج منطقه (*disah*) تقسیم می‌شده است که متناظر با استفادهٔ ایرلندی‌ها از اصطلاح *coiced* برای توصیف جزایر خود بوده است. بدین‌سان او نتیجه می‌گیرد که تقسیم بندی هندواروپایی یک تقسیم بندی پنج‌گانه بوده است و تقسیم جهان به هفت اقلیم تحت تأثیر سنت‌های میان‌رودانی بوده است.

www.tabarestan.info تبرستان

دیگر از جهان خالی از انسان‌ها و تمدن بوده و تنها دیوان در آن ساکن بودند. این دیدگاه اوستایی از جهان است که کهن‌ترین تصویر جهان را از دریچهٔ نگاه ایرانیان به ما عرضه می‌کند.

تصویر جهان در دورهٔ هخامنشی

شهبازی نشان داده است که ایرانیان در زمان هخامنشیان با تصویر اوستایی جهان آشنا بوده‌اند.[8] همچنین باید به خاطر داشت که تقسیم‌بندی هفت اقلیم در مهریشت در دورهٔ هخامنشی شناخته شده بود. از دیدگاه شهبازی، در طول دورهٔ حکومت داریوش آگاهی کامل از تقسیمات امپراتوری وی وجود داشته است.[9] بااین‌حال من با این دیدگاه مخالفم که هخامنشیان استان‌های مختلف امپراتوری خود را به هفت اقلیم تقسیم کرده باشند، زیرا هیچ منبع بومی یا ادبی یا تاریخی برای تأیید این فرضیه برای دورهٔ هخامنشی وجود ندارد. شهبازی تفاسیر فارسی‌میانه بر نسک‌های از دست رفتهٔ اوستایی را به‌عنوان مدرکی برای دورهٔ هخامنشی معرفی می‌کند. اما روشن است که این متون فارسی میانه بیانگر دیدگاه دورهٔ ساسانی هستند. این تفسیرها در مورد اوستا نشان می‌دهند که مردمان قادر به حرکت به سایر بخش‌های خالی از سکنهٔ زمین بودند که این از نوآوری‌های ساسانیان بود و در دورهٔ ساسانی و نه هخامنشی نوشته شده بود.

شهبازی در ادامه از متن زامیادیشت استفاده کرده است تا نشان دهد شاهان کیانی بر جهانی حکمرانی می‌کردند که انسان‌ها در هر هفت اقلیم آن ساکن بودند. حتی باوجودآنکه زامیاد یشت به احتمال یک متن متأخر است و سرشار از مشکلات دستور زبانی است،[10] من همچنان باور دارم که این متن جهان‌بینی اصیل اوستایی را

www.tabarestan.info تبرستان

---

[8] Shahbazi 1983: 239-246.
[9] Shahbazi 1983: 243-245.
[10] Pirart 1992: 9.

نگاه داشته است. متن آن‌گونه که شهبازی ادعا می‌کند، به طور خاص نشان نمی‌دهد که انسان‌ها در شش اقلیم دیگر زمین زندگی می‌کردند. به‌عنوان مثال جمشید بر چنین موجوداتی حکم می‌رانده است:

> *yaţ xšayata paiti būmīm haptaiθyąm daēvanąm mašyānąmca yāθβąm pairikanąmca sāθrąm kaoyąm karafnąmca.*
>
> (جمشید) چنان که بر هفت اقلیم شهریاری کرد و بر دیوان و مردمان و جادوان و پریان و کوی‌های ستمکار و کرپ‌ها چیره شد.[11]

www.tabarestan.info تبرستان

به‌خوبی مشخص است که جمشید و قهرمانان و پادشاهان بعدی بر دیوان و انسان‌ها حکم می‌راندند، زیرا آنها بر هر هفت اقلیم حکومت می‌کردند، جایی که تنها یک اقلیم آن از جانب انسان‌ها ساکن شده بود و بقیه توسط دیوان و موجودات شرور اشغال شده بود.

آخرین شواهدی که نشان می‌دهد که ایرانیان در دورهٔ هخامنشی با تصویر هفت‌گانهٔ اوستایی آشنا بودند، منابع آرامی است. براساس یک پاپیروس آرامی از قرن پنجم پیش از میلاد و هم‌زمان با دورهٔ سلطنت داریوش اول، فرماندهٔ ساخلوی ایرانیان در اَسوان مصر، به نام وهیادرنگ، دارای عنوان *hpthpt*' بوده است که صورت ایرانی *haftax*^{w}*apātā* را بازتاب می‌دهد (به معنای خدایگان یک هفتم) و بیانگر تقسیمات نظامی به هفت بخش است.[12] لیکن این عنوان بیانگر تقسیم امپراتوری هخامنشی به هفت اقلیم نیست. من باور دارم که اگر هخامنشیان بر آن بودند تا تصور دینی خود از جهان را با واقعیت پیوند دهند، سرزمین مصر همچنان در اقلیم خونیرث جای می‌گرفت، یعنی تنها اقلیمی که انسان‌ها در آن ساکن بودند.

---

[11] Pirart 1992: 43.
[12] Henning 1968: 144-145; Bogoliubov 1974: III.

ما می‌توانیم با نگاهی به منابع یونانی تصویری دیگر از دیدگاه پارسیان هخامنشی در زمینهٔ جغرافیا و جهان‌بینی آنها کسب کنیم. هرودوت در رابطه با تصور ایرانیان از جهان اطلاعاتی به ما می‌دهد که نشان می‌دهد باور آنها به برتری فرهنگ ایرانی بوده است:

> ایرانیان خود را از تمام مردم دنیا برتر می‌پندارند و هر اندازه قوم و ملتی در دیاری دورتر از ایشان باشد قدر ومنزلت آنها را سبک‌تر می‌انگارند و دورافتاده‌ترین مخلوقات را پایین‌تر به شمار می‌آورند.

تبرستان www.tabarestan.info

این دیدگاه به تقسیم اوستایی جهان اطلاق نمی‌شود و نمایانگر آگاهی جغرافیایی روشن‌تر هخامنشیان است. همانطور که رُمم خاطر نشان کرده است، این گزارش هرودوت نشان می‌دهد که موقعیت جغرافیایی ایران به‌عنوان موقعیتی ممتاز در نظر گرفته می‌شده[۱۳] و نشان دهندهٔ احساسی است که در واقعیت‌های سیاسی دوران هخامنشی ریشه داشته است و نه جهان بینی اوستایی. بدین‌سان من پیشنهاد می‌کنم که در زمان هخامنشیان ایدهٔ برپایی امپراتوری پارسی در چارچوب جغرافیای اوستایی واقعاً وجود نداشت و تنها در دورهٔ ساسانی بود که چنین ذهنیتی شکل گرفت. تنها شباهت بین دیدگاه جغرافیایی زرتشتی و دیدگاه هخامنشیان نسبت به جهان این بود که شاهنشاهی ایران موقعیتی مرکزی داشته است.

دورهٔ ساسانی

درحالی‌که شواهد کمی برای بحث در مورد دورهٔ پارتیان وجود دارد، می‌توان گفت که از زمان اسکندر تا پایان دورهٔ پارتیان، ایرانیان مورد توجه دانشمندان و جغرافی‌دانان هلنی قرار گرفتند. آنچه مهم است باید به خاطر داشت که ما هیچ نشان یا تأثیر مستقیمی در جهان‌بینی ساسانیان نمی‌یابیم، جز آنکه تنها مرزهای شرقی جهان

---

[13] Romm 1992: 55.

هلنی، مانند آناتولی، برای ایرانیان به‌عنوان *hrōm* (روم) شناخته شده بود. تبلیغات سیاسی رومیان که سعی داشتند از این طریق خود را به جهان یونانی ارتباط دهند و امپراتوران را جانشینان اسکندر نشان دهند، بر دیدگاه ایرانیان نسبت به رومیان تأثیر نهاده بود. درنتیجه اسکندر به‌عنوان یک یونانی (*yūnānīg*) شناخته نمی‌شد، بلکه او اسکندر رومی (*aleksander ī hrōmīg*) بود. بدین‌سان آسیای صغیر به‌عنوان روم شناخته شده بود و ازهمین‌روی، زمانی که ترکان بر این منطقه حکمفرما شدند سلاطینِ آنان به‌عنوان سلاجقهٔ روم خوانده می‌شدند. اگر در طول دوره پارتیان در نتیجهٔ تماس با دنیای هلنی، دیدگاه دیگری وجود داشته ما از آن خبر نداریم، اما مسلماً دانشمندان یونانی که به پارتیان توجه داشتند آثار تاریخی و در نتیجه جغرافیایی دربارهٔ شاهنشاهی آنها (همچون کتاب گمشدهٔ پارتیکا) می‌نگاشتند. آنچه می‌توان پیش‌بینی کرد این است که در پایان دورهٔ پارتیان، ایرانیان با کارهای جغرافیایی یونانیان آشنا شده و با تصویری از جهان که از جهان‌بینی اوستایی متفاوت بود، روبرو شدند. این مهم ساسانیان را در میانهٔ این دو جهان‌بینی قرار می‌داد.

www.tabarestan.info تبرستان

ساسانیان شاهنشاهی خود را بر اساس قوانین زرتشتی بنا نهادند و این دین، باوری راسخ به تقسیم‌بندی جهان به هفت بخش داشت. درنتیجه واقعیت‌های سیاسی و جغرافیایی دنیای اواخر عهد باستان، احتمالاً به‌دلیل مواجه شدن با آثار علمی هلنی، تغییرات و نوآوری‌هایی را سبب شد که دیدگاه اساطیری را به واقعیت‌های جغرافیایی نزدیک می‌ساخت. آنچه در رابطه با جهان‌بینی اوستایی تغییر کرد، آن بود که در متون فارسی میانهٔ زرتشتی بیان شد که مردم به شش اقلیم دیگر مهاجرت کردند که پیش از آن براساس اوستا، غیر ساکن بوده و انسان در اقلیم هفتم و یا همان خونیرث ساکن بوده است.[۱۴] بنابراین، با ارائهٔ تفسیر متون اوستایی از طریق متون فارسی میانه،

---

[14] *Bundahišn* 1369: Chapter IX: 71.

روحانیان زرتشتی این تغییر را انجام دادند. نمود بارز این تحول در کتاب بندهشن قابل مشاهده است که بنابر آن، مردمان از طریق نشستن بر پشت گاو افسانه‌ای، سریشوگ (*Srīšwag*)، قادر بودند از آب‌ها گذشته و به شش اقلیم دیگر سفر کنند. از پانزده زوج که در دوران ابتدایی متولد شده بودند و پانزده *sardag*، «جفت» یا «گونه» را تشکیل دادند نُه جفت از آنها با سوار شدن بر پشت گاو سریشوگ توانستند به اقلیم‌های دیگر حرکت کنند. شش جفت دیگر در خونیرث باقی ماندند اما درحقیقت در متن از هفت جفت یا همان قبیله یاد شده است. آنها اعراب، ایرانیان، مازندرانی‌ها، تورانیان، رومیان، داهه‌ها و هندیان بودند.[۱۵]

www.tabarestan.info تبرستان

تحول دیگر استفاده از نام ایران برای اطلاق به مرزهای شاهنشاهی ساسانی بود.[۱۶] بنابر جهان‌بینی اوستایی *Airyanəm Vaējō* (فارسی‌میانه: *Ērān-wēž*) در شرق ایران و در آسیای مرکزی و در نزدیکی رودخانهٔ *Vaŋhvī Dāitiyā* (فارسی میانه: *Weh Dāitiya* یا همان جیحون) قرار داشته است.[۱۷] بدین‌سان ایران بخشی از خونیرث بوده است، اما این مفهوم جغرافیایی با مرور زمان بسط و گسترش پیدا کرد.

این تحول منطبق بر ایدئولوژی شاهنشاهی ساسانی بوده است که بنابر آن ایران مطابق با قلمروی بوده است که مردمان ایرانی در آن سکونت داشتند. این دیدگاهی اوستایی نبود، بلکه منظور همان سرزمینی بود که ایرانیان از دورهٔ هخامنشی تا ساسانی بر آن حکمرانی می‌کردند. این ادعا با توجه به مرزهای سرزمین ایران بنابر کتیبهٔ شاپور اول در کعبهٔ زرتشت مستند می‌شود:

کتاب مینوی خرد (0. 15.1 :1364) اضافه می‌کند که این شش قبیله برای تغذیه از شیر آن گاو استفاده می‌کردند.

[15] Bahar 1375: 179.
[16] Gnoli 1989: 175.
[17] Humbach 1991: 33.

من خداوندگار ایرانشهرم و این کشورها را دارم: وروچان، سیکان، اران، بلاسگان، تا فراز به کوه کاف، و حدود آرانان و به همهٔ حدود کوه پریشخوار، ماد، گرگان، مرو، هرات و هملِ ابرشهر، کرمان، سکستان، توران، مکران، پارتان، هندوستان، کوشان‌شهر، تا فراز به پیشاور و تا به کاش، سغد، چاچستان، تا ساحل دریا یعنی مزون‌شهر (عمان).[۱۸]

مرزهای جغرافیایی ایران به همراه انیران در مرزبندی شاهنشاهی ساسانی در قرن سوم میلادی بازتاب می‌یابد. در این زمان اطلاعاتی بسیار خوب از آنچه ایران و آنچه انیران خوانده می‌شده است از طریق کتیبهٔ روحانی مشهور قرن سوم ساسانی کرتیر به ما داده می‌شود. کرتیر در کتیبهٔ خود این سرزمین‌ها را جزئی از قلمرو ایران می‌داند: پارس، پارت، بابل، میشان، آدیابنه، آتروپاتن، اصفهان، ری، سگستان، کرمان، گرگان تا پیشاور.[۱۹]

در اواخر دورهٔ ساسانی تحولی دیگر به وقوع پیوست که نه تنها با دیدگاه اوستا بلکه با بندهشن نیز تفاوت داشت. ایران یا سرزمین مردمان ایرانی، به‌عنوان تمامی خونیرث شناخته شد که همان اقلیم مرکزی و موطن اولیهٔ انسان‌ها بوده است. نباید این تحول را تنها حاصل کار روحانیان زرتشتی دانست بلکه باید تبلیغات سیاسی ساسانیان را نیز در ذهن داشت که توسط شاهان و دستگاه سلطنتی ارائه می‌شده است (و قطعاً مورد حمایت روحانیان زرتشتی بوده است). مردمانی که در خونیرث زندگی می‌کردند، اکنون بنابر متن بندهشن در شش اقلیم دیگر پخش شده بودند و به‌عنوان مثال مردمان سوریه و مصر به اقلیم ششم اضافه شدند.

در این زمان، ایرانشهر مرزهایی شگفت انگیز به‌دست آورده بود که نه هماهنگ با اوستا و نه واقعیت‌های سیاسی دورهٔ ساسانی بود. این واقعیت از طریق بررسی تنها متن جغرافیایی باقی‌مانده به زبان فارسی میانه یعنی شهرستان‌های ایرانشهر مستند

---

[18] Back 1978: 285-288; Huyse 1999: 22-23. Frye 1983: Appendix 4, 371.
[19] Gignoux 1991: 71.

می‌شود.[۲۰] این کتاب یک دیدگاه نادر از تصویر ایرانیان از جهان را فراهم می‌کند که در آن، ایران مرزهای شگفت‌انگیزی را در اختیار دارد، به‌گونه‌ای که در واقع ایرانشهر با تمام خونیرث معادل شده است. شهرهای ذکر شده در این کتاب لزوماً تحت کنترل شاهان ساسانی نبودند.[۲۱]

شهرستان‌های ایرانشهر شاهنشاهی ساسانی را به چهار کوست تقسیم کرده است: کوست خراسان (شمال شرق)، کوست خوربران (جنوب غرب) کوست نیمروز (جنوب شرق) و کوست آدوربادگان (شمال غرب).[۲۲] بسیار جالب است که مثلاً در کوست جنوب غربی، متن به *frīgā* (آفریقا) و شهرهایی همچون مکه و مدینه در عربستان اشاره می‌کند. سؤال اینجاست که چطور ساسانیان چنین مناطقی را بخشی از ایرانشهر می‌دانستند؟ در پاسخ به این سوال می‌توان گفت که اساس این تقسیم‌بندی متعلق به زمان اصلاحات قباد اول و خسرو اول در قرن ششم میلادی است، اما صورت نهایی آن در دورهٔ خسرو دوم شکل گرفت که سپاهیان ایران از آفریقا تا دروازه‌های قسطنطنیه را به تصرف خود درآوردند.

درخصوص عربستان، درحالی‌که عمان از قرن سوم میلادی تحت تسلط ساسانیان بود، سرزمین یمن نیز در سال ۵۷۵ میلادی توسط نیروهای خسرو اول فتح شد. منابع عربی همچنین اشاره دارند که ایرانیان از قرن ششم میلادی در مکه و احتمالاً مدینه یعنی دو شهر بزرگ و عمدهٔ شبه‌جزیره عربستان که بنابر متن شهرستان‌های ایرانشهر بخشی از ایرانشهر بودند حضور داشتند.[۲۳] درخصوص آفریقا به‌خوبی دانسته است که خسرو دوم میان سال‌های ۶۱۹ تا ۶۲۸ میلادی مصر را تصرف کرد. همچنین بنابر گزارش‌های تاریخی نیروهای ایرانی از غرب تا لیبی و از

www.tabarestan.info تبرستان

---

[20] Markwart 1931; Daryaee 2001.

[21] Gyselen 1988: 206.

[۲۲] بنگرید به: Skjærvø 1985: 593-603; Huyse 1990: 173- 183.

[23] Kister 1968: 145- 146.

جنوب تا حبشه پیشروی کردند.[۲۴] خاطرهٔ این پیشرویِ دوردست اما کوتاه مدتِ نیروهای خسرو دوم، در حافظهٔ ایرانیان و پاره‌ای از منابع باقی ماند. طبری گزارش می‌دهد که سواران خسرو تا آفریقا پیش رفتند[۲۵] که احتمالاً منظور شمال آفریقا است. همچنین داستان دیگری از حضور ایرانیان در حبشه در کتابی به زبان فارسی به نام کوش‌نامه وجود دارد.[۲۶] قهرمان این داستان از ازدواج یک قهرمان ایرانی و یک زن آفریقایی به دنیا آمده بود و از سوی ایرانیان برای جنگ با حبشیان فرستاده شد، و پس از آن جنگی دیگر در زمان پادشاهی کوش به‌وقوع پیوست.

www.tabarestan.info تبرستان

من اعتقاد دارم که این حماسهٔ قرون میانی ایران، بازتاب دهندهٔ برخوردهای ایرانیان و حبشیان در اواخر دورهٔ ساسانی است، بااین‌حال، این اشارات کوتاه است و در قالبی که متون حماسی معمولاً بدان نوشته می‌شدند حفظ شده است. آخرین قطعه از منابع، رویدادنامه‌ای گرجی است با نام تاریخ وختنگ شاه[۲۷]، که متعلق به قرن هشتم و یا نهم میلادی است. این رویدادنامه دارای بخشی است که در آن قهرمان داستان به نام وختنگ به همراه شاه ایرانی به سرزمین *Abašet`i* می‌رود. محل این نام‌جای، سرزمین این مردمان توصیف شده است: «سرزمینی که توسط آب و نیزارها احاطه شده بود، که نه کشتی و نه حتی چهارپایان نمی‌توانست در آن حرکت کند و این سرزمین در مرزهای ایران است.»[۲۸] این منبع نه تنها ارتباطی با حبشه را نشان می‌دهد، بلکه نوعی ارتباط تاریخی میان دو ملت است که یادآور گزارش هرودوت از طرح برنامهٔ کمبوجیه برای حمله به حبشه یا همان اتیوپی است.

---

[24] Altheim-Stieh 1992: 92.
[25] Tabari 1999: 376.
[26] *Kūšnāme* 1378.
[27] *The History of King Vaxt'ang Grogsali.*
[28] Thomson 1996: 210-211.

اگر این دسته از منابع همسو با روایت شهرستان‌های ایرانشهر باشد، می‌توانیم بگوییم که در دورهٔ ساسانیِ متأخر، تصویری از جهان در میان ایرانیان ساخته شد که براساس سیاست‌های سلطنتی قرن ششم و اوایل قرن هفتم میلادی بوده است. این، زمانی بود که شاهنشاهی دوباره قدرتمند شده و به بزرگ‌ترین حد خود رسیده بود و نفوذ آن بسیار فراتر از مرزهای سیاسی آن بود. اینک ایرانشهر یک تصویر جدید سلطنتی از جهان را به تصویر می‌کشید. زمانی که به خسرو اول لقب "خدایگان هفت اقلیم" داده شد،[۲۹] این مفهوم از جهان، گوشه چشمی به ایده‌های اوستایی ــ آن‌گونه که در زامیاد یشت (یا همان کَیان یشت) آمده ــ داشته است، یعنی جایی‌که در آنها شاهان کیانی نه تنها عنوان "کیانان درخشان" داشته‌اند،[۳۰] بلکه صاحب لقب "کسی که بر هفت اقلیمِ جهان حکم می‌راند" بوده‌اند. بااین‌حال آنچه دچار تغییر شد، این بود که با حفظ این عنوان، انیرانیان به شش اقلیم دیگر فرستاده شده بودند و خونیرث معادل ایران و ایرانشهر در نظر گرفته شده بود.

گسترهٔ ایرانشهر، در اواخر دورهٔ ساسانیان و بنابر شهرستان‌های ایرانشهر، از آسیای مرکزی تا آفریقا بود. این دیدگاه به بخشی از سنت ادبیات فارسی نو نیز تبدیل شد، به‌گونه‌ای که در مقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری بازتاب یافته است. حدود ایرانشهر در این متن بدین شکل آمده است:

> ایرانشهر از رود آمویست تا رود مصر و این کشورهای دیگر پیرامون اویند و از این هفت کشور ایرانشهر بزرگوارتر است.[۳۱]

---

[29] Monchi-Zadeh 1982: 63.
[30] Daryaee 1997: 54-67.
[31] Qazvini 1363: 49

www.tabarestan.info تبرستان

بنابراین تقسیم افسانه‌ای جهان به هفت اقلیم، در نهایت به یک واقعیت سیاسی تبدیل شد که در نقشه‌های دوران اولیه اسلامی ــ همچون نقشه‌ای که ابوریحان ارائه داده است ــ نمود یافت، به‌گونه‌ای که کاملاً مطابق با شرح مقدمهٔ شاهنامه ابومنصوری است. دانشمند مسلمان ایرانی، ابوریحان بیرونی بیان می‌کند که تصویر زیر از جهان (بنگرید به پایین) براساس تصور ایرانیان از جهان است.[۳۲] این نقشهٔ جهان، برخی تفاوت‌ها با تصویر اوستایی از جهان را نشان می‌دهد، به‌عنوان مثال به‌جای‌آنکه دارای یک اقلیم در شرق و دیگری در طرف غربی و دو اقلیم دیگر در شمال و جنوب باشد، دو اقلیم در شرق و دو اقلیم در جهت غرب قرار می‌گیرند و یکی به سمت شمال و دیگری رو به جنوب. ما می‌بینیم که در این تصویر ایرانشهر از مصر تا سرزمین ترکان (آسیای مرکزی) را دربر گرفته است، که درست شبیه به توصیف مقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری و شهرستان‌های ایرانشهر است. این نقشه قطعاً در توصیف دقیق مرزهای ایرانشهر در اشتباه است، اما کاتب آن باید به تصور باستانی ایرانیان از جهان، گوشه چشمی داشته باشد، جایی‌که ایرانشهر در مرکز باقی مانده درحالی‌که اقلیم‌های دیگر آن را محاصره کرده‌اند. حتی در دقیق‌ترین نقشه‌های ترسیم شده در دورهٔ اسلامی، هنوز ایرانشهر (شهرهای بارس) محل مرکزی را اشغال می‌کند.

www.tabarestan.info تبرستان

نتیجه

با ردیابی تاریخ طولانی تصویر جهان در ایران باستان، می‌توان عناصر پیوستگی و تغییر را برمبنای عوامل متعددی از قبیل انگیزه‌های مذهبی و برخورد با جهان یونان مشاهده کرد. هخامنشیان، دیدگاه مفهومی خود نسبت به جهان را آن‌گونه که در

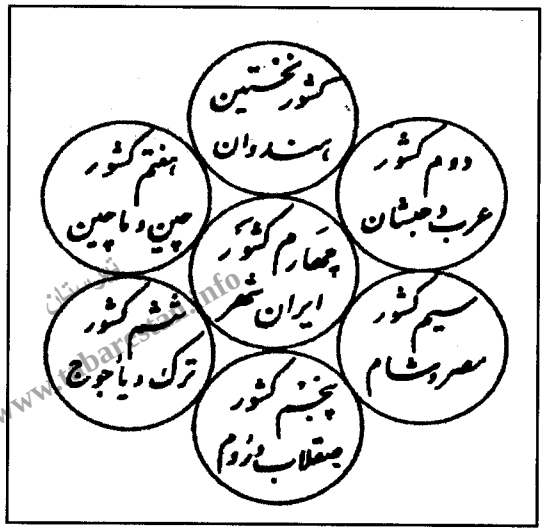
---

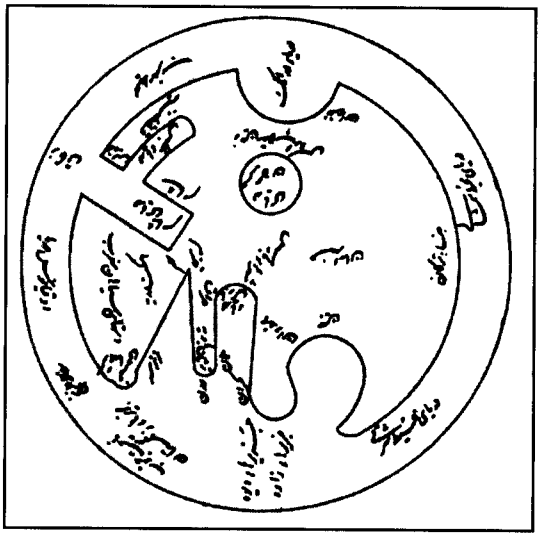
[32] Bēruni 1367: 196.

اوستا وجود داشت، تغییر ندادند، هرچند که آنها یک امپراتوری را ایجاد کرده بودند. هخامنشیان قطعاً موقعیت جغرافیایی خود را به‌عنوان موقعیتی ممتاز می‌نگریستند، چیزی که جوامع بسیارِ دیگری به دنبال آن بودند، مانند بابلیان در بین‌النهرین و سلسلهٔ تانگ در چین. اما این موقعیت ممتاز با مفهوم جغرافیای اوستایی متفاوت بود.

با ورود ساسانیان و ایجاد قلمرو سلطنتی ایرانشهر، تغییرات بیشتری درخصوص تصویر جهان اتفاق افتاد. مفهوم ایرانشهر در اوستای جوان ریشه داشت، اما آن را دوباره مطابق با ایدئولوژی شاهنشاهی ساسانیان اصلاح کردند. این امر زمانی آشکار می‌شود که ما به یاد می‌آوریم که در تقسیم جهان به هفت اقلیم، تنها در منطقهٔ مرکزی خونیرث بود که انسان‌ها ساکن بودند و دیگر اقلیم‌ها مسکون نبودند. در این اقلیم، ایرانشهر در آسیای مرکزی و در نزدیکی رودخانهٔ جیحون قرار داشت. در دورهٔ ساسانی اولیه این مفهوم جغرافیایی دچار تحول شد. نخست ایرانیان و تعدادی از مردم در خونیرث قرار گرفتند و دیگران به شش اقلیم دیگر منتقل شدند و سپس، احتمالاً در دوران ساسانیِ متأخر، ایرانشهر با کل خونیرث یکسان شناخته شد. این دیدگاه جدید، تصویری تازه از ایرانشهر بود که در اواخر دورهٔ ساسانی نه تنها *Airyanm Vaējō* اوستایی را به شاهنشاهی خود انتقال دادند، بلکه اکنون شامل قلمروی می‌شد که نتیجهٔ ایدئولوژی سلطنتی ساسانیان بود که بنابر آن ایرانشهر تبدیل به کل خونیرث شد.

www.tabarestan.info تبرستان


کشور نخستین
هندوان
دوم کشور
عرب و حبشان
هفتم کشور
چین و ماچین
چهارم کشور
ایران شهر
سیم کشور
مصر و شام
ششم کشور
ترک و یاجوج
پنجم کشور
صقلاب و رُوم



تبرستان
www.tabarestan.info

۲

ایدهٔ سرزمین مقدس ایرانشهر*

www.tabarestan.info تبرستان

ثعالبی، مورخ خراسانی قرن دهم میلادی، درحالی داستان آرش، کمانگیر شهرهٔ ایرانی را در کتاب خود روایت کرده است که فضای این داستان تماماً در افق‌های ایران شرقی در جریان است. در این روایت، پس از آنکه نیروهای ایرانی و نیروهای افراسیاب، پادشاه توران، به توافق رسیدند، آرش کمانگیر مأمور آن شد تا از کمان خویشتن تیری پرتاب کند تا محل فرود این تیر سرحد میان ایران و توران را مشخص نماید. او از فراز قله‌ای در طبرستان، و درحالی‌که افراسیاب نشسته بر تخت بدو می‌نگریست، تیری از چلهٔ کمان خود رها کرد و آن تیر به طور معجزه‌آسایی به درخت گردویی در سرزمین خُلم از توابع بلخ اصابت نمود. بدین‌سان، این نقطه به‌عنوان مرز میان سرزمین ایرانیان و تورانیانِ ترک پذیرفته شد.[۳۳] بنابر نظر نویسندگان قرون میانی ایران، از جمله ابوریحان بیرونی و بلعمی، این تیر در کنار رود آمودریا در بلخ فرود آماده است. آنچه که این روایت‌های افسانه‌ای را بسیار جالب توجه می‌کند این است که در یکی از نخستین متون به‌جای‌ماندهٔ فارسی نو، یعنی دیباچهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری (به تاریخ ۹۶۰ میلادی) چنین آمده است:

> [...] ایرانشهر از رود آمو دریا تا رود فرات است و این کشورهای دیگر پیرامون اویند و از این هفت کشور ایرانشهر بزرگوارتر است به هر هنری.[۳۴]

---

* "The Idea of the Sacred Land of Eranshahr" Persianism in Antiquity, ed. R. Strootman & M.J. Versluys, Franz Steiner Verlag, 2017, pp. 393-399.

[33] Tha'alibī 1990: 90-91.

[34] Qazvīnī 1984: 49.

بدین‌سان، چنین مشخص است که این دو رود فرات و آمودریا (جیحون)، به‌عنوان سرحدات ایرانشهر یعنی قلمرو "پادشاهی ایرانیان" شناخته می‌شدند. به‌همین‌ترتیب در یکی از متون جغرافیایی ساسانی به زبان فارسی‌میانه، یعنی شهرستان‌های ایرانشهر که در اصل در زمان قباد اول (۵۳۱-۴۹۹) تنظیم شده بوده است،[۳۵] از منطقهٔ بلخ به‌عنوان شرقی‌ترین سرحدات ساسانیان نام برده شده است.

> در بلخ بامی [...] او (=اسفندیار) آتش بهرام ورجاوند را آنجا نشانید و نیزه خویش را آنجا زد و به ییغو خاقان و سنجبو خاقان و چول خاقان و خاقان بزرگ و گهرم و تژاو و ارجاسب شاه خیونیان پیام فرستاد که به نیزه من بنگرید، هر که به ورزش این نیزه بنگرد همان است که به ایرانشهر تازیده.[۳۶]

منابع فارسی میانه دیگری نیز در دست است که به بلخ و رود آمودریا به‌عنوان سرحدات سنتی ایرانشهر در شرق اشاره می‌کنند و این دو محل جغرافیایی را مرز شرقی ایرانشهر از نگاه ساسانیان در جهان اواخر عهد باستان می‌دانند.[۳۷] البته پایتخت شاهنشاهی ساسانی یعنی شهر تیسفون، نیاز به حفاظت در مقابل رومیان داشت و به‌همین‌دلیل برخی مناطق آن‌سوی فرات، ازجمله سوریه، به منطقهٔ مورد مناقشه میان دو ابرقدرت اوراسیا تبدیل شد. سرحدات غربی ساسانیان توسط قلعه‌های دفاعی رومی در جنوب و غرب فرات، یعنی جایی که رود فرات در ناحیهٔ شمالی منطقه‌ای بی‌طرف را به‌وجود می‌آورد، قابل تشخیص بود. بااین‌وجود، ما باید به مرزهایی که در معاهدات تجاری بین ساسانیان و رومیان در بین‌النهرین بر سر آنها

---

[۳۵] در عربی این متن به نام قبادیان و یا کتاب کواد شناخته می شود. بنگرید به: Zakeri 2011: 218 .

[36] *Šahrestānīhā ī Ērānšahr* (Daryaee) 2002: 17-18.

[37] *Wīzīdagīhā ī Zadspram* 1993: 58–59.

در این متن نوازگ (Nawāzag) نقطه اصلی مرزی بین ایران و توران به شمار می آید.

توافق شده است نیز اشاره کنیم. به‌عنوان مثال، در سال ۴۰۹-۴۰۸ میلادی، نصیبین، کالینیکوم و آرتشات به‌عنوان مرزهای تجاری بین طرفین مشخص شد.[۳۸]

به‌این‌ترتیب به نظر می‌رسد که ایرانشهر واحدی جغرافیایی که از فرات تا آمودریا گسترش می‌یافت، و همچنین یک مفهوم ایدئولوژیک در نظر گرفته می‌شده‌است. این واحد جغرافیایی همان گستره‌ای بود که ساسانیان، از قرن سوم تا هفتم میلادی، به آن نام ایرانشهر (*aryānām xšaθra*) اطلاق می‌کردند. نیولی، مستشرق ایتالیایی، در کتاب معروف خود با نام ایدهٔ ایران، نشان داده است که این هخامنشیان و اشکانیان نبودند که از چنین واژه‌ای برای مشخص کردن دقیق حدود امپراتوری ایران استفاده کردند، بلکه ساسانیان نخستین بار چنین اصطلاحی را به‌کار بردند.[۳۹]

www.tabarestan.info تبرستان

ساسانیان چگونه موفق به ایجاد چنین واحد جغرافیایی و مفهومی، با مرزبندی مشخص، به نام ایرانشهر شدند؟ در این مقاله من مایلم به موضوع استفاده از رودخانه‌ها و دیوارهای ساخته شده در سرحدات شاهنشاهی ساسانی برای مشخص کردن مرزها بپردازم. این نشانه‌های مرزی منجر به ایجاد مفهومی به نام ایرانشهر، یعنی جایی که ایرانیان در آن زندگی می‌کردند و شاهنشاهان بر آن فرمانروایی می‌کردند، شد. با بررسی کتیبه‌های قرن سوم میلادی متوجه می‌شویم که ایرانشهر هم گستره‌ای مقدس و هم سلطنتی بوده است.

جز این، ساسانیان مجموعه‌ای از ارزش‌های وابسته به فرهنگی عالی را به‌عنوان پیش‌نیازی برای دست‌یابی به این مفهوم پایه‌گذاری کردند. نمونهٔ این ارزش‌ها را می‌توان در متون فارسی میانه همچون خسرو و ریدک و در نهایت شاهنامه فردوسی که براساس خدای‌نامهٔ ساسانی نوشته شده است، پیدا کرد.

---

[38] *Codex of Justinian* 2002: 33–34.
[39] Gnoli 1989.

مرزهای سیاسی و فرهنگی ایرانشهر: ایران و انیران

در یکی از نخستین کتیبه‌های نگاشته شده در عصر ساسانی، یعنی کتیبهٔ شاپور اول بر دیوار کعبهٔ زرتشت، از محدودهٔ جغرافیایی شاهنشاهی ایران بعد از شکست دادن امپراتوری روم در قرن سوم میلادی سخن گفته شده است. شاپور حدود شاهنشاهی خویشتن را بدین شکل شرح داده است:

> من فرمانروای ایرانشهرم و این سرزمین ها را در اختیار دارم: پارس، پارت، خوزستان، میشان، آسورستان، آدیابن، عربستان، آتورپادگان، ارمنستان، گرجستان، سگان، اران، بالاسگان، تا کوههای قفقاز و دروازه آلان، و تمام رشته کوه پَدشخوارگر (البرز)، ماد، گرگان، مرو، هرات و همهٔ ابرشهر، کرمان، سیستان، توران، مکران، پرادان، هندوستان، کوشان شهر تا پیشاور و تا کاشغر، سغدستان تا کوه‌های تاشکند و در سمت دیگر تا کنار دریای عمان.[۴۰]

www.tabarestan.info تبرستان

بااین‌حال شاپور در اینجا از لقب شاهِ شاهانِ ایران و انیران استفاده کرده و به‌همین‌سبب تعیین این نکته که کدام قسمت از این فهرست به ایران و کدام به غیرِ ایران اشاره دارد دشوار است. ازاین‌روی من باور دارم کتیبهٔ کرتیر، از موبدان بلند مرتبهٔ ساسانی در قرن سوم میلادی، به کمک ما می‌آید. کرتیر در کتیبهٔ خود جغرافیای ایرانشهر را چنین توصیف می‌کند:

> پارس، پارت، خوزستان، میشان، آسورستان، آدیابن، آتوربادگان، سپاهان، ری، کرمان، سگستان، گرگان، مرو، هری(هرات)، ابرشهر، تورستان، مکران، و کوشان تا پیشاور.[۴۱]

---

[40] ŠKZ: Huyse 1999: 22-23.
[41] KKZ: Gignoux 1991.

به‌این‌ترتیب کرتیر پاره‌ای از مناطق را که شاپور از آنها در کتیبهٔ خود نام برده است ـ همچون عربستان، هندوستان، عمان، ارمنستان، گرجستان، اران، و بالاسگان[۴۲] ـ از فهرست شهرستان‌های ایرانشهر کنار گذاشته است. احتمال دارد که مفهوم ایرانشهر به‌عنوان یک واحد سیاسی با ایرانشهر به‌عنوان یک واحد مذهبی تفاوت داشته است. لیکن باید در نظر داشت که شاپور اول قلمرو خود را به ایران و غیر ایران (انیران) تقسیم کرده است.

تبرستان www.tabarestan.info

بااین‌وجود در قرن ششم میلادی سلسله قلاع و استحکاماتی جهت مشخص کردن سرحدات قلمرو شاهنشاهی ساخته شد. بنابر شواهدی که از منابع نوشتاری و باستان‌شناسی به‌دست آمده، چهار دیوار در دورهٔ ساسانی ساخته شده‌اند: دیوار گرگان، دیوار تمیشه، دروازه آلان (دربند)، و دیوار اعراب (دیوار تازیگان).

تا سال ۲۰۰۶ گروهی از باستان شناسان ایرانی و اروپایی بر روی دو دیوار نخست یعنی دیوار بزرگ گرگان و دیوار تمیشه مشغول‌به‌کار بودند. دیوار گرگان معروف به سد اسکندر، در استپ‌های ترکمنستان، از دریای خزر تا رشته کوه البرز ادامه داشته است. این دیوار که حدوداً ۱۹۵ کیلومتر طول داشته است، ۳۳ قلعه داشته و درحقیقت طولانی‌ترین دیوار ساخته شده در دوران باستان (طولانی‌تر از دیوار هادریان)[۴۳] و یک شاهکار مهندسی بوده است. زمان ساخت این دیوار اواخر قرن پنجم و یا اوایل قرن ششم میلادی و دلیل ساختن این دیوار بی‌تردید عقب نگه داشتن هپتالیان، و دیگر مردمان کوچ‌نشین، و جلوگیری از ورود ایشان به ایرانشهر بوده است.[۴۴] نوکنده و ساوئر به‌درستی متذکر شده‌اند که «این دیوار نشانهٔ یک قدرت نظامی برتر و تمهیدات امنیتی در مقابل خطرات احتمالی بوده است».[۴۵] دیوار تمیشه که از جنوبِ شرقی‌ترین نقطهٔ

---

[42] MacKenzie 1998.
[43] Nokandeh & Sauer 2006: 127& Sauer et al 2013.
[44] Ibid: 163.
[45] Ibid:167.

دریای خزر تا دامنهٔ رشته کوه البرز ادامه دارد، دیگر دیوار پراهمیت در این منطقه است. گزارش‌های باستان‌شناسی احتمال می‌دهند که این دیوار هم در دورهٔ ساسانی ساخته شده باشد.[۴۶] منابع نوشتاری مانند طبری و یاقوت این دیوار را مربوط به دورهٔ خسرو اول و قرن ششم میلادی می‌دانند. بنابر گفتهٔ یاقوت:

> خسرو انوشیروان بود که سدی در مقابل ترکان و یورش ایشان به داخل طبرستان بساخت.[۴۷]

تبرستان www.tabarestan.info

دیوار سوم در غرب دریای خزر واقع شده است. این دیوار در دورهٔ سلطنت قباد اول و بعدها خسرو اول، در قرن پنجم و ششم میلادی، ساخته شده بود.[۴۸] رومیان برای تعمیر و نگهداری دیوار دربند هزینه می‌پرداختند، چراکه یورش اقوام کوچ‌نشین برای هر دو امپراتوری خطرناک بود و همچنین این کمک‌هزینه به‌طور نمادین خراجی محسوب می‌شد که دولت ساسانی از روم دریافت می‌کرد.[۴۹] دیوار دربند حداقل ۴۰ کیلومتر طول داشت و تا مناطق صعب‌العبور کوهستانی و جنگلی قفقاز گسترش می‌یافت. این دیوار که ۷ دروازه و ۲۷ برج، در فاصله‌های ۱۷۰ تا ۲۰۰ متری داشت، برای اعراب مسلمان یکی از عجایب هفتگانه جهان به حساب می‌آمد. از نکات بارز این دیوار وجود حداقل ۲۵ کتیبه به زبان فارسی میانه، متعلق به قرن ششم میلادی، بر روی آن است.[۵۰] آخرین و ناشناخته‌ترین مجموعهٔ دفاعی ساسانیان در منابع فارسی- عربی، خندق شاپور است که در منابع فارسی‌میانه دیوار تازیگان (*War ī Tāzīgān*) نام دارد. متن شهرستان‌های ایرانشهر شاپور اول را با شاپور دوم اشتباه می‌کند و می‌گوید:

---

[46] Bivar & Fehèrvéri 1966: 40.
[47] Mahamdedi 2004: 147.
[48] Artamonov 1962: 122.
[49] Börm 2008.
[50] Kettenhofen 1994.

šahrestān ī hērt šābuhr ī ardaxšīrān kard, u-š mihrzād ī hērt marzbān pad war ī tāzīgān be gumārd.

شهر حیره را شاپور اردشیران ساخت و مهرزاد را به مرزبانی حیره و دیوار تازیگان گماشت.[۵۱]

به‌نظر می‌رسد که ساسانیان با گماردن مرزبانی برای این دیوار منطقه را کنترل می‌کردند و از قرن چهارم میلادی به بعد امیران لخمی محافظان این منطقه شدند. لخمیان بدین جهت به این کار گمارده شده بودند تا از منطقه در مقابل رومیان و متحدان ایشان همچون غسانیان، محافظت کنند. بی‌تردید ساسانیان سعی در دفاع از مناطق کشاورزی بین‌النهرین در مقابل اعراب بیابان‌گرد نیز داشتند.[۵۲] همچنین باید به‌خاطر داشته باشیم که حیره در غرب فرات واقع شده است، یعنی درست در منطقهٔ کانال‌کشی‌شدهٔ بین دنیای ایرانی و رومی. دیوار تازیان به‌اندازه‌ای اهمیت داشته که مرزبانی برای آن تعیین شده بود. یاقوت می‌نویسد:

> خندق شاپور در کوفه به دستور شاپور کنده شده بود تا سرزمینش را، به‌خاطر نگرانی از تهاجمات، از سرزمین اعراب جدا کند. شاپور ذوالاکتاف (شاپور دوم) برای نگهبانی از مناطقی که در نزدیکی بیابان واقع شده بودند، مرزها و برج‌های مراقبت ساخت. همچنین دستور داد که خندقی از منطقهٔ پایین بیابان تا نزدیکِ بصره و متصل به دریا (خلیج فارس) کنده شود. آنجا شاپور برج‌ها و قلعه‌هایی ساخت و برج‌های مراقبتی ترتیب داد تا خندق مانعی باشد بین ساکنان صحرا و مردمان سواد.[۵۳]

---

[51] Daryaee 2002b.
[52] Bosworth 2003.
[53] Yāqūt.II: 65.

به باور من، محمدی به‌خوبی نشان داده است که واژهٔ "خندق" می‌تواند معنی دیوار هم داشته باشد. به‌نظر می‌رسد که در قرن چهارم میلادی در واکنش به تهاجم‌های اعراب به زمین‌های کشاورزی ساسانی و ایرانشهر، این دیوار از خلیج فارس تا بصره ساخته شده بوده است.

دیوارها موانعی بودند که دنیای شناخته شده را از دنیای ناشناخته‌ها جدا می‌کرد. دیوارها دنیای متمدن را از حاشیهٔ بی‌تمدنش جدا می‌کرد و در ضمن ایران را نیز از انیران جدا می‌ساخت. به‌این‌ترتیب دیوارها و رودخانه‌ها حدود قلمرو ساسانی را تعیین می‌کرد. البته به باور من وجود این موانع مصنوعی و طبیعی منجر به ایجاد یک مرزبندی ذهنی نیز می‌شد و به‌این‌ترتیب خودی از بیگانه در شاهنشاهی ساسانی تمایز پیدا می‌کرد. همچنین این تصویر ذهنی، ساسانیان را در مرکز اوراسیا قرار می‌داد.

www.tabarestan.info تبرستان

جغرافیای مقدس و فضای سلطنتی ساسانی

در بخش‌های پیشینِ این مقاله من سعی کردم تا نشان دهم که ساسانیان چگونه موفق شدند فضایی سلطنتی مناسب با سنت‌های مقدسشان ایجاد کنند.[۵۴] بنابر باورهای زرتشتی، دنیای باستانی ایران به هفت اقلیم، و یا به معنای مدرنش کشور، تقسیم شده است (در اوستا از کلمه *karšuuar* و در فارسی میانه کلمهٔ *kišwar* استفاده شده است. در اوستا *karš* به معنای مرز است). این مسئله در مهریشت اوستا (یشت دهم) که احتمالاً در دورهٔ هخامنشی سروده شده بود، آشکار است.[۵۵] تا دورهٔ ساسانی، سرودهای اوستا بازنویسی شده و اندیشمندان پهلوی‌زبان دربارهٔ این سرودها تفاسیری چند نوشته بودند. بنابه گفتهٔ بندهشن ــ دایرةالمعارفی متعلق به قرن نهم میلادی، به‌معنی "خلقت اولیه" ــ اسامی که برای این مناطق به‌کار می‌رفته است، به‌قرار زیر است:

---

[54] Daryaee 2005: 124–138.
[55] Daryaee 2002a. Humbach & Faiss 2016.

قسمتی که درشمال شرق واقع است، کشور سَوَه است. قسمتی که درجنوب غربی واقع است کشور ارزَه است. دو اقلیم در جنوب شرق قرار دارند، اقلیم فرَدَفش و اقلیم ویدَفش. دو کشور در شمال غرب واقع شده‌اند، کشور وُروبَرِشت و کشور وُروجَرِشت و کشورِ میانی خوَنیرث است.[۵۶]

در متون متعلق به دورهٔ ساسانی، خونیرث مرکز توجه است. در بندهشن نوشته شده است:

و این هفت کشور تمام خوبی‌ها بیشتر در خونیرث پدید آمده بود.[۵۷]

تبرستان www.tabarestan.info

ساسانیان مفهوم هفت اقلیم را از اوستا گرفته و مفهوم هفت کشور/ قلمرو را به‌وجود آوردند. بی‌تردید تحت تأثیر واقعیت‌های موجود در اواخر عهد باستان و از طریق دستکاری (شرح و توصیف)، اعراب، ترک‌ها، رومیان، هندیان، و دیگر مردمان در جایگاه ساکنان هفت کشور / قلمرو قرار گرفتند. مهم‌تر اینکه، اقلیم میانی خونیرث حالا با ایرانشهر، که ارتباط بسیار قوی و اسطوره‌ای با موطن آریاییان، یعنی حدود آمودریا (وِه‌دایتی) داشت، یکی شده بود. درنتیجه، مرزهای شاهنشاهی ایرانشهر تا حد زیادی تحت تأثیر همسایگانش رشد کرد. در این چارچوب است که ما می‌توانیم مفهوم فهرست موجود در کتیبهٔ شاپور اول را دریابیم.

ایرانشهر از طریق یک جهان‌بینی که ریشه در متن مقدس اوستا داشت، و ساسانیان از آن برای پیشبرد اهداف سلطنتی خود استفاده می‌کردند، پا برجا نگه داشته شده بود. در اوستا، دنیای ایرانیان در منطقهٔ آسیای میانه واقع شده است ولی تا زمان ساسانیان، قصه‌ها و اسامی مقدس از دنیای شرق به غربِ فلاتِ ایران منتقل شده بودند. درنتیجه، آذربایجان به مرکز مذهبی ایرانشهر تبدیل شده و آتش مقدس،

---

[56] *Bundahišn*: 70.
[57] *Bundahišn*: 70.

یعنی آتور-گشنسپ، در آنجا قرار گرفت.[۵۸] همچنین تولد زرتشت با ری باستانی ارتباط پیدا کرد. تاریخ اساطیری ایران در سیستان اتفاق افتاده است اما بعضی از قهرمانان کهن و شخصیت‌های مقدس با سرزمین فارس مرتبط شدند،[۵۹] جایی که بناهای هخامنشی مثل نقش رستم و تخت جمشید با قهرمان های اسطوره‌ای همچون رستم و پادشاه اوستایی، یَمَ، که بعدها نام وی به شکل جمشید درآمد، پیوند خوردند.

لیکن مشکل بزرگ‌تر، قلمرو بین‌النهرین بود که تختگاه شاهان ساسانی، تیسفون، در آن قرار داشت؛ شهری که در زمان سلوکیان و پارتیان نیز مرکز بین‌النهرین بوده است. برای این منطقه نیز در چارچوب مفاهیم ایرانی اسطوره‌سازی شده بود. تیسفون با تاریخش نیز در ادبیات ایرانی توصیف شده بود و پایه‌گذاری‌اش به طوس قهرمان شاهنامه، دلاوری که با کمک آناهیتا دشمنان را شکست داده بود، منتسب شده بود. بحث و گفتگو در مورد ارتباط بین بانو آناهیتا و خدای بین‌النهرینی ایشتار مبحثی مفصل است که در این نوشتار فرصت پرداختن بدان نیست، هرچند که احتمالاً میان این دو ایزد ارتباط زیادی وجود داشته است.[۶۰] بااین‌وجود، من باور دارم که نظر مارکوارت مبنی‌براینکه ارتباط بین تیسفون و طوس نتیجهٔ یک "ریشه‌شناسی مبتدیانه" است، اشتباه است.[۶۱] درعوض ما می‌توانیم این ایده را مطرح کنیم که ساسانیان مخصوصاً این دو واژهٔ هم‌آوا را به هم ارتباط داده بودند تا بتوانند برای پایتخت خود سنتی ایرانی براساس سنت‌های محلی ایجاد کنند و به‌این‌طریق مالکیت شهر را به خود اختصاص دهند.

به‌این‌ترتیب، هر استانی در ایرانشهر، از رود جیحون تا رود فرات، به یک دسته از اساطیر و تواریخ مقدس ارتباط داده شد. ایرانشهر از طریق چهار دیوار حفاظت می‌شد (سد

www.tabarestan.info تبرستان

---

58 Huff 2008.
59 Canepa 2013.
60 Brosius 1998: 127-138.
61 Markwart 1932: 62.

اسکندر، تمیشه، دربند، و دیوار تازیان) و به‌این‌ترتیب ساسانیان فضایی ایجاد کردند تا ایرانیان را متحد کرده و واحدی یگانه و فرهنگی اتحادبخش برای ساکنان این منطقه جغرافیایی عظیم، که از نظر نژادی بسیار با یکدیگر ناهمگون بود، به‌وجود آورند. تنها موضوع مبهم آن است که چرا دیواری در مرزهای جنوب شرقی شاهنشاهی ساخته نشد. من تنها می‌توانم حدس بزنم که به‌نظر می‌رسد مرزهای جنوب شرقی شاهنشاهی با مشکلات کمتری روبرو بوده و ساسانیان با آسودگی بیشتری آن مناطق را تحت نفوذ خود در آورده بودند. ما در مورد مناطق مرزی هند و ایران چیز زیادی نمی‌دانیم هرچند که دانش ما در این زمینه به‌آرامی در حال تحول است. شاید رود سند یکی دیگر از مناطق مرزی برای ساسانیان بوده است.

www.tabarestan.info تبرستان

پاره‌ای از ارزش‌های فرهنگی که نماد سنت‌های ایرانی بود، به‌عنوان مثال هنجارهای رفتاری، آموزش، فعالیت‌های بدنی و ذهنی منجمله نوشتن، خواندن، آگاهی از مذهب و تاریخ و همچنین آگاهی از علم و هنر، با مفهوم این قلمرو آمیخته شده بودند. فعالیت‌های ذهنی، بازی‌هایی مثل شطرنج و تخته نرد را شامل می‌شدند و فعالیت‌های بدنی، ورزش‌هایی همچون نیزه‌وری و چوگان را تشکیل می‌دادند.[۶۲]

نتیجه گیری

نقطهٔ اوج ایدهٔ ایرانشهر محصول یک سنت طولانی تاریخی و مذهبی بود. ایدئولوژی مذهبی و ایدهٔ سرزمین اسطوره‌ای آریاییان/ ایرانیان از اوستا گرفته شده بود ولی ایدهٔ هخامنشی ایران/ آریا بود که به این جهان‌بینی مذهبی معنای زمانی بخشید. قلمرو هخامنشی هرچند که در خاطره‌ها کمرنگ شده بود، بستر مناسبی برای تبلیغات شاهنشاهی ساسانی در مورد سرزمین‌هایی که شاهان این سلسله داعیهٔ حکومت بر آن را

---

[62] Azarnouche 2013.

داشتند، فراهم کرد. آمیانوس و هرودوت هردو در آثار خویش به این موضوع اشاره کرده‌اند. هخامنشیان پارسی ایدهٔ هفت اقلیم را تثبیت کرده بودند و ساسانیان با تمرکز بر روی مفهوم ایران، بزرگ‌ترین و اصلی‌ترین کشور از این هفت کشور را با ایرانشهر یکی کردند.

سنت‌های مذهبی ساسانیان تنها متأثر از اوستا نبود بلکه سنت‌های هخامنشی و دورهٔ تداوم سنن ایرانی پس از هخامنشیان در اقلیم فارس ـ سرزمینی که قلب تداوم سنت‌های ایرانی بود ـ قرار داشت. آتشکده‌ها و بناهای مقدسی همچون کعبهٔ زرتشت و بیرقی مقدس از زمان فرترکه‌ها در این منطقه وجود داشته است. وابستگی به کیش پرستش آناهیتا، که در زمان ساسانیان رایج شد، از میانهٔ دورهٔ هخامنشی پایه‌گذاری شده بود. به‌این‌ترتیب سنت دیرپا و کهن مفهومی به نام ایرانشهر را شکل می‌داد.

www.tabarestan.info تبرستان

رودخانه‌ها و دیوارها، مرزهای شاهنشاهی و دنیای ایرانی را محافظت می‌کردند. هرچند که این روش متعلق به اواخر عهد باستان دیگر تکرار نشد، ایدهٔ ایرانشهر بعدها در دوران صفوی و قاجار از نو برقرار شد. در داخل این قلمرو هر استانی با یک سنت مخصوص پیوند خورد و تاریخ ایرانیان توسط سنت زرتشتی‌گری به آینده منتقل شد. آتشکده‌های آذربایجان، کوشان، سیستان و فارس اماکن مقدس ایرانشهر را مشخص می‌کردند و بناهای فارس، ماد (ری) و دیگر سرزمین‌ها، تاریخی مقدس برای هر اقلیم به وجود آوردند. درنتیجه، حکمرانان ساسانی که به‌طوری نمادین حامی "راست‌کیشی" بودند، از فضایی منسجم و مقدس که با قلمرو سیاسی شاهنشاهی مطابقت داشت، حفاظت می‌کردند.

۳

مفهوم پادشاهی در ایران ساسانی متقدم*

www.tabarestan.info تبرستان

مفهوم پادشاهی و ایدئولوژی سلطنت در ایران باستان دست‌مایهٔ تحقیقات علمی مهمی بوده است، از جمله ویدنگرن،[۶۳] فرای،[۶۴] نیوزنر،[۶۵] هرنشمیت،[۶۶] اشمیت،[۶۷] ولسکی،[۶۸] چوکسی،[۶۹] ویزهوفز،[۷۰] نیولی،[۷۱] بریان،[۷۲] سودآور[۷۳] و در سال‌های اخیر پانینو.[۷۴] آنچه که این پژوهش‌های علمی فراهم می‌سازد، توضیح مفهوم پادشاهی و جایگاه شاه در مقابل ایزدان و مردم در دوران هخامنشی، سلوکی، اشکانی و ساسانی است. از دیدگاه من آنچه که برای تاریخ ایران باستان در معنای عام و تاریخ ساسانی به‌شکل خاص باید انجام داد مشخص کردن نقاط تداوم، فراق و تحولات درخصوص اصطلاحات مرتبط با مفهوم پادشاهی است. من همچون بسیاری دیگر از پژوهشگران، دچار این تردید هستم که تمدن ایران باستان را پدیده‌ای ایستا و

---

* "Kingship in Early Sasanian Iran," The Sasanian Era: The Idea of Iran, vol. III, eds. V. Sarkhosh Curtis and S. Stewart, IB Tauris, London, 2008, pp. 60-70.

[63] Widengren 1959: 242-257.
[64] Frye 1964: 36-54.
[65] Neusner 1963: 40-59.
[66] Herrenschmidt 1976: 33-65.
[67] Schmitt 1977: 384-395.
[68] Wolski 1990: 11-18.
[69] Choksy 1988: 35-52.
[70] Wiesehöfer 1996: 55-66.
[71] Gnoli 1998: 115-139.
[72] Briant 2002: especially Chapter 6.
[73] Soudavar 2003.
[74] Panaino 2004: 555-594.

تحول‌ناپذیر بدانم و ازسویی‌دیگر با سرسپردگی دائمی به ایدهٔ "تداوم" مخالف هستم. مادامی‌که در بسیاری از موارد عناصر تداوم دیده می‌شود، تحولات و دگرگونی‌های بسیاری هم وجود دارد که جملهٔ اینان، باید دست‌مایهٔ تحقیق و پژوهش شوند تا بتوان دنیای ایران باستان را بهتر درک کرد.

آنچه گفته شد درخصوص مفهوم پادشاهی در دورهٔ ساسانی صادق است. از دیدگاه من یکی از بزرگ‌ترین مشکلات این است که مفهوم پادشاهی در دورهٔ ساسانی بیشتر به‌شکلی یکپارچه و تغییرناپذیر مورد بحث قرارگرفته است، به‌نحوی‌که گویا این مفهوم در اوایل دورهٔ ساسانی (قرن سوم میلادی) درست همانند مفهوم آن در زمان سلطنت شاپور دوم در قرن چهارم میلادی یا در زمان خسرو یکم در قرن ششم میلادی و خسرو دوم در قرن هفتم میلادی بوده است. اردشیر یکم (۲۲۴-۲۴۰ م)، شاپور دوم (۳۰۹-۳۷۹ م)، خسرو یکم (۵۳۱-۵۷۹) و خسرو دوم (۵۹۰-۶۲۸ م) هرکدام دیدگاهی متفاوت نسبت به مفهوم پادشاهی و جایگاه پادشاه در ایرانشهر داشتند. این پادشاهان نه تنها محصول زمانهٔ خود بودند، بلکه تحت تأثیر نهادینه شدن دستگاه دینی زرتشتی که پاره‌ای اوقات پشتیبان پادشاه و قدرت او و گاه مخالف او بود قرار داشتند و نسبت به آن عکس العمل نشان می‌دادند.[۷۵] همچنین جایگاه بزرگ سنت‌های کهن فلات ایران بر نهاد سلطنت تأثیر گذار بود و این به اوضاع داخلی و نحوهٔ تعامل با قدرت‌های همسایه بستگی داشت.[۷۶] از دیدگاه من در هر یک از این مراحل تاریخی، تحت تأثیر نهادهای دینی زرتشتی و بسته به قدرت و یا ضعف پادشاه و دربار سلطنتی، نگرش‌های مختلفی نسبت به مفهوم پادشاهی وجود داشته است. من در این مقاله قصد آن دارم تا دربارهٔ مفهوم پادشاهی و شکل‌گیری آن در اوایل دورهٔ ساسانی یعنی قرن سوم میلادی و به‌خصوص دورهٔ سلطنت اردشیر یکم، بنیان‌گذار سلسلهٔ ساسانی بحث کنم.

www.tabarestan.info تبرستان

---

[75] Gignoux 1984a: 72-80.

[۷۶] ویزهوفر نیز نظری مشابه دارد: Wiesehöfer 1996: 58.

برای درک بهتر مفهوم پادشاهی در قرن سوم میلادی می‌بایست درخصوص چندین سنت مشخص در فلات ایران که گاه همسو با یکدیگر بودند و در نهایت در زمان حکمرانی خاندان ساسان در سرزمین پارس یکپارچه و نهادینه شدند بحث کرد. این سنت‌ها عبارت بودند از: نخست سنت اوستایی، دیگر ایدئولوژی کهن شاهنشاهی در عصر هخامنشی،[۷۷] سپس دریافتی یونانی از پادشاهی که اسکندر و جانشینان سلوکی او بدان رسیدند،[۷۸] چهارم تأثیر اشکانیان که هر دو سنت پیشین را به ارث برده بودند و در نهایت سنت مشخص سرزمین پارس، زادگاه ساسانیان.

اردشیر یکم و نخستین شاهان ساسانی در قرن سوم میلادی چه برداشتی از مفهوم پادشاهی در ذهن خود داشتند؟ برای درک بهتر این ذهنیت و نحوهٔ پیدایش ایدئولوژی سلطنتی می‌توان جزئیاتی را از طریق شواهد سکه‌شناختی[۷۹] و سنگ‌نبشته‌ها و محصولات هنری ساسانیان به‌دست آورد. براساس نخستین کتیبهٔ اردشیر و همچنین سکه‌های دورهٔ شاهنشاهی او این القاب به‌دست می‌آید:[۸۰]

mzdysn bgy 'lthštr MLKAn MLKA 'yl'n MNW ctry MN yzd'n
مَزدیسن بَغ اردشیر شاهان شاه ایران که چهر از ایزدان [دارد].

آن‌گونه که در ادامه خواهیم دید هر کدام از این القاب برای اردشیر و شاهان پس از او اشاره‌ای است به سنت‌های مشخصی در فلات ایران. من در اینجا این القاب را تجزیه می‌کنم و هرکدام را جداگانه مورد بحث قرار می‌دهم. با چنین رویکردی می‌توان خاستگاه هرکدام از آنها را یافت و معنای مشخصی از پادشاهی در سدهٔ سوم میلادی به‌دست آورد.

---

[77] Ahn 1992.
[78] Daryaee 2007: 1-12.
[۷۹] بنگرید به: Alram 1999: 67-76.
[80] Huyse 2006: 182-183.

الف) مزدیسن

ظاهر شدن عنوان مزدیسن برای بررسی تاریخ ایران باستان و تاریخ دین در فلات ایران اهمیتی بسیار دارد. تاآنجاکه من می‌دانم این نخستین‌بار در تاریخ چهار سلسلهٔ پیش از اسلام ایران است که شاهد ظهور عنوان مزدیسن در سکه‌ها و کتیبه‌ها هستیم. معنای این عنوان مشخص است: مزداپرست یا پیروی دین مزدا.[۸۱] از دورهٔ هخامنشی تنها یک مهر آرامی در دست است که کتیبهٔ آن به صورت *zrtštrš* (به‌معنای زرتشتی)[۸۲] از لحاظ محتوا با این عنوان مطابقت می‌کند و امروزه ما چنین مفهومی را زرتشتی می‌نامیم.[۸۳]

www.tabarestan.info تبرستان

درحقیقت مدارک زیادی وجود دارد که نشان می‌دهد هخامنشیان و اشکانیان مزداپرست بودند، اما در زمان اردشیر است که شاهدی مستقیم در دست داریم که شاه نوظهور مزداپرست است. همچنین این عنوان بیانگر آن است که اردشیر و خاندان او پیروی سنت اوستایی بوده‌اند، زیرا در اوستا اصطلاح *mazdaiiasna* به‌معنای پرستندهٔ مزدا را می‌یابیم.[۸۴] مهم‌تر آنکه ظهور اصطلاح *mzdysn* به‌جای صورت *mzdyšn* ــ که در فارسی میانه باید اینگونه می‌بود (تغییر از *-zn-* به *-sn-* برای گویش‌های ایرانی غربی معمول نیست و به‌جای آن باید به *-šn-* تبدیل شود)ــ نشان‌دهندهٔ وام‌گیری آگاهانهٔ ایرانیان غربی از سنت اوستایی است.[۸۵]

در اینجا فرصت پرداختن به سنت نوشتاری اوستا و تاریخ‌های گوناگونی که برای نگارش آن ذکر شده است وجود ندارد. اکثر محققان نظر هوفمان را ــ که اوستا در سدهٔ چهارم میلادی مکتوب شده است ــ پذیرفته‌اند.[۸۶] اما اشاره به "نسک" در سنگ‌نبشتهٔ

---

[81] Skjærvø 2003: 50, ff. 8.
[82] Schmitt 1997: 922-923.
[83] Briant 2001: 113.
[84] Bartholomae 1961:1160.
[85] Nyberg 1974: 130.
[86] Hoffmann 1975: 316-325.

کرتیر[۸۷] در سدهٔ سوم میلادی باید ما را در مورد زمانی که اوستا به‌صورت مکتوب درآمد به تردید وادارد. بدین‌سان می‌توان نتیجه گرفت که در قرن سوم میلادی یک ایدئولوژی سلطنتی شکل گرفته بود که تابع پرستش هرمزد بود زیرا آن را در سرآغار القاب اردشیر می‌یابیم. بدین‌شکل ساسانیان در نخستین مرحله مزداپرست بودند. این عنوان به‌گونه‌ای یادآور دورهٔ هخامنشی است، جایی‌که داریوش یکم می‌گوید:

vašnā auramazdāha adam xšāyaθiya

به‌یاری اهورامزدا من شاهم (کتیبهٔ بیستون، بند یک (۱-۱۲)

www.tabarestan.info تبرستان

لیکن پیوند ساسانیان و مزدا در این دوره محکم‌تر نشان داده شده است. در این دوره دیگر همچون دورهٔ هخامنشی عباراتی همچون *auramazdāha xšaçam manā* *fraābara* (اهورامزدا این سرزمین را به من اعطا نمود) و *auramazdāha ragam* *vartaiyaiy* (بی درنگ به سوی اهورامزدا روی می‌آورم) به‌چشم نمی‌خورد. ساسانیان از همان نخستین سکه‌ها و نخستین کتیبه‌های سنگی، بیش از هر سلسلهٔ پیش از خود مدعی مزداپرستی بودند. از دیدگاه من چنین نگرشی به هرمزد و دیگر ایزدان (در فارسی میانه به‌صورت *yazdān*) بدان سبب بوده است که ایشان گمان داشتند که در برابر ایزدان و دیگر مردمان موقعیتی ویژه دارند. بدین‌معناکه نزدیکی آنان به هرمزد و دیگر ایزدان جایگاه ویژه‌ای به آنها می‌داد که چنین رویکردی لزوماً سنتی زرتشتی نبود، بلکه برگرفته از برخورد ایرانیان با فرهنگ یونانی در سده‌های پیشین بود.

ب) بَغ

به کار بردن واژهٔ *bay/bgy* برای فرمانروا اهمیتی ویژه دارد زیرا در دورهٔ هخامنشی هیچ‌گاه شاهان ایران اصطلاح بَغ به معنی "خدا" را برای انسان به کار نبرده بودند.[۸۸] معنی اصیل این واژه (اسم فاعل) "توزیع کننده، پخش کننده" است که در سنگ‌نبشته‌های پارسی

---

[87] KSM, Gignoux 1991: 29.
[88] Gheiby 1999: passage 40.

باستان معنای "خدا" یافته است.[۸۹] در دورهٔ ساسانی بَغ اشاره به پادشاه و افرادی بلندمرتبه داشت که معمولاً امروزه می‌توان آن را معادل "عالیجناب" دانست اما هم‌زمان معنای الوهی خدا را نیز حفظ نمود. درحقیقت دلیلی در دست نیست که گمان کنیم بغ به شاهی خداگونه اشاره نداشته است. در دوران پساهخامنشی و در دورهٔ چیرگی فرهنگ یونانی در ایران، سنت غیر ایرانی مشابهی مشاهده می‌شود. بَگپور پارتی به وضوح تأثیر مستقیم اصطلاح هلنی *θεοπατωρ* (پسر خدا) را بازتاب می‌دهد[۹۰] و این لقب اخیر به‌کرات بر روی سکه‌های سلوکی و همچنین پارتی دیده می‌شود.[۹۱] در این دوره حاکمان فاقد ذات الوهی نبودند که بهترین مثال آن *bagpuhr* پارتی و *βγpwr* سغدی (برگرفته از *devaputra* در سانسکریت) است که لقب امپراتور چین، *fagfur*[۹۲] مشهور به *huángdi* (شاه‌ـخدا) بوده است.[۹۳]

www.tabarestan.info تبرستان

بغ برای شاه ساسانی به این معنا بود که او بیش از آنکه با انسان‌ها در پیوند باشد به خدایان نزدیک‌تر است. شروو در گزارش خود دربارهٔ خط‌شناسی فارسی میانه در سدهٔ سوم میلادی چنین شرح داده است که عنوان *bgy* به‌معنای خداگونه است و چنین ادامه می‌دهد که این عنوان همچنان در آن زمان حاکی از وجه الوهی شاه بوده و در اثبات این نظر خود *θεος* یونانی را مثال می‌آورد.[۹۴] به باور من درحقیقت نخستین شاهان ساسانی چنین قصد داشتند که موجوداتی خداگونه شناخته شوند. بنابراین بغ دقیقاً در معنای آن چیزی است که در آن زمان از مفهوم شاهی خداگونه در ذهن داشتند. این سنت در دورهٔ ساسانی ادامه پیدا نکرد. با رشد و نهادینه شدن دستگاه دینی زرتشتی اعتبار چنین ادعایی متزلزل شد و در سدهٔ چهارم میلادی بغ با معنای امروزی "عالیجناب" مترادف شد هرچند که این عنوان دیگر در آن زمان به‌ندرت استفاده می‌شد. زان پس اصطلاح *xwadāy* در

---

89 Bailey 1989: 403.
90 Humbach 1988: 104-105.
91 Gariboldi 2004: 367.
92 *Borhan-e Qate'* 1982: 1494.
93 Bailey 1989: 404.
94 Skjærvø 2003: 49, ff. 6.

معنای ارباب، لقب شاهان ساسانی بود اما از اوایل دورهٔ اسلامی به صورت خدا درآمد و تنها به همین معنی در فارسی مورد استفاده قرار گرفت.[۹۵]

در دورهٔ سلوکیان فرمانروایان محلی سکه‌هایی ضرب می‌کردند که سجع آنها بدین قرار بوده است: *prtrk' ZY 'LHY'* (*frataraka ī bayān*). ازآنجایی‌که فرمانروایان سپسینِ ایالت پارس خود را به‌صورت *MLKA* به معنای شاه می‌نامیدند، می‌توان حدس زد که فرترکاها شاهانی مستقل نبودند و احتمالاً دست‌نشاندگان سلوکیان بوده‌اند.[۹۶] معنای این عنوان دست‌مایهٔ پژوهش‌هایی از سوی ویزوهوفر،[۹۷] شروو[۹۸] و پاناینو[۹۹] بوده است. پاناینو این عنوان را در معنای "فرمانروا (به نامِ) خدایان" دانسته است که منظور از خدایان در آن، اهورامزدا، میترا و آناهیتا بوده است که در دورهٔ هخامنشی، بزرگ دانسته می‌شدند.[۱۰۰] شروو نیز آن را به معنی "آن‌کس (که در مقامِ) سروری (دیگران است) به واسطهٔ خدا" می‌گیرد.[۱۰۱] من آن را صرفاً به معنی "فرترکای خدایان" می‌دانم. این فرترکاها حامی بغان بودند اما از دیدگاه من این بغان برخلاف اعتقاد پاناینو نه اهورامزدا، میترا و آناهید، بلکه خود شاهان هخامنشی بودند. کالیری در مقالهٔ خود دربارهٔ شمایل‌نگاری سکه‌های فرترکاها این استدلال مهم را بیان کرد که ساز و برگ، پرچم و نقش قبور[۱۰۲] و همچنین حالت کسی که در برابر تمام اینها ایستاده است حاکی از پیوندی با شاهان هخامنشی است. از دیدگاه من چنان‌که کالیری به‌درستی حدس زده است، بغان جز شاهان هخامنشی نیستند که پس از مرگ طبق سنتی هلنی به‌صورت

www.tabarestan.info تبرستان

---

[95] Shayegan 1998: 50.

[۹۶] برای فرترکاها بنگرید به: Wiesehöfer 1994 & Wiesehöfer 2007: 37-49.

[97] Wiesehöfer 1994: 105-110

[98] Skjærvø 1997: 93-104.

[99] Panaino 2003: XX.

[100] Panaino 2003: 283.

[101] Skjærvø 1997: 102.

[۱۰۲] بنابر عقیدهٔ پاتس اگرچه فرترکاها از نقش تدفینی کعبهٔ زرتشت و زندان سلیمان بی‌اطلاع بودند اما بازهم نقش این بناها برای ایشان اهمیت ایدئولوژیکی داشته است (Potts 2007: 270-271).

خدایان درآمدند.[۱۰۳] این می‌تواند دقیقاً دلیلی باشد بر اینکه بتوان لقب بغ در سکه‌های اردشیر و نخستین شاهان ساسانی را به‌معنای هلنیِ آن، "خداگونه" خواند.

به گمان من، از آنجایی‌که چنین معنایی بخشی از سنت کهن ایرانی نیست، نباید نقش آن را در تحول دینی ایران باستان فراموش کنیم و این خود بیانگر آن است که مفهوم پادشاهی در ایران مفهومی تغییرناپذیر نبوده است. شاهان هخامنشی در زمان خود هیچ‌گاه ادعای خدایی نکردند اما این بدان معنا نیست که ساسانیان نیز از این کار خودداری کنند. شاهان ساسانی می‌توانستند به آسانی مزداپرست باشند و در عین حال خود را شاهانی خداگونه بدانند.

www.tabarestan.info تبرستان

ج) شاهان شاه

این شاید شهره‌ترین بخش از القاب شاهان نخستین ساسانی باشد. عنوان هخامنشی *xšāyaθiya xšāyaθiyānām* که برگرفته از عنوان اورارتویی *šar šarrani* است حاکی از برتری ایرانیان در خاور نزدیک در قرن ششم پیش از میلاد بود.[۱۰۴] باید تأکید کرد که براساس سکه‌های اردشیر پیش از برپایی سلسلهٔ ساسانی، او و اعضای خانواده‌اش از سنت محلی پارس پیروی می‌کردند و دارای عنوان *MLKA* (شاه) بودند و برادرش شاپور و پدرش بابک نیز همین عنوان را داشتند.[۱۰۵] اما پس از اینکه اردشیر موفق شد طی یک رخداد مهم اردوان اشکانی را شکست دهد، صاحب عنوان "شاهِ شاهان" شد. تردیدی نیست که لقب شاه شاهان از عهد پارتیان و از میانهٔ نخستین سدهٔ پیش از میلاد وجود داشته است و ادعای تازهٔ تبار داشتن از هخامنشیان با پیروزی‌های مکرر بر رومیان توسط پارتیان پدید آمد.[۱۰۶] درنتیجه این عنوان بخشی از سنت هخامنشی دربارهٔ پادشاهی است که از پارتیان به ساسانیان رسید.

---

[103] Callieri 1998: 35-36.
[104] Piras 2002: 207.
[105] Alram 1999: 72, fig. 8.
[106] Neusner 1963: 50-51.

آنچه که تازگی داشت این بود که اردشیر برای نخستین‌بار ادعاکرد که "شاه شاهان ایران" است. در اینجا شاهدِ استفاده از واژه‌ای اوستایی هستیم که وجود یک سنت ریشه‌دار اوستایی را تقویت می‌کند و احتمالاً اردشیر از همان سود برده است. درحقیقت عنوان "شاه شاهان ایران" سنت پارسی باستان هخامنشی (که به واسطهٔ پارتیان به ساسانیان رسیده بود) را با سنت اوستای جوان درخصوص حکومت کیانیان بر *airyanąm dahyunąm* جمع کرده است؛ حتی اگر ساسانیان آن را دگرگون کرده و یک *airyanąm xšaθram** تازه، در معنای ایرانشهر به وجود آورده باشند[۱۰۷] که پیش از آن وجود نداشت.[۱۰۸]

www.tabarestan.info تبرستان

در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که آیا ساسانیان خود عاملی شدند که سرزمین اسطوره‌ای آریایی‌ها به فلات ایران منتقل شود یا اینکه چنین تصویری از فلات ایران از پیش وجود داشته است؟ بنابر یک فرض محتمل می‌توان ادعا کرد که دست‌کم در سرزمین پارس مفهوم ایران/ ایرانشهر برای پاره‌ای از مغان و یا خود شخص بابک شناخته شده بود و آنان بنابر روایات و گزارش‌های متأخرتر پریستار معبد آناهیتا بودند. باید به‌یاد داشت که بنابر آبان‌یشت قهرمانان و بزرگان برای ایزدبانوی آناهیتا در کنار رودخانهٔ *Vaŋuhī Dāityā* در *airyanąm dahyunąm* قربانی می‌کردند تا بر دشمنان خویش پیروز شوند. از اینجا معلوم می‌شود که ساسانیان از طریق کیش آناهیتا مفهوم ایرانشهر را رواج دادند. باید به‌خاطر داشت که پلوتارخ درخصوص اردشیر دوم هخامنشی می‌گوید که او در معبد یک ایزدبانوی جنگی به مقام پادشاهی رسید که این ایزدبانو قابل مقایسه با آتنای یونانی و یا ایشتر میان‌رودانی است.[۱۰۹] در مورد اردشیر اول نیز روایت آگاثیاس گزارش مشابهی از تشرف او به مقام پادشاهی به‌دست می‌دهد. آیا این آیین با کیش آناهیتا که اردشیر دوم هخامنشی بدان سرسپردگی داشت در ارتباط بوده است؟ جالب‌تر اینکه طبق سنت ایرانی پدربزرگ

---

[107] MacKenzie 1998: 535.
[108] Gnoli 1989: 2.
[109] Piras 2004: 251.

اردشیر، ساسان، نیز نگاهبان آتشکدهٔ آناهیتا بوده است[۱۱۰] و چون اردشیر شورشیان را در هم شکست، سرهای آنان را بدانجا فرستاد.[۱۱۱]

د) که چهر از یزدان دارد

سرانجام به جالب‌ترین بخش القاب نخستین شاهان ساسانی می‌رسیم که اخیراً بسیار مورد بحث قرار گرفته است. این عنوان *kē čihr az yazdān* معنایش روشن به نظر می‌رسد: که تخمه/ چهره از خدایان دارد. این عبارت البته برخلاف تصور سنتی ایرانیان از پادشاهی در دورهٔ هخامنشی است اما من نخستین شاهان ساسانی را شاهانی سنت‌گرا تصور نمی‌کنم. درواقع آنان به‌عنوان بازگردانندگان نظامی که پیش‌تر برقرار بود برای تغییر دادن تاریخ ایران به صحنه آمده بودند. نباید اتهامی را که در نامهٔ تنسر به اردشیر اول وارد شده، یعنی این اعتراض که «شاه تازه، بدعت‌هایی به همراه خود آورده است» فراموش کرد.[۱۱۲] نه‌تنها در عهد اردشیر اول بلکه در زمان پادشاهی خسرو اول نیز بدعت‌های زیادی به بهانهٔ بازگرداندن دانش ازدست‌رفته یا رهانیدن سنت ایرانی از فراموشی انجام گرفت.[۱۱۳]

اجازه دهید عبارت *kē čihr az yazdān* را مورد بررسی قرار دهیم. در اوستا *čiθra* هم به معنای "نطفه" و هم "شکل و ظاهر" است. *čihr* در فارسی میانه و *cyhr* در فارسی میانه مانوی هر دو به معنی "چهره" و در پارتی *cyhr* به معنای "صورت و ظاهر" است و *cēr* در پشتو به‌معنی "مانند" و *cirorma* در قندهاری به معنای "چهربند" آن را تأیید می‌کند و در فارسی به صورت "چهره" برجای مانده است و در اینجا می‌توان آن را "تصویر" معنا کرد. دومین معنای *čiθra* یعنی "تخمه" یا "اصل" شاهد بهتری است.[۱۱۴] این معنا را می‌توان در اصطلاح پارسی باستان *-ariya čiça* این

www.tabarestan.info تبرستان

---

[110] Tabari 1999: 4.
[111] Tabari 1999: 15.
[112] Boyce 1968: 47.
[113] Daryaee 2003: 44-45.
[114] Nyberg 1974: 55.

مشاهده کرد. درحالی‌که معنای نخست *čiθra* را با *citrā* ودایی نزدیک می‌دانند اما معنای دوم مورد بحث و تردید است. پیسانی معتقد بود که این معنای دوم متشکل از ضمیر پرسشی *-ci* به‌اضافهٔ حالت دریِ *tra* است مانند *ku-tra* سانسکریت به‌معنای "تو چه کسی هستی؟" و یا "از کجا می‌آیی؟" است و بدین‌سان این معنا از اصلیت پرسش می‌کند.[۱۱۵] اگر این نظر دوشن‌گیمن را که هر دو *čiθra* در واقع معنای مشترکی دارند بپذیریم *citrah* سانسکریت با *čiθra* اوستایی به‌معنای صورت مشهود[۱۱۶] یا آشکار و با معنی دیگرش یعنی تخمه / نژاد[۱۱۷] مربوط می‌شود. این ارتباط را می‌توان از اشاره به این نکته دریافت که تخمه یا نطفه در ستارگان محفوظ است و با روشنایی پیوند دارد.[۱۱۸] بنابر بندهشن وقتی که اهریمن گاو نخستین و کیومرث را میراند، تخم و گوهرشان بدین‌گونه پالایش یافت:

> *šusr ī gāw abar ō māh pāyag burd ānōh be pālud hēnd...ka gayōmard andar widerišnīh tōhm be dād ān tōhm pad rōšnīh ī xwaršēd be pālud hēnd.*
> تخمهٔ گاو به ماه پایه رسید آنجا پالوده شد. چون کیومرث تخمه داد و درگذشت تخمه‌اش در روشنایی خورشید پالوده گشت.[۱۱۹]

پس می توان یک *čiθra* فرض کرد که به تخمهٔ حیات اشاره دارد.[۱۲۰] در سنگ‌نبشتهٔ هخامنشی عبارت‌های زیر به تخمه اشاره دارد:[۱۲۱]

> *adam Dāryavahuš xšāyaθiya vazraka xšāyaθiya xšāyaθiyānām xšāyaθiya dahyunām vispazanānām*

---

[115] Pisani 1933: 214; Lincoln 1992: 119.

[۱۱۶] پانینو معنی صورت مشهود را به‌سبب پیوندی که با اپم نپات دارد تحول معنایی معنای دوم می‌داند (Panaino 1992: 94).

[117] Mayrhofer 1976: 705.
[118] Duchesne-Guillemin 1955: 98.
[119] Bahar 1369: 69.
[120] Lincoln 1992:119.
[121] Skjærvø 2003:53, ft. I 0.

www.kharestan.info

xšāyaθiya ahyāyā bumiyā vazrakāyā duraiapiy Vištāspahyā puça Haxāmanišiya Pārsa Pārsahyā puça Ariya Ariya ciça

منم داریوش شاه بزرگ شاه شاهان از کشورهایی با مردمان بسیار شاه این سرزمین پهناور، پسر ویشتاسب هخامنشی، پارسی، پسر پارسی، آریایی، از تخمهٔ آریایی.[۱۲۲]

چنین عباراتی ما را به همان عبارت *mzdysn bgy 'lthštr MLKAn MLKA 'yl'n MNW ctry MN yzd'n* می‌رساند.[۱۲۳] اگر بپذیریم که چهر در دو معنای سیما و تخمه است[۱۲۴] معنی این عبارت چنین خواهد بود: "اردشیر بغ مزداپرست، شاه شاهان ایران، که چهره/ تخمه از خدایان/ ایزدان دارد".[۱۲۵]

www.tabarestan.info تبرستان



سکه اردشیر بابکان

[122] Kent 1953: 137-138.
[123] Back 1978: 281.
[124] Daryaee 2002: 113-116.
[125] Skjærvø 2003: 53.

اردشیر تخمه و چهرش را به کدام ایزدان یا خدایان می‌رساند؟ پیش از پاسخ دادن به این پرسش شایسته است به واژهٔ بغ باز گردیم. چنان‌که در آغاز این مقاله اشاره شد چنین پیشنهاد شده است که فرترکاها صرفاً شاهان هخامنشی را بزرگ می‌داشتند و برای ایشان شخصیتی الوهی قائل بودند و بنابراین اصطلاح بغان اشاره به شاهان هخامنشی داشت. فرترکاها از چنین کاری قصد آن داشتند تا در سرزمین فارس مشروعیتی به‌دست آوردند. چنان‌که از متون فارسی و فارسی میانهٔ سپسین می‌دانیم، ساسانیان مدعی بودند که با دارای دارایان و شاهان هخامنشی قابل‌پرستش فرترکاها پیوند دارند. الگوی وجه الوهی شاهان هخامنشی البته سنتی هلنی بود که با اسکندر آغاز شد و با سلوکیان به کمال رسید و حکمرانان فارس را تحت تأثیر خود قرار داد.[۱۲۶]

اما درخصوص یزدان چه باید گفت؟ در جهان باستان انتساب تبار و تخمه به خدایان منحصر به این یک مورد نبوده است. تصویر ایزدانی چون هرمزد، آناهیتا و میترا بودن را خود ساسانیانِ متقدم رواج دادند. کافی است به نخستین نقش‌برجسته‌های ساسانی توجه کنیم. گاریبولدی به‌درستی تشخیص داده است که نقش‌برجسته‌های متقدم ساسانی شاه و خدا را در حالی نشان می‌دهند که ظاهر، قامت، لباس، اسب، و ساز و برگی مشابه دارند.[۱۲۷] اندازه اندام پادشاه ساسانی درست مطابق با اندازهٔ اندام ایزد نقش شده است. اعتماد و باورِ نخستین شاهان ساسانی بر قدرت، جایگاه و ارتباطشان با ایزدان و مردمان شگفت انگیز است. از دیدگاه من سکه‌نوشته‌ها و سنگ‌نبشه‌های اردشیر اول و شاپور اول دقیقاً منعکس‌کنندهٔ همان معنایی هستند که نقش‌برجسته‌های این شاهان به‌دنبال بیان کردن آن از طریق زبان تصویر بوده‌اند؛ اینکه آنان چهره یا تبار از ایزدان داشتند و با آنان نسبت داشتند.

پانینو در پژوهشی مفصل تلاش کرده است تا ثابت کند که شاهان ساسانی

---

[126] Daryaee 2007: 11-12.
[127] Gariboldi 2004b: 32.

همچون اسلاف هخامنشی خود، خداگونه یا به دیگر سخن فرمانروایانی مقدس نبودند. به اعتقاد پانینو این به‌واقع اشتباه و برداشت ساده‌انگارانهٔ ما از خوانش سنگ‌نبشه‌های ساسانی است، به‌خصوص آنجا که شاهِشاهان می‌گوید (εκ γενος θεων) "پادشاهی خداگونه" است.[۱۲۸] به‌بیانی‌دیگر به نظر او شاه ساسانی نقش *cosmocrator* را بی‌هیچ ارتباط و انتساب خاصی با ایزدان ایفا می‌کرد. مهم‌ترین دلیل او این بود که آیین زرتشتی آدمیان را از چنان ادعایی به‌شدت منع کرده بود. چنان‌که در مسیحیت و در مورد امپراتوران بیزانس نیز همین‌گونه بوده است.[۱۲۹]

چنان‌که در ابتدای این مقاله تأکید شد باری دیگر باید یادآوری کنم که مفهوم پادشاهی در دورهٔ ساسانی مفهومی ثابت و بی‌تغییر نبوده است و در طول این دوره دچار تحولاتی شده است. همچنین به‌گفتهٔ خود پانینو نهاد زرتشتی‌گری در چگونگی ظهور ایدئولوژی سلطنتی ساسانیان تأثیر داشته است. بااین‌حال در دورهٔ ساسانیان متقدم اردشیر اول که شاهی نوخاسته بود سنت‌های پادشاهیِ پیش از خود را گردهم آورد و از ترکیب ایدئولوژی ایرانی با باور هلنیستی نسبت به پادشاهی، مفهومی خداگونه فراهم ساخت تا فرمانروایی خاندانش بر ایرانشهر را مشروعیت بخشد. او نه‌تنها شاهی خداگونه شد[۱۳۰] بلکه نسب‌نامه‌ای نیز فراهم کرد که او را به سلسلهٔ اسطوره‌ای کیانیان پیوند می‌داد.[۱۳۱] به‌علاوه سرزمین افسانه‌ای آریایی‌ها را که در اوستا ذکر شده بود به محل فرمانروایی خود انتقال داد و بدین‌سان قلمرو ایرانشهر را پدید آورد. به‌این‌ترتیب اردشیر با بهره گیری از سنت‌های گوناگون در قبال مفهوم پادشاهی مرحله‌ای تازه در ایدئولوژی شاهنشاهی باستان و نیز تاریخ ایران پدید آورد. شاهی نوخاسته نمی‌توانست مشروعیتی برای فرمانروایی خود فراهم کند جز اینکه مدعی شود از تبار خدایان است.

www.tabarestan.info تبرستان

---

128 Panaino 2003: 282-283.
129 Panaino 2004: 584-585.
130 Widengren 1959: 245.
131 Daryaee 1998:121-149; Daryaee 2001-2002: 1-14.

به‌علاوه باید به یاد داشت که نهاد زرتشتی‌گری در این دوره نمی‌توانست تأثیر چندانی بر مفهوم پادشاهی ساسانیان نخستین بگذارد زیرا این نهاد، تازه در آستانهٔ شکل‌گیری بود. نهاد زرتشتی در قرن سوم میلادی نمی‌توانست از شاهِشاهان خواستهٔ زیادی مطالبه کند. اما این وضع در سدهٔ چهارم تغییر یافت و آتشکده و شاه در رویارویی با تهدید عینی مسیحیت برای کشور و زرتشتی‌گری مجبور بودند در مرزها حمله‌ای به دشمن جدید صورت دهند. اندک زمانی بعد تشکیلات نوساخته و تازه‌قدرت‌گرفتهٔ زرتشتی سبب شد که مفهوم پادشاهی از نو تعریف شود.

www.tabarestan.info تبرستان

تازه در زمان شاپور دوم یعنی قرن چهارم میلادی بود که ایدئولوژی سلطنتی ساسانیان به‌سبب اقتدار تشکیلات زرتشتی و بنیان‌گذار مهم آن، آذرباد مهراسپندان، تغییر کرد. از این زمان به بعد شاه ساسانی تنها یک *cosmocrator* (به معنای حکمران جهان) بود و در این مقام واسطهٔ بین خدایان و مردم شد. اما در قرن سوم میلادی اردشیر یکم صرفاً شاهی با وظایف دنیوی نبود. او پادشاهی خداگونه بود درست مانند همتایان رومی خود از عهد آگوستوس تا سدهٔ چهارم میلادی. اردشیر دقیقاً همان القابی را برای خود برگزیده بود که ادعا داشت در او وجود دارد: یک بغ که چهره یا تخمه از ایزدان داشت و کتیبه‌های نقش‌برجسته‌ها با به کار بردن عبارت یونانی *εκ γενος θεων* گواه آنند.[۱۳۲] باید به‌یاد داشت که مفهوم خداگونگی در خاور نزدیک و در کرانهٔ رود فرات در قرن سوم میلادی بسیار رایج بوده است. یکی از حاکمانِ دولت ـ شهر پالمیرا که سرداری بزرگ بود از جایگاه خود در زمان سوروس الکساندر چنین یاد می‌کند:

'STRG LQLNY' BMYTWYT' DY 'LH' 'LKSNDRWS QSR

سردار کلنی در زمان حیات حیات خدایگان قیصر الکساندر.[۱۳۳]

---

[132] Huyse 1999: 22.
[133] Millar 1993: 149.

درنتیجه می‌توان گفت که ایدئولوژی سلطنتی ساسانیانِ نخستین، عمدتاً بازسازی تصورات اوستایی، پارسی باستان و هلنی دربارهٔ مفهوم پادشاهی بوده است. ساسانیان با توجه به سنت اوستایی اعلام داشتند که مزدیسن یا مزداپرست هستند. همچنین اردشیر از طریق سنت پارسی باستان و همچنین برداشت از کیش یونانی‌مآب فرترکاها از شاه ـ خدا، مدعی پیوند با بغان شد. به‌عبارت‌دیگر ساسانیان نخستین هخامنشیان را[۱۳۴] درست همچون فرترکاها بغان می‌انگاشتند. ایدئولوژی سلطنتی پارتیان ازاین‌لحاظ به ساسانیان یاری داد تا سنت پارسی باستان را در عنوان شاهنشاه زنده نگه دارند. بدین‌سان پادشاهی ساسانیان متقدم مفهومی تلفیقی بود که از آیین زرتشتی، سنت‌های پارسی، پارتی و هلنی بهره می‌برد تا فرمانروایی این شاهان را بر ایرانشهر و در مقام پادشاه خداگونه‌ای بر ایرانیان مشروعیت بخشد.

www.tabarestan.info تبرستان

[134] Shahbazi 2001: 69.

۴

تاریخ‌نگاری در ایرانِ عهد باستان متأخر*

www.tabarestan.info تبرستان

آرنالدو مومیلیانو، تاریخ‌نگار بزرگ تاریخ عهد باستان، در سخنرانی خود به سال ۱۹۶۱ میلادی در دانشگاه برکلی کالیفرنیا نظراتی دربارهٔ خلق وخوی ایرانیان و شیوه‌های تاریخ‌نگاری و دیدگاه تاریخی آنها بیان کرد. براساس نظر او،چنین به‌نظر می‌رسد که ایرانیان، دست‌کم از زمان هخامنشیان، نگاهی ویژه به تاریخ زمانهٔ خود داشتند و کتیبهٔ داریوش بزرگ در بیستون گواهی بر این مدعا است.[۱۳۵] جز این، ایرانیان در دورهٔ هخامنشی تاریخی دنیوی و غیر اسطوره‌ای از گذشتهٔ بلافصل خود در اختیار داشتند که مدیون سنت‌های تاریخ‌نگاری یهودی و میانرودانی بوده است. سالنامه‌های سلطنتی پارسیان در دسترس بود و شاهنشاه برای عبرت گرفتن از گذشته و قضاوت دربارهٔ زمانه خویش، از این سالنامه‌ها استفاده می‌کرد. با استفاده از منابعی همچون کتاب مقدس، می‌توانیم نتیجه بگیریم که هخامنشیان در قرون ششم و پنجم پیش از میلاد یک تاریخ‌نگاری مدون داشتند.[۱۳۶]

---

* "Historiography in late antique Iran," in *Perceptions of Iran: History, Myths and Nationalism from Medieval Persia to the Islamic Republic*, ed. Ali Ansari, IB Taruis, London, 2014, pp. 65-76.

[135] Momigliano 1990: 7-9.

برای اطلاعات بیشتر درخصوص شیوهٔ ایرانیان در حفظ تاریخ بنگرید به: Shahbazi 1990: 257-265.

[136] Ibid.: 6.

درست هزار سال بعد، در سدهٔ ششم میلادی، هنگامی که خسرو انوشیروان، شاه ساسانی، گردآوری قطعات تاریخی گذشتگان را آغاز کرد، بسیاری از وقایع به‌کلی دگرگون شده بودند. اسکندر مقدونی، موجبات نابودی امپراتوری هخامنشی را فراهم آورده بود و با این کار، موجب شد تا آنچه پیش از او رخ داده بود از حافظهٔ تاریخی پاک شود.[۱۳۷] افزون‌براین، روایات تاریخی جدیدترِ ایرانیان یعنی خدای‌نامه، تنها با تاریخِ پیش از خود سروکار نداشت، بلکه تاریخ جهان از آغاز خلقت را معرفی می‌کرد: از خلقت جهان تا یورش اهریمن که جهان را به حرکت واداشت تا داوری و پیشگویی نبرد میان اهورامزدا و اهریمن. همچنین خدای‌نامه از وجود گروهی از شاهان افسانه‌ای در سنت دین زرتشتی ــ که در اوستا وجود داشتند ــ و نیز تعدادی پادشاهان میانجی و پهلوانان حماسی دورهٔ اشکانی مطالبی داشته است.[۱۳۸]

www.tabarestan.info تبرستان

درحقیقت، با نگارش خدای‌نامه، تاریخی تازه برای ایرانیان بنیاد نهاده شد که به‌عنوان اساس و شالودهٔ بسیاری از دیدگاه‌های سنت ایرانی تا سدهٔ نوزدهم میلادی پابرجا باقی ماند (یعنی برای زمانی بیش از هزار سال). تاریخ مقدس ایرانیان برای سرزمین خود ــ ایرانشهر ــ بعدها با کنجکاوی تاریخی عاری از احساسات جهان اروپایی تلاقی پیدا کرد؛ جهانی که آغازش همانند روایت تاریخ ایرانیان در زمان هخامنشیان بود و بر پایهٔ کنکاش علمی و فلسفی دربارهٔ گذشتهٔ مبهم نوع بشر شکل می‌گرفت.[۱۳۹]

این مقاله بر موضوع تاریخ‌نویسی ایرانیان در دورهٔ ساسانی و دوران باستان متأخر تمرکز خواهد کرد و روش و شیوهٔ ایجاد روایت‌های مقدسی که اساس و شالودهٔ تاریخ‌نگاری سنتی را در ایران تا سدهٔ نوزدهم میلادی شکل می‌داد بررسی خواهد نمود. در ابتدا، باید تذکر داده شود که برای انجام چنین پژوهشی، یک مشکل بزرگ وجود دارد و آن این است که اگر نه همه، حداقل بسیاری از منابع تاریخ‌نگاری ساسانی خارج از مرزهای دولت ساسانی و در زمانی پس از سقوط ساسانیان نوشته شده‌اند. منابع ارمنی و گُرجی، در اواخر دورهٔ ساسانی به وجود دست‌کم یک کتاب درخصوص احوال شاهان به زبان فارسی اشاره کرده‌اند. تاریخ منسوب به سبئوس به کتابی دربارهٔ "داستان

---

[137] Daryaee 2007: 89-97.
[138] Yarshater 1990: 208-29.
[139] Afshar 2009: 299-310.

ایرانیان/ پارسیان" اشاره دارد.[۱۴۰] همچنین، به گفتهٔ لئونتی مرولی در کتاب تاریخ شاهان کارتلیس که متعلق به سدهٔ هشتم میلادی است و اینک متن ارمنی و گرجی آن در دسترس است، به داستان فریدون و بیوراسب ـ آن‌گونه که در کتاب‌های ایرانیان و یا "کتاب‌های تاریخ ایرانیان" ذکر شده است ـ اشاره‌هایی می‌شود.[۱۴۱]

به احتمال بسیار زیاد در اینجا منظور کتاب خدای‌نامه ساسانی است که در دورهٔ خسرو انوشیروان گردآوری شده بود. اگرچه نسخهٔ پهلوی این کتابِ سترگ امروزه ازبین رفته است، اما در سدهٔ هشتم میلادی توسط ابن مقفع با عنوان سیرالملوک به زبان عربی ترجمه شده بود و به‌عنوان یکی از منابع اصلی شاهنامهٔ فردوسی مورد استفاده قرار گرفت.[۱۴۲] براین‌اساس در اینجا با شواهدی در اثبات وجود کتاب‌هایی با عنوان "کتاب شاهان" و یا "کتاب خداوندگاران" در دورهٔ ساسانیان سر و کار داریم؛ اگرچه متن پهلوی این کتاب‌ها امروزه در دست نیست، اما منابع ارمنی و گرجی به آنها اشاره دارند. همچنین نسخه‌هایی به زبان‌های فارسی‌نو و عربی از آنها شناخته شده و به‌خوبی موردِمطالعه قرار گرفته‌اند.

www.tabarestan.info تبرستان

وقایع دنیوی در دورهٔ ساسانی و تأثیر آن بر تاریخ‌نگاری ساسانی

در قرن چهارم میلادی و در دورهٔ پادشاهی شاپور دوم نهاد زرتشتیگری توسط آذرباد مهرَسپندان که معمار نهاد زرتشتیگری در دورهٔ ساسانی بود، توانست قدرت بسیار زیادی را به‌دست آورد.[۱۴۳] دربارهٔ فعالیت‌ها و نفوذ این موبد برجسته، چندین متن پهلوی با مضامین تعلیمی که به او نسبت داده شده است، برجای مانده‌است. در این زمان، عنوان موبدان‌موبد برای نخستین بار، برای اشاره به آذرباد مهرَسپندان استفاده شده است.[۱۴۴]

---

[140] Sebeos 1999: 13.
[141] Thomson 1996: 16.
[142] Nöldeke 1879: xxi, Rubin 2005: 59.
[143] Tafazzoli 1983.
[144] Ibid., Daryaee 1995: 135.

ممکن است دلیل گسترش قدرت نهاد زرتشتیگری در این زمان، درگیری‌های مذهبی میان ایران و امپراتوری روم در سدهٔ چهارم میلادی باشد.

در واکنش به تبلیغات دینی مسیحیان، شاپور دوم با کمک آذرباد مهرَسپندان تلاش کرد تا دربرابر گسترش نفوذ دینی آنان، دست به دفاعی سخت بزند.[۱۴۵] این حملهٔ متقابل ساسانیان را می‌توانیم در قالب آزار و اذیت مسیحیان و سخت‌گیری‌های مذهبی این دوره مشاهده کنیم.[۱۴۶]

از سوی دیگر، دفاعی نیرومند از سوی زرتشتیان برای دور کردن این کیش متخاصم نیاز بود. درحقیقت ایدهٔ یک دین "زرتشتی راست‌کیش" را به سدهٔ چهارم میلادی و زمانی‌که مجموعه‌ای از احکام قضایی زرتشتی توسط ساسانیان پذیرفته شد نسبت می‌دهند. همچنین، در این دوره، بلندپایگان دینی، نفوذ در قوانین و امور دولتی را آغاز کردند. بدین‌سان، هنگامی‌که حدود دو سده پس از آذرباد مهرَسپندان، یعنی سدهٔ ششم میلادی، «تاریخ سلطنتی» یا «خدای‌نامه» صورتی مدون به خود گرفت، روحانیان زرتشتی در نگارش این تاریخ و همچنین امور شاهنشاهی، بسیار ذی‌نفوذ بودند.[۱۴۷] مطمئناً در سدهٔ ششم میلادی، گزارش‌های تاریخی می‌بایست مورد قبول دیدگاه زرتشتی بودند. در این زمان، زرتشتیگری پایهٔ اخلاقی و بنیاد فکری برای ایدهٔ نگارش تاریخ سلطنتی را فراهم آورده بود، بنابراین ثبت و ضبط وقایع و رویدادها و احوال پادشاهان، جدا از واقعیت‌های تاریخی، با دیدگاه‌های دینی زرتشتی شکل گرفت. بر پایهٔ فصلی از متن زرتشتی بندهشن (به معنای آفرینش بنیادین)[۱۴۸] می‌توانیم پیشنهادهای زیر را مطرح کنیم:

www.tabarestan.info تبرستان

---

145 Daryaee 2009: 84-86.

146 Brock and Harvey 1987.

147 Shaked 1990: 261–73.

۱۴۸ برای ترجمهٔ انگلیسی بنگرید به: Anklesaria 1956؛ و برای ترجمهٔ فارسی: Bahār 1369؛ و همچنین برای آوانویسی متن پهلوی: Pakzad 2005.

۱- تاریخ نگاشته شده در دورهٔ ساسانی، آغاز جهان را بر پایهٔ اندیشهٔ اوستایی، از آغاز آفرینش و سلسله‌های اسطوره‌ای توصیف می‌کند؛ همان‌گونه که در یشتهای ۵ و ۱۴ آمده است.[۱۴۹]

۲- تاریخ مقدس سپس شکلی دنیوی به خود گرفته و به دوره‌های تاریخی تا داریوش سوم می‌رسد. این روند با گزارش‌هایی مختصر از فرمانروایانی که برای تاریخ‌نگاری زرتشتی مهم بودند، از جمله اسکندر و بلاش، شاه اشکانی دنبال می‌شود.

۳- ساسانیان در قبال سلسله‌های دیگر پیش از خود، تاریخ کیانیان را با جزئیات بیشتری ثبت کردند. دلیل این امر این است که ساسانیان بر پایهٔ یشت‌ها در اوستا، خود را وارثان و ادامه دهندهٔ دودمان کیانی می‌دانستند،[۱۵۰] یعنی همان کسانی که برای نخستین‌بار مفهوم فرهٔ ایزدی ــ نماد اقتدار در جهان ایرانی ــ را به‌وجود آوردند.[۱۵۱]

www.tabarestan.info تبرستان

کوتاه بودن بخش تاریخ دنیوی و حذف هخامنشیان و سپس اشکانیان، احتمالاً بدان‌سبب بوده است که ساسانیان به ذکر دقیق رویدادهای تاریخی اهمیت نمی‌دادند، بلکه برای ایشان رویدادها و تاریخ مقدس شخصیت‌های مرتبط با سنت دینی زرتشتیان، دارای اهمیت بیشتری بوده است. شکست داریوش سوم از اسکندر و گردآوری اوستا به دست بلاش در تاریخ مقدس زرتشتیان نسبت به سایر رویدادهای دوران تاریخی از اهمیت زیادی برخوردار بود درنتیجه، نام این افراد در میان دیگر شاهان تاریخ باستانی ایران حفظ شد و برای آیندگان محفوظ ماندند.[۱۵۲] در مرحلهٔ بعد، به‌نظر می‌رسد که ساسانیان قصد داشتند تا این‌گونه نشان دهند که آنان وارثان کیانیان هستند تا از این راه در میان مردمان مشروعیت به‌دست آورند. احتمالاً به‌همین‌دلیل است که در تاریخ مقدس ساسانیان، چهرهٔ هر دو دودمان، به یک اندازه برجسته است و این چنین به‌هم

---

149 Skjærvø 1994: 217-20.
150 Pirart 1992: Kayan Yasn (Yasht 19.9–96); Hintze 1994; Humbach and Ichaporia, 1998.
151 Soudavar 2005: 9-10,20-1; Idem.: 2009: 424-5; Idem 2010.
152 Shaki 1981: 114–25.

پیوسته‌اند. در آغاز سدهٔ پنجم میلادی، برخی از شاهان و شاهزادگان ساسانی، نام شاهان کیانی مانند قباد، خسرو و کاووس و القابی همچون رامشهر (متعلق به کی ویشتاسب) را اختیارکردند. درحقیقت، می‌توان ادعا کرد که شاهان ساسانی ایفاگر نقش شاهان کیانی در دوران حماسی بودند؛ به‌این‌معناکه با چنین ایدئولوژی سنت مقدس اوستایی را بر حماسه و تاریخ ایرانشهر تحمیل کردند.

درست همان‌گونه که تاریخ مقدس زرتشتی دارای آغازی است، آن را پایانی نیز بود. پایان این داستان را دوره‌ای پرآشوب رقم می‌زند که همراه با انواع سختی‌ها و مشکلات است. آنچه که متون آخرالزمانی زرتشتی پیش‌بینی می‌کنند، به‌طور مشخص درونی‌سازی و شکل‌دهی رویدادهای تاریخی است که پس از داستان پایان جهان، توسط نویسنده یا نویسندگان مختلفی نوشته شده‌اند. سپس، منجی از چاه یا غاری ظهور می‌کند و شیطان زائل می‌گردد؛ جهان هموار می‌شود، همان‌گونه که در آغاز پیدایش نیز چنین بود و بهشت ابدی ایجاد می‌شود.[۱۵۳]

www.tabarestan.info تبرستان

ماهیت تاریخ‌نگاری مقدس ساسانیان

در ایران باستان متأخر، ماهیت تاریخ‌نگاری و تفکر تاریخی از بسیاری جهات با تاریخ‌نگاری یونانی و رومی و همچنین تاریخ‌نگاری اسلامی، تفاوت داشت.[۱۵۴] دلیل این امر چنین بود که شاه و درباریان بر آن بودند تا ثبت گذشته را در انحصار خود درآورند تا از طریق آن، به فرمانروایی خود مشروعیت بخشند. این انحصارطلبی، در دیگر فرهنگ‌های یادشده به‌ندرت روی می‌داد. این بدان معنا نیست که آنها تاریخ‌نگاری شاهانه یا سلطنتی نداشتند، بلکه تاریخ آنها توسط افرادی مستقل نگاشته می‌شد، نه با فرمان شاه یا خلیفه. تاریخ‌نگاری ارمنیان نمونهٔ جالب توجهی است، جایی‌که خانواده‌های اشرافی و بانفوذی همچون

---

[153] Kreyenbroeck 2002: 33-55.

[۱۵۴] برای تاریخ‌نگاری اسلامی بنگرید به: Robinson 2003؛ برای تاریخ نگاری ایرانی بنگرید به: Meisami 1999.

مامیگونیان و دیگر خاندان‌ها با پرداخت پول به تاریخ‌نگاران، خواستار آن می‌شدند که تاریخ مربوط به ارمنستان و خود آن خاندان‌ها را در اواخر عهد باستان متأخر بنویسند.

تاریخ‌نگاری ساسانیان از متون و سرودهای زرتشتی استفاده کرد؛ به همان اندازه که ارمنیان از کتاب مقدس و مسلمانان از قرآن به‌عنوان نقطهٔ آغازین تاریخشان استفاده کردند، زرتشتیان ساسانی نیز از اوستا و به ویژه یشت‌ها بهره بردند. در تاریخ‌نگاری ارمنی، رویدادهای تاریخی مطابق با دیدگاه جهان مسیحی ارائه می‌شد. گسترش ادبیات نوشتاری در ارمنستان، مرهون قدرت و اقتدار مذهبی بود و آثار اولیهٔ مکتوب نیز به مسائل مذهبی مربوط بودند. این تاریخ مذهبی، تنها منحصر به ارمنستان نبود، بلکه در اواخر عهد باستان، گرایشی عمومی بود که از این نظر به تاریخ‌نگاری ایرانیان شباهت داشت.

در ایران، زرتشتیان تاریخشان را در چارچوبی زرتشتی می‌نگاشتند؛ دقیقاً به همان شکلی که ارمنیان و مسلمانان تاریخ خود را در بستر مسیحیت و اسلام می‌نوشتند؛ به‌این‌ترتیب، اشتراک اساسی همهٔ آنها این بود که رویدادهای گذشته، حال و آینده را از دیدگاه مذهبی می‌دیدند. تاریخ موسی خورنی، تطابق تاریخ باستانی ارمنستان و گذشتهٔ غیر دینی آن را با آنچه که رابرت تامسون گرایش مسیحی نامیده، نشان می‌دهد.[۱۵۵] هدف مورخان ارمنی این بود آنچه را که روی داده است ــ همانطور که مورد پذیرش کلیسا است ــ ارائه دهند و تاریخ ارمنستان را با تفکر مسیحی یکسان، و بخش‌هایی را که با سلیقهٔ ارمنیان در اواخر عهد باستان مناسب نبود حذف کنند.[۱۵۶] می‌توان برای تاریخ‌نگاریی ایران نیز استدلال مشابهی داشت. در ایران اواخر عهد باستان، آنچه غیردینی و مخالف با سلیقهٔ موبدان به نظر می‌رسید، حذف شد و آنچه مطابق با دین زرتشتی بود، در خدای‌نامه حفظ گردید. بنابراین، تاریخ ساسانیان دارای گرایش زرتشتی بود و ظهور آنها به همان‌گونه‌ای بود که در اوستا توصیف شده بود. در

---

[155] Thomson 1992: 216.
[156] Ibid.: 216-17.

این طرح، در خدای‌نامه، دودمان‌های اوستایی همچون کیانیان و پیشدادیان جایگزین هخامنشیان و اشکانیان شدند؛ بنابراین، دودمان‌های سنتی اوستا به شاهان سنتی ایران تبدیل شدند.[۱۵۷]

در کارنامهٔ اردشیر بابکان که متنی است به فارسی میانه، اردشیر، بنیانگذار سلسلهٔ ساسانی، نه تنها خود را وارث دودمان کیانی می‌داند، بلکه ادعا دارد: من از تبار دارا هستم. در خدای‌نامه، چنین به نظر می‌رسد که اردشیر در تلاش است تا ایران را به همان صورتی که در دورهٔ هخامنشیان بود، متحد کند. این موضوع را می‌توان با نگاه به گزارش هرودین، تاریخ‌نگار رومی، تأیید کرد. بنابر گزارش هرودین اردشیر بابکان از نیاکان خود باخبر بود و سرزمین‌هایی را که در گذشته در تصرف آنان بود، حق اجدادی خود می‌دانست و ادعای مالکیت بر آنان را داشت. از سوی دیگر، چنین ادعایی می‌تواند نشانه‌ای از تغییر در تاریخ مقدس ایران باشد که در آن، فریدون ــ که بر جهان فرمانروایی می‌کرد و قلمروی خویش را میان سه پسرش (ایرج، تورج و سلم) در ایران، توران و روم تقسیم کرده بود ــ نقطهٔ آغاز این تاریخ مقدس به شمارمی‌رفت. در تاریخ‌نگاری آخرالزمانی ساسانیان، به فرمانروایی اردشیر و جانشینان او از هزاران سال پیش همچون کسانی که برای وحدت این تقسیم بندی اولیه تلاش می‌کنند، اشاره شده بود. این امر می‌تواند دیدگاهی مقدس از تاریخ باشد که با نگرش غیردینی یونانیان و رومی‌ها نسبت به گذشته، متفاوت است.

از منابع خارجی مشهود است که شاهان ساسانی به نیاکان خود اشاره داشتند و از یادبود آنها به‌عنوان ابزاری برای تبلیغات سیاسی استفاده می‌کردند. اما در پایان دورهٔ ساسانی، شاهان ساسانی، شاهان ایرانشهر بودند و شاهان هخامنشی که فرمانروایان فراموش‌شده‌ای بودند را نمی‌شناختند. ساسانیان به فرزندان فریدون و کیانیان تبدیل شدند که برای برقراری صلح درجهان تلاش می‌کردند، به‌همان‌صورتی که در آغاز

www.tabarestan.info تبرستان

---

[157] Canepa 2010 & Idem. 2010a: 563-96.

پیداش نیز چنین بود. از بسیاری جهات، شاهنامهٔ فردوسی، تاریخ ایران در اواخر عهد باستان است که پاره‌ای از دیدگاه‌های زرتشتی را فرو گذاشته است. درحالی‌که امروزه ممکن است این اثر نامعتبر به نظر برسد اما شاهنامه تاریخی بود که در ایرانشهر ساخته و منتشر شده بود. ساسانیان و بسیاری از سلسله‌های پس از آن در فلات ایران، برای توجیه وجود خود و مشخص کردن دشمنانشان، از این روایت استفاده می‌کردند. می‌توانیم از عبارتی در متن فارسی میانهٔ مینوی خرد نتیجه بگیریم که نیاکان ساسانیان چه کسانی بودند و ساسانیان چه دیدگاهی نسبت به تاریخ باستانی گذشته‌شان در ایران اواخر عهد باستان داشتند. در این عبارت مهم، دلیل درگیری‌های بین ساسانیان، رومی‌ها و دیگران، از طریق روایت‌های مقدس تاریخ‌نگاری ایرانیان ارائه شده است.

> چه از دین پاك به‌روشنی پیداست که اصل بدخواهی رومیان و نیز ترکان نسبت به ایرانیان، از کینه‌ای بود که با کُشتن ایرج کاشتند و تا فرشگرد همچنان دوام می‌یابد.[۱۵۸]

چنین سنتی بر روایت‌های تاریخ‌نگارانهٔ ایرانی تأثیر داشت و همین روایات توسط برخی از سلسله‌های بعدی ترک‌تبار نیز اقتباس شد به‌گونه‌ای که هر دو نسب ایرانی و تورانی را در نظر می‌گرفتند. ازدیگرسو، این روایت مقدس ایرانی، بی‌آنکه خاستگاهش به‌درستی مشخص باشد، بخشی از برنامهٔ ملی‌گرایان افراطیِ پان‌تُرک شده است. اما در پایان دورهٔ باستان، روم، ایران و توران اوستایی صورتی تاریخی و سیاسی به خود گرفتند. حتی در ایران، افغانستان و تاجیکستان، بسیاری به این تاریخ‌نگاری دوران باستان متأخر استناد می‌کنند که منبع آن حماسه‌های ایرانی است.

www.tabarestan.info تبرستان

---

158 Tafazzoli 1364: 37.

نمونه‌ای از تاریخ‌نگاری اواخر عهد باستان

به‌منظور درک تحول و گسترش تاریخ‌نگاری ایران اواخر عهد باستان، در ابتدا می‌بایست قطعات و فصل‌های تاریخی متون فارسی میانه را مشاهده کرد. آنچه که بندهشن (کتاب آفرینش اولیه) و دیگر متن‌های فارسی میانه به‌عنوان تاریخ توصیف می‌کنند، چیزی نیست جز نشان دادن تاریخ مقدس زرتشتی که با واقعیت‌های تاریخی دورهٔ ساسانی ترکیب شده است. بخش اول آن به سنت زامیادیشت اوستا شباهت دارد که پس از آن، دیدگاه ساسانی نسبت به دوران میانهٔ بین این دوره و دوران کیانیان آمده است. مورخان ارزش کمی برای این متون قائل‌اند، چراکه برخلاف تاریخ‌های عربی و فارسی، توالی رویدادها در متون فارسی میانه نامنظم، نامشخص و مبهم به‌نظر می‌رسد که دربسیاری از موارد، نیاز به توضیح دارند.

www.tabarestan.info تبرستان

فصل ۳۳ (مطابق با نسخهٔ انکلساریا، فصل ۱۸ مطابق بانسخهٔ بهار) از بندهشن، به‌طرز شگفت‌آوری روشن است و نسخه‌ای نهایی و محصور شده از تاریخ‌نگاری مقدس ساسانی را ارائه می‌دهد. این شمارش متوالی رویدادهای تاریخ مقدس، به موازات تاریخ ذکرشده در شاهنامهٔ فردوسی یکسان است که به‌نوبهٔ خود می‌تواند محتوای ازدست‌رفتهٔ خدای‌نامه‌های ساسانی را به ما نشان دهد. با بررسی محتوای این فصل، درمی‌یابیم که این دو متن به هم شباهت دارند و این نکته فقط می‌تواند به این معنی باشد که هردوی آنها از یک منبع یا منبعی مشابه استفاده کرده‌اند.

بندهشنِ بزرگ‌تر یا بندهشن ایرانی دارای سه نسخهٔ خطی است که عبارت‌اند از TD1،[۱۵۹] TD2،[۱۶۰] DH.[۱۶۱] به‌نظر می‌رسد که TD1 و DH قدیمی‌ترین نسخه‌ها

---

[159] *The Bondahesh, Being a Facsimile Edition of the Manuscript TD1* (Iranian Cultural Foundation 88, n.d.).

[160] Anklesaria 1908. (*TD Manuscript*, No. 2).

[161] The Codex DH, *Beinga Facsimile Edition of Bondashesh, Zande-e Vohuman Yasht, and Parts of Denkart* (Iranian Cultural Foundation 89, n.d.).

باشند و به سدهٔ شانزدهم میلادی تعلق دارند. درحالی‌که TD2 در اوایل سدهٔ هفدهم میلادی رونویسی شده است. این بخش شامل بخش‌هایی از نسخه‌های زیر است:

DH 90. 16-97.2; TD1 181.2-189.11; TD2 211.3-220.15.

براساس این سه نسخهٔ خطی، ترجمه‌ای را فراهم کرده‌ام که امیدوارم برای کسانی که تاریخ‌نگاری ایرانی برایشان جالب است، مورد استفاده قرار گیرد:

تبرستان www.tabarestan.info

درباره گزندی که هزاره هزاره به ایرانشهر آمد

۱. (چنین گوید) که چون اهریمن به آغازِ هزارهٔ آمیزش درتاخت، گاو و کیومرث بودند. چون مشی و مشیانه آن ناسپاسی را کردند، آنگاه پنجاه سال از ایشان زایش نبود. در همان هزاره، به هفتاد سال، هوشنگ و تهمورث، هر دو، دیوان را بکشتند. در پایان هزاره، دیوان جم را بِبریدند.

۲. دیگر هزاره آغاز شد. ضحاک پادشاهیِ بد فرازکردن گرفت و یک هزار سال پادشاهی بکرد. چون هزاره سر شد، فریدون او را گرفت و بست.

۳. سه‌دیگر هزاره آغاز شد. چون فریدون کشور را بخش کرد، سلم و تور، آنگاه، ایرج راکشتند. بسیاری از فرزندان و اعقاب او را از میان بردند.

۴. در همان هزاره، منوچهر زاده شد و کین ایرج را خواست.

۵. پس، افراسیاب آمد و منوچهر را با ایرانیان به پتشخوارگر راند و به سیج و تنگی و بس مرگ نابود کرد و فِرش و نوذر، پسران منوچهر را کشت تا به پیوندی دیگر، ایرانشهر از افراسیاب ستانده شد.

۶. چون منوچهر درگذشته بود. دیگر بار افراسیاب آمد، بر ایرانشهر بس آشوب و ویرانی کرد، باران را از ایرانشهر بازداشت، تا زاب تهماسپان آمد، افراسیاب را بسپوخت و باران آورد، که آن را نوبارانی خوانند.

۷. پس از زاب، دیگر بار، افراسیاب، گران بدی به ایرانشهر کرد تا قباد به شاهی نشست.

۸. در شاهی کاوس، در همان هزاره، دیوان ستیزه‌گر شدند و اوشَنَر به کشتن آمد و اندیشهٔ کاوس را گمراه کردند تا به کارزار آسمان شد و سرنگون فرو افتاد، فرّه از او گرفته

شد. پس، بهاسب و مرد جهان لگدکوب کردند تا او را به بوم هاماوران، به‌فریب، با پیدایانِ کیان در بندکردند.

۹. یکی که او را زین ـگاو خوانند، که زهر به چشم داشت، از تازیان به شاهی ایرانشهر آمد. به هر که به بدچشمی نگریست، کشته شد. ایرانیان افراسیاب را به خواهش خواستند تا بازگشت و آن زین ـگاو را کُشت و خود شاهیِ ایرانشهر کرد. بس مردم را از ایرانشهر برد و به ترکستان نِشاست. ایرانشهر را ویران کرد و بیاشفت، تا رستم از سیستان سپاه آراست و هاماورانیان را گرفت، کاوس و دیگر ایرانیان را از بند گشود، با افراسیاب، به اوله رودبار، که سپاهیان خوانند، کارزاری نو کرد. از آنجای وی را شکست داد. بس کارزار دیگر با وی کرد تا وی را بسپوخت، به ترکستان افگند؛ ایرانشهر را از نو آبادان کرد.

۱۰. باری دیگر افراسیاب کوشید؛ کی‌سیاوش به کارزار آمد. به بهانهٔ سودابه که زن کاوس سودابه بود سیاوش به ایرانشهر باز نشد. بدین‌روی که افراسیاب زینهار آوردن سیاوش به وی را پذیرفته بود، سیاوش به کاوس نیامد، بلکه خود به ترکستان شد. دخت افراسیاب را به زنی گرفت. کیخسرو از او زاده شد. سیاوش را آنجا کشتند.

۱۱. در همان هزاره، کیخسرو افراسیاب را کشت، خود به کنگ‌دژ شد و شاهی را به لهراسب داد. چون گشتاسب شاه سی سال شاهی کرده بود، هزاره به سر رسید.

۱۲. پس هزارهٔ چهارم آغاز شد. در آن هزاره، زرتشت دین را از هرمزد پذیرفت و آورد. گشتاسب شاه پذیرفت و رواج بخشید. با ارجاسب کارزاری شگفت کرد. بسیاری از ایرانیان و انیران از میان رفتند.

۱۳. در همان هزاره، چون شاهی به بهمن اسفندیاران رسید، ایرانشهر ویران شد. ایرانیان به دست خود نابود شدند و از تخمهٔ شاهان کس نماند که شاهی کند. این همای، دخت بهمن را به شاهی نشاندند.

۱۴. پس، در شاهی دارای دارایان، اسکندر قیصر از روم بتاخت، به ایرانشهر آمد. دارا شاه را بکُشت. همهٔ دودهٔ شاهان و مغ‌مردان و پیدایان ایرانشهر را نابود کرد. بی‌شمار آتشکده‌ها بیفسارد، گزارش‌های دین مزدیسنان را بِستد و به روم فرستاد. اوستا را سوخت و ایرانشهر را به نَود کرده خدایی بخش کرد.

www.tabarestan.info تبرستان

۱۵. پس، در همان هزاره، اردشیر بابکان به پیدایی آمد. آن کرده خدایان را کشت، شاهی را از نو آراست. دین مزدیسنان را رواج بخشید و آیین‌های بسیار آراست که در تخمهٔ او رفت.

۱۶. در شاهی شاپور هرمزدان، تازیان آمدند و اوله رودبار را گرفتند و سال‌های پس به آوار و تازش داشتند، تا شاپور به شاهی آمد، آن تازیان را سپوخت. شهر را از ایشان بستد. پس شاه تازیان را نابود کرد و بی‌شمار شانه را افسار کرد.

۱۷. در شاهی پیروز یزدگردان، شش سال باران نبود. مردم را بدی و سختیِ گران رسید.

۱۸. سپس، خوشنواز، هفتالان شاه آمد. پیروز را کشت و قباد و خواهر او آتشک را به گروگان به هفتالان برد.

۱۹. در شاهی قباد، مزدک بامدادان به پیدایی آمد، آیین مزدکی نهاد. قباد را فریفت و گمراه کرد که زن و فرزند و خواسته به همی و اَنبازی باید داشت، و فرمود دین مزدیسنان از کار بردارند، تا انوشیروان خسرو قبادان، به برنایی آمد، مزدک را کشت، دین مزدیسنان را سامان بخشید و آن هیونان را که به ایرانشهر اسب‌تازی می‌کردند، بسپوخت و گذر ایشان را بست، ایرانشهر را بی‌بیم کرد.

۲۰. چون شاهی به یزدگرد آمد، بیست سال شاهی کرد. آنگاه تازیان به بس‌شمار به ایرانشهر تاختند. یزدگرد به کارزار با ایشان قادر نبود، به خراسان و ترکستان شد و اسب و مرد و یاری خواست و او را آنجا کشتند.

۲۱. پسر یزدگرد به هندوستان شد، سپاه و گُند آورد. پیش از آمدن به خراسان درگذشت، آن سپاه و گند بیاشفت. ایرانشهر به تازیان ماند. ایشان آن آیین که دین خویش را رواج بخشیدند و بس آیینِ پیشینیان را بیاشفتند، دین مزدیسنان را نزار کردند. نَسای‌شوبی، نَسای‌نَهانی و نَسای‌خورشی را به کار نهادند.

۲۲. از بندهشن تا امروز اَناگی از این گران‌تر نیامد؛ چه، به‌سبب دُش‌کُنشیِ ایشان، نیاز و ویرانی و مست‌کُنشی و به‌سبب اَکَه‌دادی و اَکه‌دینی، سیج و نیاز و دیگر اَناگی میهمان کرده ایستاد.

۲۳. در دین گوید که دُش‌پادشاهی ایشان به سر خواهد رسید.

www.tabarestan.info تبرستان

۲۴. گروهی آیند سرخ‌نشان و سرخ‌درفش؛ پارس و روستاهای ایرانشهر را تا بابل گیرند و این تازیان را نزار کنند.

۲۵. سپس، یکی بدمرد از سوی خراسان آید و آن پتشخواریان را بسپوزد، سالی چند دش‌پادشاهی کند. به سروری او، در پارس، مردم نابود شوند مگر اندکی به کازرون و دریا بارها، تا او بنماند.

۲۶. از آن پس، هیون و ترک به بس شمار و بس درفش در ایرانشهر بتازند. این ایرانشهرِ آبادانِ خوش‌بوی را ویران کنند و بس دودهٔ آزادان را بیاشوبند. بس بدی و ستم به مردمان ایرانشهر کنند. بس خانه‌ها را کَنند، آشوبند و گیزند تا ایزدان بخشش کنند.

۲۷. و چون رومیان رسند و یک سال پادشاهی کنند، آن هنگام، از سوی کابلستان یکی آید که بِدو فره از دودهٔ بغان است و او را کی‌بهرام خوانند. همهٔ مردم با او باز شوند و به هندوستان و نیز روم و ترکستان، همه سویی، پادشاهی کند. همهٔ بدگزِوشان را بردارد، دین زرتشت را برپا دارد. کس به هیچ گروشی پیدا نتواند آمدن.

۲۸. به همان سرزمین، پشوتَنِ گشتاسپان از سوی کنگ‌دژ آید، با یک‌صد و پنجاه مرد پرهیزگار و آن بتکده که رازگاه ایشان بود، بِکند و آتش بهرام را به جای آن بنشانَد. دین را همه درست فرماید و برپا دارد.

۲۹. پس، پنجم هزارهٔ اوشیدر آغاز شود. اوشیدرِ زرتشتان، به دین رهبر و پیامبر راستین، ازسوی هرمزد آید. همان‌گونه که زرتشت دین آورد، او نیز دین آورد و رواج بخشد. تنگی و خشکی کاهد، رادی و آشتی و بی‌کینی در همهٔ جهان گسترش یابد. سه سال گیاهان را سرسبزی دهد. رود واتَنی به بلندی اسبی بتازد. چشمه‌های دریای کیانسه باز تازد. ده شبانه روز خورشید به بالای آسمان بایستد. گرگ سردگان همه نابود شوند.

۳۰. پس، چون هزارهٔ اوشیدر به سر رسد، ملکوسِ سیج‌سرشت، از تخمهٔ تورِ برادروش، که مرگ زرتشت بود، به پیدایی رسد. به جادودینی و پری‌کامگی، سهمگین بارانی را که ملکوسان خوانند، سازد. سه سال به زمستان، آنکه سردترین است و به تابستان، آنکه گرم‌ترین است، با بی‌شمار برف و تگرگ‌آفرینیِ نابودگر، آن‌گونه، همهٔ مردم، مگر اندکی، از او نابود شوند.

www.tabarestan.info تبرستان

۵

وقتی پایان نزدیک است:
ارتش‌های بدوی‌شده و شاهان سرباز در ایران باستان متأخر•

www.tabarestan.info تبرستان

پروانه پورشریعتی در پژوهشی تازه درخصوص تاریخ اواخر عهد باستان در ایران چنین پیشنهاد داده است که خاندان‌های پهلوی (پارتی) طی سدهٔ هفتم میلادی در فروپاشی شاهنشاهی ساسانی نقشی بسیار عمده ایفا نمودند.[۱۶۲] من بسیار با ارزیابی او موافق هستم و معتقدم که وی این موضوع را به‌صورتی قانع‌کننده نشان داده است. بااین‌حال خاندان‌های پارتی تنها یکی از عوامل سقوط سلسلهٔ ساسانیان بودند. با استفاده از منابع سکه‌شناسی و همچنین ادبی، من برآنم تا طرحی کلی و دوره‌ای جدید از قرن هفتم ایران را ارائه دهم تا این علت اصلی و دلایل دیگر فروپاشی سلسلهٔ ساسانی را برجسته نمایم. علاوه بر این، این مطالعه نشان خواهد داد که سرداران ساسانی و ارتش‌های آنها یکی از عوامل اصلی در تضعیف ایرانشهر بوده است.

برای درک بهترِ روند سقوط شاهنشاهی ساسانی، نگاهی به جنگ‌های خسرو دوم با رومیان بسیار مهم خواهد بود. در سال ۶۲۸ میلادی، ایران ساسانی در آستانهٔ آشفتگی

• "When the End is Near: Barbarized Armies and Barracks Kings of Late Antique Iran," *Iranica*, ed. M. Macuch, Harrassowitz Verlag, Wiesbaden, 2010. کتاب‌شناسی منابع این مقاله، به تبعیت از اصل مقاله به صورت زیرنویس آورده شده است [م.].

[162] P. Porshariati: *Decline and Fall of the Sasanian Empire: The Sasanian-Parthian Confederacy and the Arab Conquest of Iran.* London 2008, p. 3.

سیاسی بود، اما همچنان تمام امیدها از بین نرفته بود. جنگ‌های ایران و روم در این دوره مهم‌ترین عامل سقوط و هرج و مرج در منطقه در نیمهٔ نخست قرن هفتم میلادی بوده است. خسرو دوم در دههٔ ۵۹۰ میلادی تاج و تخت خود را در مقابل بهرام ششم ازدست‌رفته می‌دید و مجبور شد قلمرو خود را به رومیان بسپارد تا اتحاد و کمک‌های امپراتوری را دریافت کند. در سال ۶۰۰ میلادی، هنگامی که خسرو دوم قدرت خود را مستحکم کرد، تصمیم گرفت تا مناطقی را که خود پیشتر به رومیان واگذار کرده بود، زیر سلطهٔ خویش بازگرداند. درحالی‌که عملیات جنگی پیشین بین دو قدرت بزرگ در استان‌های مجاور و مناطق حاشیه‌ای ارمنستان و سوریه متمرکز شده بود، این جنگ بسیار متفاوت بود. خسرو دوم خودش را به قلب امپراتوری روم شرقی رسانید و توانست در مدت زمانی کوتاه بسیاری از مناطق آسیای غربی را فتح کند. در ابتدا ارمنستان تصرف شد[۱۶۳] و در سال ۶۰۴ میلادی با سرعتی قابل‌توجه دو سردار خسرو به نام‌های شهربراز و شاهین، سوریه[۱۶۴] و سپس در سال ۶۱۴ فلسطین و اورشلیم[۱۶۵] و در نهایت به سال ۶۱۹ میلادی مصر را گشودند[۱۶۶] و نیروهای ایرانی تا مرزهای لیبی پیشروی کردند،[۱۶۷] درحالی‌که آناتولی میان سال‌های ۶۱۹ تا ۶۲۲ فتح شد.

www.tabarestan.info تبرستان

---

[163] *Narratio de rebus Armeniae,* 109-113 (p. 41), G. Greatrex/S.N.C. Lieu: *The Roman Eastern Frontier and the Persian Wars. Part II AD 363-630.* London/New York 2002, pp.186-187.

[164] M. Morony: "Syria Under the Persians 610-629." In: *Proceedings of the Second Symposium on the History of Bilad al-Sham During the Early Islamic Period up to 40 A.H/ 640 A.D.* Ed. by M.A. Bakhit. Amman 1987, pp. 87-95.

[165] F. C. Conybeare: "Antiochus Strategos' Account of the Sack of Jerusalem in A.D. 614." In: English Historical Review 25 (1910), pp. 502-517. Also see Chronicon Paschale, M. Whitby/M. Whitby: *Chronicon Paschale 284-628.* Liverpool 1990 (Translated Texts for Historians), p. 156.

[166] A. Gariboldi: "Social Conditions in Egypt under the Sasanian Occupation (619-629 CE)." In: *La Paola del passato. Rivista di studi antichi* (2009), pp. 321-353.

[167] R. Altheim-Stiehl: "The Sasanians in Egypt -Some Evidence of Historical Interest." In: Bulletin de la societe d'archeologie Copte 31 (1992), pp. 87, 92.

برای منابع پاپیروسی بنگرید به:

بنابراین، برای ۲۸ سال، جنگی ویرانگر رخ داد که رومیان و ایرانیان را تضعیف کرد. مدت زمان اقامت ایرانیان در این مناطق بیانگر تاکتیک بسیار متفاوت نسبت به گذشته و دلیل چرایی فتح خاورمیانه توسط آنان است. ایرانیان قصد داشتند در این مناطق باقی بمانند و نقشهٔ سیاسی جهان را تغییر دهند. بااین‌حال، در نهایت، موفقیت‌های نخستین خسرو دوم به پیروزی‌های هراکلیوس منجر شد که در نهایت سلطنت خسرو دوم را در ۶۲۸ میلادی به پایان رساند. هراکلیوس از دریای سیاه به سوی ارمنستان حرکت کرد و از آنجا به شاهنشاهی ساسانی رخنه کرد. او در سال ۶۲۴ میلادی، آتشکدهٔ مقدس زرتشتیان، آذرگشنسب را در شیز[۱۶۸] به تلافی تصرف صلیب راستین توسط خسرو ویران ساخت. درنتیجه، این جنگ ممکن است به‌عنوان اولین جنگ "صلیبی" در تاریخ اوراسیا دیده شود. همراه با عقب‌نشینی ارتش ایران، اشراف ایران و کسانی که به ایرانیان متصل بودند نیز از سوریه و بین‌النهرین عقب‌نشینی کردند.[۱۶۹] این جریانی بود که برای دو دههٔ بعد با تسلط عرب برای ایرانیان در بین‌النهرین تکرار شد.

آنچه در این نبرد متفاوت بود آن بود که خسرو دوم اصول کهن پذیرفته‌شده میان این دو قدرت بزرگ را زیر پا نهاد و به قلب امپراتوری روم شرقی هجوم آورد. به‌عنوان مثال،

---

to E. Venetis: "The Sassanid Occupation of Egypt (7th Cent. A.D.) According Some Pahlavi Papyri Abstracts." In: Greco-Arabica 9-10 (2004), pp. 403-412.

برای ترجمهٔ پاپیروس‌های پهلوی مصر بنگرید به:

D. Weber: Berliner Papyri, Pergamente und Leinenfragmente in mittelpersischer Sprache. London 2003 (CII).

[168] A.M. Theophanes 6114, 307.19-308.25; Movses Daskhuranst'i II. l0 *(13a.3-132.5),* Greatrex/Lieu, pp. 200-203, and for other sources see N. Garsoian: "Byzantium and the Sasanians." In: *CHI* 3(1), p. 592.

[169] J.M. Fiey: "The Last Byzantine Campaign into Persia and Its Influence on the Attitude of the Local Populations Towards the Muslim Conquerors 7-16 H./628 A.D." In: *Proceedings of the Second Symposium on the History of Bilad al-Sham During the Islamic Period up to 40 A.H./640 A.D.* Ed. by M.A. Bakhit. Amman 1987, p. 97.

www.tabarestan.info تبرستان

ساسانیان در تقریباً یک دهه، به دور از مرکز قدرت خود، در مصر مستقر بودند. در واقع، هاوارد جانستون اعلام کرده است که خسرو دوم نظم جهانی را که برای قرن‌ها وجود داشت، نابود کرد.[۱۷۰] سقوط خسرو دوم منجر به بی‌ثباتی سیاسی در شاهنشاهی ساسانی شد، به‌گونه‌ای که این بی‌ثباتی تا سقوط این سلسله درمان نشد.[۱۷۱]

پس از مرگ خسرو دوم پسران و دختران او به‌نوبت بر تخت سلطنت نشستند اما شاهنشاهی ساسانی دیگر هیچ‌گاه نتوانست وحدت و انسجام خود را بازیابد. منابع ادبی فهرستی روشن و دقیق از اسامی شاهان پس از خسرو دوم به‌دست نمی‌دهند.[۱۷۲] این نظم و طرح، زمانی‌که ما مدارک سکه‌شناسی را نیز در نظر می‌گیریم، حتی پیچیده‌تر می‌شود زیرا پاره‌ای از این سکه‌ها توسط شاهانی ضرب شده‌اند که اسامی آنها در متون تاریخی تأیید نشده است، و به نوبهٔ خود برخی از نام‌هایی که در منابع متنی برای ما برجای مانده است، سکه‌ای از آنها برجای نمانده است. به‌علاوه، به‌نظر می‌رسد که پادشاهان ساسانی، ملکه‌ها و مدعیان سلطنت تمام استان‌های شاهنشاهی را کنترل

www.tabarestan.info تبرستان

---

[170] J. Howard-Johnston: "Pride and Fall: Khusro II and His Regime, 626-628." In: *La Persia e bisanzio.* Roma 2004, p. 113.

[۱۷۱] براساس پاره‌ای از منابع خسرو دوم در تیسفون بر تخت بیماری افتاد و در همانجا از دنیا رفت. بنگرید به: A.M. Theophanes 6118 (325. 10-327.16), Greatrex/Lieu, p. 223.

[۱۷۲] فهرست این شاهان و فرماندهان بر اساس عمده منابع ما به شرح زیر است:

سبئوس: قباد، اردشیر، خرم، بوران، خسرو، آذرمیدخت، هرمزد، یزدگرد.

طبری: قباد، اردشیر، شهربراز، بوران، جوشسنده، آذرمیدخت، فرخزاد، یزدگرد.

مسعودی: قباد، اردشیر، شهربراز، بوران، پیروز، فرخزاد، یزدگرد.

ثعالبی: قباد، اردشیر، شهربراز، بوران، آذرمیدخت، یزدگرد.

اصفهانی: قباد، اردشیر، بوران، آذرمیدخت، یزدگرد.

بلعمی: قباد، اردشیر، شهربراز، بوران، جُشنسنده، آذرمیدخت، هرمزد، مهرجُشناس، زادخسرو، پیروز، فرخزاد، خسرو، یزدگرد.

ابن بلخی: قباد، اردشیر، شهربراز، خسرو، بوران، پیروز، جُشسنده، آذرمیدخت، فرخزاد، خسرو، یزدگرد.

نمی‌کردند و تنها در چند استان محدود توانستند سکه‌های خود را ضرب کنند. به‌این‌ترتیب، برخی از حاکمان ناشناخته و مدعیان سلطنت که سکه‌هایی به نام خود ضرب نمودند هم‌زمان در بخش‌های مختلف شاهنشاهی حکومت می‌کردند.

تاریخ بلعمی و همچنین فارسنامه ابن‌بلخی دراین‌خصوص روایات جالب توجهی دارند. ما می‌توانیم اوضاع شاهنشاهی ساسانی را پس از مرگ خسرو دوم به روش زیر خلاصه کنیم: از زمان قباد دوم (شیرویه) به بعد، به‌سبب عدم مشروعیت، وارثان تاج و تخت ساسانی قادر نبودند تمام شاهنشاهی را کنترل کنند و نه دربار سلطنتی و نه استان‌های شاهنشاهی حاکمیت آنان را به رسمیت نمی‌شناختند. این واقعیت در دو منبع فوق بازتاب یافته است و البته این گزارش قطعاً درست است و ممکن است دلیل اصلی فروپاشی شاهنشاهی ساسانی باشد.

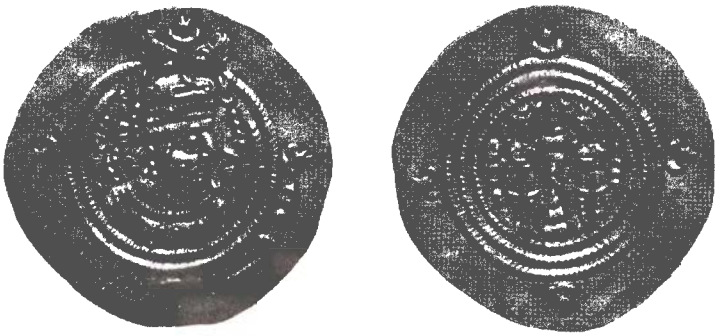
www.tabarestan.info تبرستان

این بحران مشروعیت نه در زمان خسرو دوم به‌وجود آمد و نه در زمان یزدگرد سوم ایجاد شد. در عوض این فرایند، مدت زمانی طولانی‌تر نیاز داشت، و در واقع دوران فروپاشی می‌تواند به سه دورهٔ مجزا تقسیم شود. مرحلهٔ نخست در زمان حکومت قباد دوم (۶۲۸ م) آغاز شد و تا زمان حکومت ملکهٔ ساسانی، بوران، (۶۳۰م) ادامه یافت. این مرحله می‌تواند دورهٔ "برادرکشی و کاهش جانشینان قانونی سلطنت" نامیده شود. دورهٔ دوم، از سلطنت بوران تا یزدگرد سوم (۶۳۰ تا ۶۳۲ م) است که می‌تواند عصر "نفاق و گسست" نامیده شود که به دورهٔ بعدی یعنی حکومت یزدگرد سوم و "پادشاهی سرگردان" او منجر می شد.

شواهد سکه‌شناختی برای هر سه دوره ارزشمند هستند، زیرا سکه‌ها یکی از منابع اولیهٔ موجود برای این دوره‌اند و اطلاعاتی بیش از شواهد متنی به ما ارائه می‌دهند. ما می‌دانیم که زمانی که یک حاکم به قدرت می‌رسید، یکی از اولین اقداماتی که او انجام می‌داد این بود که به نام خود سکه ضرب می‌کرد. بسیار واضح است که حتی مدعیانی که در سدهٔ هفتم میلادی در منطقه‌ای خاص، حتی برای مدتی کوتاه حکومت می‌کردند، مطمئناً

سکه‌هایی ضرب می‌کردند. بااین‌حال، حکمرانی آنها آنقدر کوتاه یا ناچیز به‌نظر می‌رسیده است که از منابع ادبی حذف می‌شده‌اند. ضرابخانه‌های شاهنشاهی ساسانی در قرن هفتم، در زمان حکومت خسرو دوم بیش از هر زمان دیگری فعال بودند. درحالی‌که حدود ۲۰ ضرابخانه بزرگ به‌صورتی دائم فعال بودند،[۱۷۳] ما حدود ۱۰۰ شهر را می‌شناسیم که عمدتاً برای مدت کوتاهی سکه ضرب می‌کردند.[۱۷۴] خسرو دوم، به‌دلیل جنگ با رومیان، ضرابخانه‌های فعال بسیاری داشت. اما اکثر سکه‌ها در حدود ۲۵ تا ۳۰ شهر زده شده‌اند. تا سال‌های آخر حکومت او این ضرابخانه‌های فعال حاکمیت خسرو را به رسمیت می‌شناختند. پس از فروپاشی خسرو دوم، که به دورهٔ آشفته تاریخ ایران شناخته می‌شود، پسرش قباد دوم اخرین پادشاه ساسانی بود که تا زمان یزدگرد سوم تمام شاهنشاهی ساسانی را کنترل می‌کرد. در واقع، اکثر شهرهای بزرگ سکه‌هایی به نام قباد ضرب کرده و حکومت او را به رسمیت شناختند.[۱۷۵]

www.tabarestan.info تبرستان



سکه خسرو دوم

---

[173] R. Göbl: "Sasanian Coins." In: *CHI* 3(1), p. 332.

[174] پاروک تعداد ۲۵۳ نشان ضرابخانه را فهرست کرده است اما این تعداد محل تردید است بنگرید به:
F. D. J. Paruck: "Mint-Marks on Sasanian and Arab-Sasiinian Coins." In: *The Journal of the Numismatic Society of India* V, Part I (1943), pp. 79-151;
گوبل تعداد این ضرابخانه‌ها را ۱۰۰ عدد می‌داند.

[175] H.M. Malek: "The Coinage of the Sasanian King Kavad II (AD 628)." In: *The Numismatic Chronicle* 155 (1995), pp. 119-129.

دوره اول: برادرکشی و کاهش جانشینان قانونی سلطنت

قباد دوم تا اردشیر سوم

سلطنت قباد دوم آغاز دورهٔ برادرکشی و کاهش جانشینان قانونی سلطنت است. درحالی‌که قباد دوم بر بسیاری از شهرها تسلط داشت، اما موضوع مشروعیت وی زیر سؤال بود. این موضوع از طریق گزارشی از ثعالبی قابل پیگیری است، چراکه وی ادعا کرده است سلطنت قباد دوم از سوی تمامی حاکمان استان‌ها مورد پذیرش قرار نگرفت.[۱۷۶] این تردید در مشروعیت او در ابتدا، سبب تزلزل موقعیت وی شد و تلاش‌های قباد دوم برای تثبیت حکومتش می‌بایست در نهایت یکی از دلایل اصلی فروپاشی سلسلهٔ ساسانی بوده باشد. مهم‌ترین اقدام قباد در دورهٔ سلطنتش اقدام به یک برادرکشی وسیع بوده است. تمام ۱۶ برادر او (و بنابر پاره‌ای دیگر از منابع ۱۷ برادر) با فرمانی سلطنتی به قتل رسیدند. هرچند که این برادرکشی در ابتدا حسی از اطمینان را برای شاه جدید به ارمغان آورد، اما در نهایت باعث شد هیچ وارث ذکوری برای تخت ساسانی باقی نماند.[۱۷۷] در کنار این وقایع مشکلات دیگری همچون شیوع بیماری طاعون در تختگاه ساسانی نیز وجود داشت.[۱۷۸] شیوع این طاعون باعث شد تا شهر مهم تیسفون دچار انزوا شود و این تختگاه ساسانی اهمیت و جایگاه خود را از دست بدهد.

این عدم مشروعیت در دورهٔ سلطنت اردشیر سوم نیز تداوم یافت. اردشیر سوم زمانی‌که به تخت سلطنت رسید کودکی خردسال بود، بدین‌سبب بنابر منابع دورهٔ

---

[176] Tha'alibi: *Akhbar muluk fars wa siyrahum.* Edited and translated by M. Fazaeli. Tehran (Noqreh Publishers) 1368, p. 463.

[۱۷۷] اصفهانی از ۱۸ برادر او یاد می کند. سبئوس نیز از کشته شدن ۴۰ فرزند خسرو خبر می‌دهد. بنگرید به: Malek 1993, p. 120.

[۱۷۸] بنابر گزارش‌های تاریخی شیوع این طاعون بیشتر نیروهای نظامی و گارد محافظان شاهنشاهی را از میان برد:

Tarikh Bal'ami. Ed. by M. T. Bahar. Tehran 1353, pp. 1185-1186; Ibn Balkhi: *Fars-name.* Ed. by G. LE Strange and R. A. Nicholson. London/ Cambridge 1921,1921, p. 108.

www.tabarestan.info تبرستان

اسلامی فردی به نام مه‌آذرگشنسب که صاحب مرتبهٔ خان‌سالاری بود به‌عنوان "وزیر" او به قدرت رسید.[۱۷۹] شهروراز سردار ساسانی از این موقعیت استفاده و تیسفون را تسخیر کرد و شاه خردسال را به قتل رسانید.[۱۸۰] شهروراز خود برای مدت یک سال و شش ماه سلطنت کرد و سپس کشته شد.[۱۸۱] بنابر گزارش سبئوس شهروراز با حمایت ضمنی هراکلیوس تخت سلطنت را تصرف کرد:

> پادشاه شما قباد مرده است و تخت شاهی این قلمرو به تو تعلق دارد من آن را به تو و بعد از تو به پسرت خواهم داد. شما باید به سرباز نیاز داشته باشید. من هر تعداد که بخواهید به شما خواهم بخشید و بگذار علاوه بر سوگند و سند بین من و تو عهدی مهرشده وجود داشته باشد.[۱۸۲]

www.tabarestan.info تبرستان

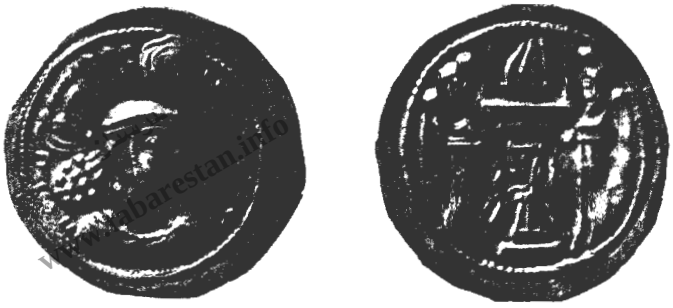
این بدان معنا بود که یک سردار ایرانی مورد حمایت امپراتور روم واقع شد و دخالت رومیان در امور ایران یادآور موضع ایرانیان در قبال رومیان پس از مرگ امپراتور موریس بود. این نخستین بار بود که شخصی خارج از خاندان ساسانی بر ایرانشهر سلطنت می‌کرد.[۱۸۳]

دورهٔ بعدی که می توان آن را عصر نفاق و گسست نامید با سلطنت ملکه بوران در ۶۳۰ میلادی آغاز می‌شود و تا برتخت‌نشینی یزدگرد سوم در سال ۶۳۲ میلادی ادامه می‌یابد. هرچند که منابع ادبی گزارش می‌دهند ملکه بوران برآن بود اوضاع را سامان بخشد اما حاکمیت او از سوی بسیاری از حاکمان محلی به‌خصوص خاندان‌های

---

179 *Tarikh Bal'ami,* p. 1193.
180 *Tarikh Bal'ami,* p. 1195.
181 *Tarikh al-rasul wa* al-muluk, pp. 780-781; *Fars-name,* pp. 108-109; *Chronicle of Seert* 93, PO 13.556; Greatrex/Lieu 2002, p. 227.
182 *The Armenian History attributed to Sebeos.* Translated, with notes, by R. W. Thomson. Historical commentary by J. Howard-Johnston. Assistance from T. Greenwood. Part 1. *Translation and Notes.* Liverpool 1999, Chapter 40.129, p. 88.
183 T. Daryaee: "Religio-Political Propaganda on the Coinage of Khusro II." In: *journal of the American Numismatic Society 7* (1997), pp. 51-63.

پارتی[۱۸۴] مورد پذیرش قرار نگرفت و تنها شهرهای اندکی بر سیادت وی گردن نهادند. این اوضاع در زمان جانشیان وی از جمله ملکه آذرمیدخت نیز ادامه یافت به‌گونه‌ای که آنان قادر به تسلط بر تمام نواحی شاهنشاهی نبودند.



سکه اردشیر سوم

دوره دوم: عصر نفاق و گسست

بوران، آذرمیدخت، خسرو سوم، خسرو چهارم، پیروز دوم و هرمزد پنجم

پورشریعتی خاطر نشان کرده است که در این دوره هرگونه آگاهی به چالش کشیده می‌شود.[۱۸۵] من معتقدم که سال‌های میان سلطنت بوران تا حکومت یزدگرد سوم، پدیدهٔ دیگری را نشان داد که بیشتر نشان دهندهٔ فروپاشی شاهنشاهی است و این همان چیزی است که با ضرب سکه توسط چندین مدعیِ سلطنت در زمانی یکسان قابل مشاهده است.[۱۸۶] ما فهرستی از نام‌های داده‌شده در منابع متنی و همچنین سکه‌هایی

---

[184] Tha'alibi: *Akhbar muluk fars wa siyrahum,* p. 465.
[185] Pourshariati, p. 161.
[186] Pourshariati, p. 161.

با این حال پورشریعتی با چنین فرضی مخالف است. همچنین بنگرید به:

H. M. Malek: "A Survey of Research on Sasanian Numismatics." In: *The Numismatic Chronicle* 153 (1993), pp. 229-251;

برای ضرابخانه‌های مختلف بنگرید به:

M. I. Mochiri: *Etudes de numismatique iranienne sous les Sassanides et Arabe-Sassanides.* II. Tehran 1983 [revised edition];

با نام برخی از این حاکمان در اختیار داریم. آنها عبارت‌اند از خسروسوم (۶۳۰-۶۳۲ م)، خسرو چهارم (۶۳۰-۶۳۶ م؟)، پیروز دوم (۶۳۱-۶۳۲ م) که تقریباً در یک زمان حکومت می‌کردند و سکه‌های خود را در استان‌های مختلف و حتی گاه در یک استان ضرب می‌کردند. سبئوس گزارش می‌دهد که پس از بوران، پادشاهی به نام خسرو بر تخت سلطنت نشست، درحالی‌که مسعودی به‌اشتباه این خسرو را پس از شهروراز و قبل از بوران قرار می‌دهد. بنابر گزارش ابن‌بلخی در این زمان دو خسرو حکمران بودند. این شواهد متنی می‌تواند ما را متقاعد سازد که خسرو دیگری وجود داشته است که برای مدتی کوتاه حکومت کرده است، و این امر از طریق شواهد سکه‌شناختی پشتیبانی می‌شود. بنابر گزارش سبئوس، خسرو سوم از خاندان ساسانی بوده[۱۸۷] و بنابر گزارش ابن‌بلخی او تنها یک سال و نیم سلطنت کرد.[۱۸۸] همچنین خسرو را می‌توان از طریق سکه‌های حاکمی با همین نام که دارای سال‌های ۱، ۲ و ۳ است شناسایی نمود. تمام این سکه ها در فارس ضرب شده است و این سکه‌ها حکومت طولانی او را در مقایسه با دیگر پادشاهان قرن هفتم نشان می‌دهد و می‌توان حدس زد که او خارج از پایتخت حکومت می‌کرده است. توجه به این نکته قابل‌توجه است که برخلاف دیگر پادشاهان قبل و بعد، گزارشی از کشته شدن خسرو سوم و چهارم در منابع مکتوب آورده نشده است، بلکه براساس این منابع آنان برای مدت زمانی محدود حکم راندند. در این مورد، ممکن است که آنها در بعضی از قسمت‌های شاهنشاهی صاحب قدرت بودند درحالی‌که پادشاهی دیگر در تیسفون تاج‌گذاری کرده بود.

www.tabarestan.info تبرستان

برای دورهٔ سلطنت پوران بنگرید به:
H. Emrani: "Late Sasanian Imperial Ideology & the Rise of Boran to Power." In: *e-Sasanika* 9 (2009).

[187] *Sebeos' History,* p. 115.

[188] *Farsname,* p. 109.



سکه بوران

www.tabarestan.info تبرستان

همان‌طور که ذکر شد، سکه‌های خسرو سوم تا سال ۳ از ضرابخانه WYHC وجود دارد درحالی‌که سکه برای خسروی دیگر (چهارم؟) از ضرابخانه‌های AYLAN و WYHC برای سال‌های ۲ و ۴ تا ۷ یافت شده است. AYLAN احتمالاً یک ضرابخانه سلطنتی سیار بوده است که همراه با سپاه جابجا می‌شده است اما ازآنجایی‌که ضرابخانه دیگر خسرو چهارم WYHC بوده است بنابراین او باید در نزدیکی سرزمین فارس مستقر بوده باشد. البته نشان ضرابخانه AYLAN نیز به شهر شوش در خوزستان اختصاص داده شده است. بنابراین او ممکن است این منطقه را نیز در کنترل خود داشته است. شواهد سکه‌شناسی نشان‌دهندهٔ ضعف دولت مرکزی است که حتی قادر نبود در مناطق مجاور بین‌النهرین، حاکمیت دولت مرکزی را اعمال کند. با استفاده از این طرح، باید سؤالاتی در مورد سایر قسمت‌های شاهنشاهی که حتی از تیسفون دورتر بودند و برای ما شواهد متنی یا سکه‌شناسی از آنها باقی نمانده است، مطرح کنیم. از دیگر نامزدهای رقیب مانند فرخزاد و هرمزد پنجم نیز باید نام برد. هرمزد پنجم به‌عنوان فرخ-هرمزد، همان فرماندهٔ شناخته‌شده‌ای است که ممکن است در مرگ

آذرمیدخت دست داشته باشد.[۱۸۹] او شاهی قدرتمند بود چرا سکه‌های خود را در خوزستان و پارس ضرب می‌کرده است.[۱۹۰]

نکته‌ای بسیار مهم نخستین‌بار توسط نولدکه در قرن نوزدهم و بار دیگر توسط هاوارد جانستون در قرن بیستم مطرح شد و آن نکته این بود که مهم‌ترین عامل سقوط ساسانیان "ارتش" بود.[۱۹۱] آنچه من قصد دارم بر آن تأکید کنم وجود چندین سردار جنگی و نیروهای نظامی آنان به‌عنوان منصوب کنندگان پادشاه است. نکتهٔ قابل توجه این است که فقط ارتش‌سالاران پَهلو در خراسان دست به تصمیم‌گیری سیاسی نمی‌زدند. می‌توان حدس زد که دو پدیده وجود داشته است که مستقیماً بر وضعیت سیاسی ایران در قرن هفتم میلادی تأثیرگذار بودند. هر دو پدیده را می‌توان در تاریخ رومیان نیز مشاهده کرد که باعث اضمحلال و همچنین سقوط یا تحول در درون امپراتوری شد. برای ساسانیان، به‌نظر می‌رسد که در مقایسه با روم، نظم این دو پدیده معکوس شده است.

امپراتوری روم در قرن سوم با دوره‌ای همراه با بی‌ثباتی مواجه شد که به‌عنوان دورهٔ امپراتورهای سرباز شناخته می‌شود.[۱۹۲] این اشاره به زمانی است که اردوگاه‌های نظامی مختلف ژنرال‌های رومی را امپراتور اعلام می‌کردند. بسیاری از این "ژنرال‌های امپراتور" ترور شدند و به‌سرعت ژنرالی دیگر جایگزین آنان شد، و بعضی از آنان تنها برای مدت کوتاهی حکمرانی کردند. دومین عامل بی‌ثباتی در امپراتوری روم در سدهٔ چهارم و آغاز قرن پنجم میلادی رخ داده است، زمانی که ارتش روم نیروهای کوچ‌روی ژرمنی را فراخواند و این، منجر به پدیده‌ای شد که اینک بدوی‌سازی ارتش

www.tabarestan.info تبرستان

---

189 M. L Mpchiri: *Etudes de numismatique Iranienne sous les Sassanides.* L Teheran 1972, 13-16.

190 R. Gyselen: *New Evidence for Sasanian Numismatics: Collection of Ahmad Saeedi.* Bures-sur-Yvette 2004 (Res Orientalis XVI), p. 66.

191 Howard-Johnston 2004, pp. 224-225.

192 P. Brown: *The World of Late Antiquity AD 150-750.* London 1971, pp. 22-24.

رومیان نامیده می‌شود.[۱۹۳] این عامل به‌نوبهٔ خود موجب تضعیف ارتش رومی و ساختاری شد که قادر به مقاومت در برابر سقوط امپراتوری روم به دست ژرمن‌ها نبود.

درخصوص ایران، دکتر تفضلی در مورد تقسیم‌بندی کهن فرماندهان نظامی و قدرت خاندان‌های نجیب‌زاده ــ که بعدها دهقانان به‌عنوان طرفداران تاج و تخت جایگزین آنان شدند ــ بحث کرده است.[۱۹۴] رابین، درخصوص ساسانیان چنین اشاره کرده است که در قرن ششم میلادی، ما با بدوی شدن ارتش مواجه می شویم، جایی که قبایل کوچ‌رو، مانند دیلم‌ها و دیگران در ارتش ساسانی ورود کردند.[۱۹۵] بنابراین، می‌توان گفت که وفاداری این ارتش جدید در وهلهٔ اول به قبیله بوده است. شباهت‌های بسیاری بین این وضعیت و دوران عباسیان وجود دارد، زمانی که سربازان ترک به ارتش خلیفه ملحق شدند درحالی‌که وفاداری آنها در نهایت به سرداران خود (که سلطان نامیده می‌شدند) باقی ماند. تشخیص میزان یکپارچگیِ چنین ارتشی عمدتاً دشوار است، اما قطعاً کمتر از دوران پیش از اصلاحات خسرو اول در امور نظامی بوده است. همان‌طور که ذاکری خاطر نشان کرده است، اصلاحات نظامی خسرو اول و تقسیم ارتش یک نوآوری خطرناک بود که منجر به ظهور چهار سپه‌سالار بسیار قدرتمند شد.[۱۹۶] برای چنین ارتشی بسیار ساده‌تر بود تا به‌جای اطاعت از شاهنشاه ساسانی، در خدمت منافع سردمداران خود باشد حتی زمانی‌که نیروهای عرب در آستانهٔ تسخیر شاهنشاهی ساسانی بودند. خسرو اول نظام کهن ارتش‌سالاری ساسانی و نفوذ خاندان‌های نجیب‌زاده را نابود کرده بود و بدین‌سبب

www.tabarestan.info تبرستان

---

[193] C. R. Whittaker: *Frontiers of the Roman Empire: A Social and Economic Study*. Baltimore/London 1994, passim.
[194] A. Tafazzoli; "Dehqan i. In the Sasanian Period."In: *Elr* VII, pp. 223-225.
[195] Z. Rubin: "The Reforms of Khusro Anushirwan." In: *The Byzantium and Early Islamic Near East*. Ed. By A. Cameron. NewJersey 1995, p.285.
[196] M. Zakeri: *Sasanid Soldiers in Early Muslim Society. The Origins of 'Ayyaran and Fu-tuwwa*. Wiesbaden 1995, p.32.

اینان دیگر نمی‌توانستند همان‌قدر که در دورهٔ ساسانی اولیه دارای نقش بودند، امپراتوری را از هرج و مرج نجات دهند.

پدیده دوم، ایدهٔ شاهان نظامی در شاهنشاهی ساسانی است. درحالی‌که خاندان‌های مهم پهلو با ارتش خود در شمال شرقی ایرانشهر بودند، ارتش‌های دیگری نیز وجود داشت که ظاهراً در برگزیدن و [سپس] کشتار پادشاهان ساسانی دست داشتند. ما پیشتر گفتیم که یک ارتش در بین‌النهرین وجود داشت که به‌طور صریح در جانشینی شهروراز به جای آذرمیدخت نقش داشته است. او توسط هرمزدپنجم جایگزین شد و همچنین بین‌النهرین و شمال غربی ایرانشهر را کنترل کرد. یزدگردسوم درنهایت توسط مهر ـ خسرو به تخت سلطنت نشست که توسط ارتش دیگری در خراسان پشتیبانی می‌شد. ما همچنین اخباری از وجود ارتش آذربایجان (در شمال غربی) در دست داریم که تحت رهبری وزیر بوران، فرخ‌ـهرمزد (احتمالاً همان هرمزد پنجم) قرار داشت.[۱۹۷]

این فشارها و اقدامات نظامی ارتش ساسانی، عوامل واقعی در ایجاد هرج و مرج و سقوط شاهنشاهی بود. در آن زمان که اعراب وارد صحنهٔ سیاسی منطقه شدند، ارتش‌های ساسانی از هم گسیخته شده و وفاداری آنها به تاج و تخت از میان رفته بود.



سکه خسرو سوم

www.tabarestan.info تبرستان

[197] Sebeos, Chapter 40, p. 89; A. SH. SHAHBAZI: "Hormozd v." In: *Elr* XII, pp. 467-468.

دوره سوم: پادشاهی سرگردان

یزدگرد سوم

دوران قطعه‌قطعه شدن شاهنشاهی به مرحلهٔ آخر خود یعنی حکومت یزدگرد سوم ختم شد که می‌توانیم آن را دورهٔ پادشاهی سرگردان بخوانیم. این سرگردانی بیش از هر چیز ناشی از عدم حمایت از یزدگرد سوم در استان‌هایی بود که به آنها سفر می‌کرد. او در آتشکدهٔ آناهید در استخر تاج‌گذاری کرد، درست همان‌طور که اردشیر اول نخستین شاهنشاه ساسانی این کار را انجام داد، که ممکن است بیانگر وجود آرزوها برای تجدید و ایجاد یک دورهٔ ثبات و پادشاهی مشروع بوده باشد. به‌نظر می‌رسد تعدادی از شهرهایی که به نام یزدگرد سوم سکه ضرب کردند، حاکمیت او را مورد تأیید قرار داده باشند. بااین‌حال، این استدلال می‌تواند گمراه‌کننده باشد، زیرا در زمان سلطنت نسبتاً طولانی یزدگرد از ۶۳۲-۶۵۱ میلادی، تمام ضرابخانه‌ها به‌صورت هم‌زمان فعال نبودند. فقط شهرهایی در نزدیکی پادشاه سرگردان سکه ضرب می‌کردند و حاکمیت او را برای مدت کوتاهی تصدیق کردند. درحالی‌که اکثر ضرابخانه‌های شمالی فلات ایران در این دوره غیر فعال بودند ــ زمانی که یزدگردسوم در غرب بود ــ ضرابخانه‌های میشان (MY)، رام هرمزد (LAM)، ریو اردشیر (LYW) و ضرابخانه‌های فارس بودند که حکومت او را تصدیق کردند. همان‌طور که پادشاه سرگردان به فلات مرکزی ایران منتقل شد، شهرهای غربی ضرب سکه را متوقف کردند و تنها برخی از شهرهای فارس، همچون بیشاپور (BY)، شیراز (SI) و اردشیرخوره (ART)، و ضرابخانه‌های شرقی، از جمله گرم ـ کرمان (GLM)، گواشیر (BN) و نرمشیر (NAL) به نام او سکه زدند. در سال‌های پایانی سلطنت او، تنها پنج ضرابخانه یعنی، GLM؛ BN؛ NAL؛ SK (سیستان) و BBA (ضرابخانهٔ سیار سلطنتی) به نام او سکه زدند.

www.tabarestan.info تبرستان

این فقط می تواند بدان معنی باشد که ضرابخانه‌ها تنها زمانی‌که پادشاه در مجاورت آن ضرابخانه‌ها قرار داشت فعال بودند و از ضرب سکه برای پرداخت مزد سربازان استفاده می‌کردند. همان‌طور که یزدگرد به سمت شرق قلمرو شاهنشاهی در حرکت بود، فعالیت ضرابخانه‌ها در غرب فروکش کرد و ضرابخانه‌های شرق فعال شدند.

این آخرین مرحله از دورهٔ پادشاه سرگردان را تشکیل می‌دهد، زمانی‌که یک شاهنشاه هیچ منطقه‌ای خارج از محل حضور خویش را در اختیار نداشت. این نوع از پادشاهی از قرن ششم میلادی و با فروپاشی امپراتوری روم نیز جریان داشت و این بدان معنا بود که پادشاه مجبور بود که به‌طور مداوم در قلمرو خود حرکت کند تا حضور خود را به اثبات رساند و وفاداری زیردستان خود را به‌دست آورد.[۱۹۸] یزدگرد سوم مشکل مشابهی داشت و بنابراین در ایجاد ثبات در شاهنشاهی ساسانی به‌عنوان یک پادشاه سرگردان موفق نشد.[۱۹۹] تقسیمات درون شاهنشاهی میان جنگ‌سالاران و نیروهای نظامی آنها باعث شد که یزدگرد سوم در دست‌یابی به ارتشی بزرگ برای مقابله با فاتحان عرب دچار مشکل شود و ناتوان باشد. این، یکی دیگر از اثرات جانبی سازمان‌دهی مجدد ارتش ساسانی در قرن ششم میلادی بود که سبب تقسیمات و عدم تمرکز قدرت نظامی شد.

این تقسیم بندی سه‌گانه در نهایت به ما چه خواهد گفت؟ این تقسیم بندی می‌تواند توضیح دهد که فروپاشی شاهنشاهی ساسانی فرآیند ساده‌ای نبود و در واقع ما می‌توانیم سه دورهٔ مجزا بین ۶۲۸ م تا ۶۵۱ م را مشخص کنیم. نخست دوران برادرکشی و ازدست‌دادن مشروعیت سلطنتی است. در دوران حکومت قباد، بیشتر وارثان قانونی

www.tabarestan.info تبرستان

---

198 J.W. Bernhardt; *Intinerant Kingship and Royal lHonasteries in Early Medieval Germany. 936-1075* (Cambridge 1993); H. C. Peyer; "Das Reisekonigtum des Mittelalters." In; L Schmthge et al. (ed.); *Konige, Stadt und Kapital: Au Jsatze zur Wirtschafts-und Sozialgeschichte des li'littelalters.* Zurich 1982, pp. 98-115.

199 C. Geertz: "Centers, Kings, and Charisma: Reflections on the Symbolics of Power." In: J. Ben-David/T.N. Clark (ed.): *Culture and its Creators, Essays in honor of Edward Shils.* Chicago/London 1977, pp. 150-171.

ازبین رفته و از آن پس دیگر مدعیان به‌دنبال دست‌یابی به تاج سلطنت بودند. مشخصهٔ مرحله دوم فساد اداری و گسست بود. در این زمان دختران خسرو دوم و اعضای دور خانوادهٔ سلطنتی و سپه‌سالاران نظامی برای دست‌یابی به قدرت و کنترل شاهنشاهی ساسانی با یکدیگر به رقابت برخاستند. در این دوره به‌نظر می‌رسد که ارتش ساسانی نیروی مهم‌تری در کنترل قدرت نسبت به خاندان سلطنتی بوده است. سومین و آخرین دوره زمانی است که یزدگرد سوم به تخت سلطنت رسید، جایی‌که او به‌عنوان یک پادشاه سرگردان حکومت می‌کرد. در قرن هفتم، ایران تقسیم شده بود و سیاست‌های محلی و مسائل منطقه‌ای بیش از همبستگی دولتی دارای اهمیت بود. در طول این آشفتگی زمانی‌که وفاداری سابق به خاندان سلطنتی وجود نداشت، منافع محلی جایگزین نظم شاهنشاهی شد. جنگ‌سالاران، حاکمان محلی، دهقان‌ها و مخالفان خاندان سلطنتی به محافظت از شهرها، روستاها، حوزه‌ها و منافع خود بیشتر از دفاع از امپراتوری علاقه داشتند. ما می‌دانیم که حاکمان محلی و دهقانان موافقت خود را با فاتحان مسلمان عرب برای پرداخت جزیه به‌جای کشتن مردمان خویش برای پادشاهی‌ای که دیگر مشروعیت نداشت اعلام کردند. پایان نزدیک بود و ارتش‌های بدوی شده و پادشاهان نظامی اطمینان دادند که ساسانیان هرگز دوباره حکومت نخواهند کرد.

www.tabarestan.info تبرستان



سکه یزدگرد سوم

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

بخش دوم

شاهنشاهی ساسانیان

تبرستان
www.tabarestan.info

۶

جایگاه تاریخ ساسانیان در مطالعات ایران‌شناسی، اسلام‌پژوهی و عهد باستان متأخر*

www.tabarestan.info تبرستان

در سال ۱۸۷۵ میلادی، جرج راولینسون، استاد کرسی تاریخ باستان دانشگاه آکسفورد، نخستین کتاب مفصل دربارهٔ تاریخ شاهنشاهی ساسانی را به زبان انگلیسی به نگارش درآورد. این کتاب با عنوان هفتمین شاهنشاهی بزرگ شرق؛ جغرافیا، تاریخ و آثار باستانی ساسانیان یا امپراتوری جدید پارسی برای نخستین‌بار بر بخشی از تاریخ منطقهٔ جنوب‌غربی آسیا، که پیشتر تنها برای سکه‌شناسان، زبان‌شناسان و مورخان ادیان شناخته شده بود و آنان تنها بخش‌هایی محدود از این تمدن برجسته را مورد مطالعه قرار می‌دادند، پرتوهایی از آگاهی و شناخت تابانید.[۲۰۰] حقیقت آن است که راولینسون بر آن بود تا تاریخ توالی امپراتوری‌های خاور نزدیک را به نگارش درآورد، چراکه مفهوم "امپراتوری" دغدغه‌ای بسیار مهم در آن روزگارِ بریتانیا به‌حساب می‌آمد، به‌خصوص آنکه ایشان بسیار به منطقهٔ خاور نزدیک نیز علاقه‌مند بودند. بدین‌سان هیچ‌کس قادر نخواهد بود تا امپریالیسمِ بریتانیا را از مطالعهٔ امپراتوری‌های سابق این منطقه جدا سازد. ازاین‌روی بررسی چگونگی دوام این امپراتوری‌ها از عهد آشوریان تا پایان دورهٔ ساسانی برای قدرت‌های امپریالیسم در قرن نوزدهم میلادی همچون

---

* "The Limits of Sasanian History: Between Iranian, Islamic and Late Antique Studies," Iranian Studies, 49.2, 2016, pp. 193-203.

[200] Rawlinson 1882.

الگویی به‌شمار می‌رفت تا تلاش کنند با شناخت بیشتر، مطابق با آن عمل نمایند. با چنین زمینه‌هایی مطالعات شرق‌شناسی متولد شد که از همان ابتدا بسیار در خدمت امپریالیسم زمان خود بود.

قطعاً این نکته بسیار شگفت‌انگیز است که در این کتاب ــ در مقایسه با دیگر امپراتوری‌های عهد باستان همچون آشوریان، هخامنشیان و به‌خصوص امپراتوری اسکندر مقدونی ــ آن‌گونه که باید علاقهٔ چندانی به مطالعهٔ تاریخ ساسانیان نشان داده نمی‌شود. با مطالعهٔ مجلد اختصاص یافته به تاریخ ساسانیان از مجموعهٔ راولینسون، خواننده به‌وضوح احساس می‌کند که نویسنده، شرق‌شناسی است که درگیر نگارش تاریخ دوره‌ای از جنوب‌غربی آسیا است که برای وی هیچ جذابیتی ندارد و دستاوردها و آثار به‌جای‌مانده از آن دوره نیز به‌هیچ‌روی برایش هیجان‌انگیز نیست. این عدم علاقه به موضوع مورد مطالعه بیش از پیش ثابت کنندهٔ این دیدگاه امپرالیستی نسبت به مستعمرات است که فرهنگ آنان توان برابری با "تمدن غربی" را ندارند. برای مثال نویسنده در پیش‌زمینه‌ای که برای امپراتوری ساسانی آورده است، پارسیان را در قیاس با مقدونیان چنین توصیف کرده است:

> تضادی عمده میان ایده‌ها و تفکرات اروپاییان و مردمان آسیایی وجود دارد. ایرانیان نسبت به مقدونیان و یونانیان همان حسی را داشتند که مسلمانان هندوستان نسبت به خود ما داشتند، حسی آمیخته از ترس و احترام، اما آنها حتماً به‌گونه‌ای بسیار تلخ از ایشان تنفر نیز داشتند.[۲۰۱]

در مورد زمانهٔ راولینسون و همچنین شناخت دیدگاه او نسبت به شرق از خلال مطالعهٔ کتاب او دربارهٔ تاریخ ساسانیِ بسیار بیشتر می‌توان نوشت، اما هدف از نوشتار حاضر، بحث دراین‌خصوص یعنی دیدگاه‌های ذهنی یکی از قدمای مورخان تاریخ ساسانی نیست. تمام آنچه باید گفت این است که راولینسون ساسانیان را همچون

---

[201] Ibid.: 2–3.

مردمانی غیرمتمدن و حکمرانانِ نیمه‌بربرِ یک امپراتوری، که ذائقهٔ هنری و فرهنگی ایشان در بهترین حالت بسیار مبتدیانه و فرومایه بوده، می‌نگریسته است. بااین‌حال همواره باید این نکته را در خاطر نگاه داشت که او مردی از قرن نوزدهم میلادی و با ارزش‌ها و رسوم رایج در آن زمان بوده است.

در سال ۱۹۴۴ میلادی آرتور کریستن‌سن، استاد زبان‌های ایرانی، شاهکار خود با نام ایران در زمان ساسانیان را در شهر کپنهاگ منتشر ساخت.[۲۰۲] او پیشتر اثر کوتاه‌تر و مهم دیگری در فقرهٔ تاریخ و فرهنگ ساسانیان منتشر ساخته بود[۲۰۳] و چنین به‌نظر می‌رسد که کتاب اخیر او یک جمع‌بندی روشن و مفصل از آن کار قدیمی بوده باشد. رویکرد کریستن‌سن همچون راولینسون، یک رویکرد تاریخ‌نویسانه نبود، اما او به‌عنوان یک ایران‌شناس پرکار، در زمینهٔ زبان‌های کهن و نو ایرانی و همچنین فلسفه، اسطوره و تاریخ نیز پژوهش می‌نمود. درهرحال این کتاب در زمان خود دست‌آورد بسیار بزرگی به حساب می‌آمد. دانش کریستن‌سن از زبان فارسی و توجه او به ادبیات فارسی، بدان‌سان که با آن زندگی می‌کرد و به آن عشق می‌ورزید، او و کتابش را بسیار متفاوت از آن تصویری که در کتاب راولینسون ارائه شده بود ساخت. کتاب ایران در زمان ساسانیان کمتر به تاریخ سیاسی پرداخته است اما از جنبه‌ای مهم‌تر این کتاب یکی از درخشان‌ترین مطالعات انجام‌شده بر روی تاریخ فرهنگ ایران در تمام ادوار تاریخی آن به‌شمار می‌رود. براساس رویکرد این کتاب، کریستن‌سن از تمام منابع دردسترس، ازجمله منابع عربی، فارسی، سریانی، فارسی‌میانه، ارمنی، یونانی و لاتین استفاده کرده بود. اهمیت این کتاب آنجایی آشکار می‌شود که حتی امروزه محققان به این اثر استناد می‌کنند. ایران در زمان ساسانیان درحقیقت آزمون گذشت زمان را پشت سر نهاده است. اگر کسی بخواهد نقدی بر این کتاب وارد سازد، آن انتقاد متوجه فقدان معیارهای روش‌شناختی و اولویت‌بندی منابع در این کتاب خواهد بود. هرچند که نباید این نکته را از نظر دور داشت که این کتاب در نیمهٔ

www.tabarestan.info تبرستان

[202] Christensen 1944.
[203] Christensen 1907.

نخست قرن بیستم میلادی نگاشته شده است و اثر ایران‌شناسی است که مشغلهٔ اصلی وی مطالعات فرهنگی بوده است و نه تاریخ‌نگاری.

موضوع رویکرد انتقادی بر منابع تاریخ ساسانی با نقد بسیار جدی و مهم فیلیپ ژینیو[۲۰۴] بر اثر مایکل مورونی با موضوع نهادهای اداری اواخر عهد ساسانی و اوایل دورهٔ اسلامی در سرزمین عراق،[۲۰۵] چندین گام به جلو رانده شد. از سویی دیگر ریکا گیزلن به بحث دربارهٔ این موضوع و انتقاد از آثار محققان پیشین و همچنین رویکرد مورد استفاده در کتاب‌های تاریخی و کاستی‌های موجود در آنها پرداخت. او خاطرنشان کرده است که تحلیل مورخان سابق براساس منابع سه‌گانهٔ موجود از تاریخ ساسانی بنا نهاده شده است و در این میان، فرهنگ مادّی از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است، و این نکته‌ای است صحیح. بنابراین کتیبه‌ها، سکه‌ها، مهرها و اثرمهرها از درجهٔ نخست اهمیت برخوردار است، درحالی‌که تواریخ نگاشته‌شده در اواخر عهد باستان از حیث اهمیت در جایگاه دوم و منابعِ سپسینِ اسلامی در مقام سوم قرار می‌گیرند. هرچند که واقعیت آن است که هیچ محققی توان آن را ندارد تا تنها براساس منابع مادّی برجای‌مانده از دورهٔ ساسانی تصویری کلی از تاریخ ساسانی را فراهم نماید، و با رویکردی میانه‌روتر نسبت به تاریخ ساسانی، باید از منابع مکتوبی همچون تاریخ طبری و آثار دیگر نویسندگان کهن برای بازسازی نمایی کلی از تاریخ ساسانی استفاده کرد.[۲۰۶] درغیراین‌صورت، ما در میان تکه‌هایی پراکنده از تاریخ یک امپراتوری رها می‌شویم بدون آنکه تصویری کلی از آن در ذهن داشته باشیم. تنها با استفاده از این روایات بود که طبری تبدیل به منبع اصلی برای دورهٔ ساسانی شد و ازاین‌طریق موضوعاتی همچون موسیقی، هنر، ادبیات و تاریخ شاهنشاهی ساسانی

www.tabarestan.info تبرستان

---

[204] Gignoux 1976.
[205] Morony 1976.
[۲۰۶] طبری همچنان به‌عنوان مهمترین منبع تاریخ ساسانی شناخته می‌شود. امروزه ما ترجمه‌ها و تعلیقاتی از این متن در دست داریم که ارزش خواندن این متن مهم را بسیار بیشتر نیزکرده است.

همگی از سوی کریستن‌سن با روشی استادانه و خوانا ارائه شدند. درنتیجه این کتاب به‌عنوان مهم‌ترین تک‌نگاشتی که محققان و خوانندگانِ علاقه‌مند را به گذشته می‌برد تا دربارهٔ تاریخ ساسانی مطالبی فراوان بیاموزند باقی ماند. امروزه ما قادر هستیم تا اثر کریستن‌سن را ارتقا ببخشیم، چراکه ابزارهای برتر روش‌شناختی را در اختیار داریم تا از طریق آن با متون دشوار اواخر عهد باستان و اوایل سده‌های میانی مواجه شویم، اما یقیناً هیچ کس نمی‌تواند اثری را جایگزین این کتاب کند.[۲۰۷]

www.tabarestan.info تبرستان

واقعیت آن است که در این هنگام قریب به هفتاد سال از زمانهٔ راولینسون و جریانات فکریِ آن دوره گذشته بود، و با گذشت این سال‌ها سیاست دولت‌ها بسیار متفاوت شده بود. از سویی دیگر گرایشات سیاسی راولینسون امروزه برای ما چندان مشخص نیست، اما یقیناً این گرایش‌ها هرچه بوده بسیار متفاوت از کریستن‌سن بوده است، کسی که برآمده از یک خانوادهٔ طبقهٔ متوسط کارمندی در کشوری (=دانمارک) بود که روابط آن با شرق بسیار متفاوت از بریتانیا بوده است. کریستن‌سن در کتاب خود دیدگاهی بسیار نیکو از ایرانیان به‌دست می‌دهد و به‌همین‌دلیل کتاب او در ادبیات فارسی و جمع دوستان او رونقی تمام یافت، از جمله رشید یاسمی که کتاب او را از زبان فرانسه به فارسی ترجمه کرد.[۲۰۸]

سومین کتابی که در قرن بیستم میلادی به تاریخ ساسانیان می‌پردازد، توسط باستان‌شناسی آلمانی با نام کلاوس شیپمان نگاشته شده است.[۲۰۹] این کتاب با وجود حجم اندک خود برای تاریخ سیاسی ساسانیان بسیار روزآمد بود، هرچند که بخش فرهنگ و اقتصاد آن بسیار خلاصه بود و بخش عمدهٔ کتاب به تاریخ سیاسی ساسانیان اختصاص یافته است.

---

[207] Daryaee 2008.

[۲۰۸] بیشتر آثار کریستن‌سن به فارسی ترجمه شده‌اند، چه آثار پژوهشی او و چه خاطرات و سفرنامه‌های او. به‌عنوان مثال برای خاطرات او میان سال‌های ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۹ بنگرید به کتاب فراسوی دریای خزر، ترجمهٔ آهنی و طهوری.

[209] Schipmann 1990.

بدین‌سان یک کتاب در سال ۱۸۷۳ میلادی به زبان انگلیسی، دیگری به زبان فرانسوی در سال ۱۹۴۴ و همچنین کتابی دیگر به زبان آلمانی در سال ۱۹۹۰ میلادی، بدنهٔ اصلی مطالعات تاریخ ساسانیان را در سده‌های نوزدهم و بیستم میلادی تشکیل می‌دهد. یک تاریخ‌دان عصر باستان، یک ایران‌شناس و در نهایت یک باستان‌شناس تاریخ بیش از چهار سده از منطقهٔ خاور نزدیک را مورد مطالعه قرار دادند. این‌چنین است که در مقایسه با تاریخ امپراتوری روم شرقی، که برای آن بیش از صدها مقاله و ده‌ها کتاب در سال منتشر می‌شود، تاریخ ساسانی بسیار نادیده گرفته شده است. چنین به‌نظر می‌رسد که زمان آن رسیده تا ساسانیان در نقشه و گاهنگاری تاریخ خاور نزدیک گنجانده شوند و مطالعات تاریخ ساسانی نیازمند یک رشته یا رشته‌های میانجی دیگری است تا آن را از زندان فراموشی نجات دهد.

www.tabarestan.info تبرستان

مشکل اصلی آن است که ساسانیان در مقایسه با آشوریان و هخامنشیان به قدر کافی یک امپراتوری باستانی تلقی نمی‌شوند و از سویی، ایشان به اندازهٔ کافی یونانی‌مآب نبودند تا ازاین‌طریق توجه پژوهشگران تاریخ باستان و یا محققان مطالعات یونانی را که در پاره‌ای از موارد به تاریخ سرزمین‌های شرقی نیز توجه داشته‌اند به سوی خود جلب کند. ساسانیان به‌دلیل شرایط خاص جغرافیایی و گاهنگاریشان و قرارگیری در میانهٔ دوره‌های باستان و قرون میانی، تقریباً برای مورخان بیگانه به‌حساب آمده‌اند. درحالی‌که سکه‌های به‌جای‌مانده از ایشان از گذشته مورد توجه سکه‌شناسان بوده و متون و کتیبه‌های آنها در نظر زبان‌شناسان بوده است، ایرانیان عهد ساسانی آن‌گونه که در عنوان کتاب اریک وولف آمده است به‌عنوان گروهی دیگر از «مردمان بدون تاریخ» ظاهر می‌شوند.[۲۱۰]

با تمام این احوال، تاریخ‌نگاران اوایل دورهٔ اسلامی نخستین کسانی بودند که به تاریخ ساسانیان و اواخر عهد باستان ایران علاقه‌مند شدند. برای چنین امری یک دلیل بسیار کافی وجود داشت: اگر کسی به نهادها، ساختارها و سلوک خلفای عباسی بنگرد،

---

[210] Wolf 2010.

به‌روشنی اهمیت ارتباط با گذشته به‌خصوص ایرانِ ساسانی در قرن ششم میلادی یعنی دورهٔ سلطنت خسرو اول را خواهد دید. بدون شک ترجمهٔ متون پهلوی توسط کسانی همچون ابن مقفع و دیگران در بیت الحکمهٔ ـ بنایی در اطراف شهر بغداد (شهری با ساختار شهرهای ساسانی و تنها چند مایل آن‌سوتر از پایتخت ساسانیان یعنی تیسفون) ـ و علاقهٔ عباسیان به تاریخ شاهان ساسانی و سلوک و رفتار ایشان (همچون آداب غذا خوردن، مخفی شدن در پس پرده‌ای ابریشمین، کشورداری و ادبیات عبرت‌آموز و حکیمانه برای شاهزادگان) قطعاً نیازمند مطالعهٔ کامل تاریخ منطقه از عهد خسرو اول تا زمان هارون‌الرشید بوده است. برای بسیاری از این مورخان پیوستگی بسیار بیشتری میان دورهٔ خسرو اول و عباسیان در مقایسه با اردشیر اول در قرن سوم میلادی و خسرو اول در قرن ششم میلادی وجود داشته است. بدون شک این شباهت‌ها دلیلی کافی بود تا جاحظ به‌سبب شبیه‌سازی عباسیان به امپراتوری سابق، ایشان را «سلسلهٔ ایرانیان» بخواند.[۲۱۱]

ما نباید فراموش کنیم که با عقب‌نشینی تدریجی قدرت سیاسی عباسیان در فلات ایران و خراسان بزرگ، سلسله‌های متوالی برآمده در این مناطق خود را به شاهان ساسانی، درباریان و یا فرماندهان ساسانی منتسب می‌کردند.[۲۱۲] در آن دوره، خاطرهٔ ساسانیان همچنان باشکوه بود و آن‌گونه که مارشال هاجسون توصیف کرده است آنان همچون صاحبان جهان ایرانی-اسلامی و یا به‌عبارتی درست‌تر جهان ایرانی از جیحون تا فرات شناخته می‌شدند.[۲۱۳] اینک پاسخ به این پرسش که آیا ساسانیان عامل ایرانی کردن تمام این مناطق بودند و یا سامانیان رویای جهان ایرانی خود را تحقق بخشیدند محل تأمل و بحث بیشتر است، لیکن هیچ کس قادر به تصور فقدان کامل تأثیر ساسانیان در گستراندن

---

[۲۱۱] جاحظ ۳: ۳۶۶. بنگرید به: Yarshater 2009: 8.

[212] Bosworth 2009.

[۲۱۳] این اصطلاح نخستین بار برای تمییز دادن تمدن ایرانی در جهان اسلامی مورد استفاده قرار گرفت توسط توینبی، بنگرید به:

Toynbee 1934: 67–71; Hodgson 1961: 294.

زبان فارسی میانه همچون زبان اداری و رسمی در تمام این مناطق نیست. درحقیقت همانطور که ریچارد نلسون فرای اشاره کرده است می‌توان ادعا نمود که از زمان اردشیر اول، بنیان‌گذار سلسلهٔ ساسانی، تلاشی هدفمند برای ایجاد یک نظام نگارشی روشن و واحد برای زبان فارسی میانه و املای آن و همچنین گسترش دادن این زبان در سراسر شاهنشاهی، از فرات تا جیحون در جریان بوده است.[۲۱۴]

نخستین پژوهشگران مطالعات اسلامی، همچون فرانسیسکو گابریلی، واسیلی ولادمیرویچ بارتولد، ولادمیر مینورسکی، مارشال هاجسون و دیگران همگی به نحوی با تاریخ ساسانیان سروکار داشته‌اند، به‌خصوص زمانی‌که این مطالعات با برافتادن سلسلهٔ ساسانی و برآمدن اسلام ارتباط پیدا می‌کرد. اما به‌وسیلهٔ محققانی همچون مورونی علاقه به عبور از مرزهای ساختگی میان آنچه دوران پیش از اسلام و اسلامی خوانده می‌شود آشکار شد،[۲۱۵] چراکه این موضوع روشن بود که برای درک نهادها و رسوم اوایل دورهٔ اسلامی، شناخت نهادهای ساسانی همچون شناخت عربستان پیش از اسلام دارای اهمیت است[۲۱۶] و باید این را اضافه نمود که رسوم رایج در تیسفون به اندازهٔ مکه برای درک تاریخ منطقه در آن دوره مهم بوده است.

مشکل اصلی آن بود که پژوهشگران تاریخ اسلامی تنها با بخش‌هایی از تاریخ ساسانی سروکار داشته‌اند؛ به‌عنوان‌مثال تاریخ سلطنت قباد و ظهور مزدک در آثار پاتریشیا کرون[۲۱۷] و یا تاریخ فتوحات اسلامی در آثار مایکل مورونی[۲۱۸] و پروانه پورشریعتی.[۲۱۹]

زبان پهلوی و متون آن، که مهم‌ترین ابزار برای شناخت و درک اوضاع داخلی شاهنشاهی ساسانی به‌شمار می‌رود، بسیار کمتر مورد توجه پژوهشگران تاریخ اسلامی

---

[214] Frye 1974: 66.
[215] Morony 1997.

[۲۱۶] برای مثال بنگرید به: Macuch 2004.

[217] Crone 1991.
[218] Morony 1984.
[219] Pourshariati 2008.

www.tabarestan.info تبرستان

بوده درحالی‌که متون عربی برای ایشان بسیار مهم بوده است. درحقیقت مطالعات تاریخ اسلامی زبان عربی را نسبت به سایر زبان‌ها شاخص کرده است درحالی‌که زبان‌هایی همچون فارسی میانه و سریانی برای رسیدن به پاسخ پرسش‌های مطرح‌شده در این مطالعات نادیده گرفته شده‌اند. امروزه اما این نکته ثابت شده است که اگرچه متون عربی برای درک ساختار کلی شاهنشاهی ساسانی اهمیت دارد، اما مدارک فارسی میانه برای درک ساختار اداری این شاهنشاهی بسیار مهم است[۲۲۰] درحالی‌که متون سریانی و ارمنی نیز دیدگاهی مسیحی از جامعهٔ ایران در اواخر عهد باستان را ارائه می‌دهند.[۲۲۱]

ازسویی‌دیگر رشتهٔ مطالعات ایران باستان برای سالیانی دراز توسط تحقیقات زبان‌شناختی مصادره شده بود که درحقیقت این پژوهش‌ها خود ابزارهایی لازم و ضروری برای شناخت شاهنشاهی ساسانی را فراهم کرده است. اما دو دلیل عمده در این میان مانع از مطالعهٔ بهتر تاریخ ساسانی شده است. نخست آنکه زبان‌شناسی بنابر ذات خود علاقه‌ای به پاسخ دادن به پرسش‌های کلانی که تاریخ‌دانان با آن سروکار دارند، همچون مطالعهٔ جوامع و یا موضوعات اقتصادی و ... ندارد. دوم آنکه در سراسر جهان کرسی‌های زبان‌شناسی ایرانی رو به کاهش است (به‌عنوان مثال کرسی‌های رشتهٔ فرهنگ و زبان‌های باستانی در دانشگاه‌های هاروارد، برکلی، میشیگان و مینسوتا همگی تعطیل شده‌اند). درنتیجه مطالعات تاریخ ساسانی بسیار کمتر از پیش در رشتهٔ مطالعات ایران‌شناسی مورد توجه قرار می‌گیرد و این نکته مطالعات تاریخ ساسانی را به‌سوی انقراض پیش می‌برد. درحالی‌که تاریخ‌نگاران اسلامی دورهٔ خسرو اول تا یزدگرد سوم را به رشتهٔ خود ضمیمه کرده‌اند، زبان‌شناسان به ما متون ادبی، کتیبه‌ها و ایده‌هایی در باب دین زرتشتی ارائه می‌دهند و نه تاریخ منسجمی از یک دوره. زبان‌شناسان ایرانی که سابقاً تاریخ ساسانی را در تصاحب خود داشتند اینک در آستانهٔ انقراض قرار گرفته‌اند بدین‌سان تاریخ این سلسله نیز با افول ایشان به فراموشی سپرده خواهد شد.

www.tabarestan.info تبرستان

---

[220] Gyselen 1989.

[۲۲۱] برای منابع سریانی بنگرید به: Payne 2015.

اما پیش از این، در دههٔ هفتاد میلادی، جریانی دیگر به راه افتاد که گوشه چشمی نیز به ساسانیان داشته است. پیتر براون در سال ۱۹۷۱ میلادی کتاب خود با نام جهان در عهد باستان متأخر[۲۲۲] منتشر ساخت. با انتشار این کتاب و با رهبری او یک حوزهٔ مطالعاتی تازه به نام "مطالعات عهد باستان متأخر" شکل گرفت که تبدیل به یکی از مهم‌ترین ابزارهای شناخت تاریخ جهان مدیترانه‌ای میان سال‌های ۲۰۰ الی ۷۵۰ میلادی با تمرکز بر برآمدن و استقرار مسیحیت در این منطقه شد. اما براون همچنین به تاریخ ساسانیان، نه‌فقط به‌عنوان رقیبی برای امپراتوری روم شرقی که به‌عنوان دوره‌ای از تاریخ که خود شایستهٔ مطالعه برای روشن شدن بخش بزرگی از این رشته است، توجه نشان داد.

www.tabarestan.info تبرستان

برای این محققان، نه‌تنها یونانی، بلکه سریانی نیز تبدیل به زبانی منتخب برای درک و مطالعهٔ تاریخ شرق از جمله امپراتوری روم شرقی و حتی شاهنشاهی ساسانی شد. این حقیقت پیش از همه ناشی از علاقه به چگونگی استقرار مسیحیت در شرق یا همان شاهنشاهی ساسانی بود. در مورد ماهیت عهد باستانِ متأخر ایران دو دیدگاه وجود دارد. نخست ترزا برنهیمر و آدام سیلوراشتاین در کتاب خود با عنوان عهد باستان متأخر از دیدگاه شرقی،[۲۲۳] آرای مفصلی از محققان مختلف را که قصد و یا باور دارند که جهان ایرانی را به حوزهٔ مطالعات عهد باستان متأخر وارد سازند ارائه داده‌اند. بنابر باور این محققان درحالی‌که ساسانیان به‌تدریج در دورهٔ عهد باستان متأخر به‌عنوان یک شاهنشاهی مهم و هم‌سنگ با رومیان شناخته می‌شوند، اما این موضوع به‌ندرت با رویکردی مناسب مورد بررسی قرار گرفته است. برنهیمر و سیلوراشتاین به این حقیقت اشاره می‌کنند که کتاب بسیار مهم تفسیر عهد باستان متأخر ویراستهٔ گلن باورساک، پیتر براون و اُلگ گرابر[۲۲۴] درحالی‌که به مرکزیت ساسانیان اذعان می‌کند اما تنها در حاشیه به این سلسله توجه شده و با وجود جای خالی یک محقق ساسانی‌شناس، پژوهشگران اسلام‌شناس از سوی ویراستاران این کتاب انتخاب شده‌اند.

---

[222] Brown 1971.
[223] Bernheimer and Silverstein 2012.
[224] Bowersock, Brown, and Grabar 2013.

هرچند که نمی‌توان با آنچه این پژوهشگران گفته‌اند مخالفت کرد اما می‌توان چنین ادعا کرد که مطالعات عهد باستان متأخر تحت سلطهٔ تاریخ مسیحیت و همچنین ارتباط امپراتوری بیزانس با دوره‌ای که می‌توان آن را "جهان اروپایی وسطیِ آغازین" خواند، قرار دارد. بدین‌سان توجهٔ مطالعات عهد باستان متأخر به خاور نزدیک تنها به‌دلیل دیگری است و آن، چگونگی ظهور اسلام و اعراب مسلمان و پیدایی خلفای اموی و عباسی با ضمیمه کردن جهان مدیترانهٔ شرقی و آن‌گونه که هنری پیرنه گفته است «ایجاد گسستی با گذشته».[۲۲۵]

www.tabarestan.info تبرستان

ساسانیان و زرتشتیان در این طرح بسیار کم‌اهمیت شمرده شده‌اند چراکه آنها در جهان تازهٔ قرن هشتم میلادیِ اوراسیا همچون عناصری بی‌ارتباط نگریسته می‌شوند. به‌طورکلی دو گروه از مورخانِ عهد باستان متأخر با دو دیدگاه متفاوت وجود دارند. گروه اول که همچنان باور دارند که تنها جهان مدیترانه‌ای باید تحت عنوان عهد باستان متأخر پژوهش شوند و ساسانیان باید بیرون از این تعاریف قرار گیرند. برای‌نمونه می‌توان به ویراست آخر دست‌نامهٔ عهد باستان متأخرِ آکسفورد با ۱۲۴۷ صفحه مطلب ویراستهٔ اسکات جانسون اشاره نمود که شامل سرزمین‌های گسترده‌ای همچون ارمنستان، جادهٔ ابریشم و حتی حبشه و شبه‌جزیرهٔ عربستان است اما حتی یک فصل مستقل دربارهٔ ساسانیان ندارد.[۲۲۶] اما درسوی‌دیگر، گروهی دیگر از مورخان عهد باستان متأخر همچون جوئل واکر، ریچارد پین، ماتئو کانپا و جفری گریت‌رکس وجود دارند که علاقهٔ اصلی ایشان به ساسانیان به‌عنوان یک تمدن و یا یک شاهنشاهی متأخر است. آنها کسانی هستند که به‌سبب آثارشان باید ستایش شوند چراکه مسائل مهم اجتماعی و تاریخ دینی ساسانیان را به‌شکلی گسترده روشن کرده‌اند، به‌طوری‌که تاریخ ساسانی پس از سقوط و اضحملال زبان‌شناسی ایرانی از

---

[225] Pirenne 2001.

ایدهٔ پیرینه در دههٔ ۱۹۳۰ میلادی امروزه مورد انتقاد است. برای نمونه بنگرید به:

Hodges and Whitehouse 1983.

[226] Johnson 2012.

این طریق زنده مانده است، هرچندکه باز هم موضوع مسیحیت در شرق چنین محققانی را بدین‌سوی سوق داده است. بنابراین میراثِ روش‌شناختی مطالعات عهد باستان متأخر با توجه محوری به تاریخ اسقفان و قدیسان مسیحی در شاهنشاهی ساسانی این پژوهش‌ها را به خود معطوف داشته است.

این نکته را نباید فراموش کرد که در چنین طرحی، زبان و ادبیات سریانی تبدیل به ابزار اصلی محققان برای درک و شناخت تاریخ عهد باستان متأخر در ایران می‌شود. این نکته‌ای است بسیار مهم، چراکه این منابع تاکنون بسیار کم مورد استفادهٔ محققان قرار گرفته بودند اما اهمیت آنها برای شناخت و درک ما از اوضاع مسیحیت در شرق نقشی محوری دارد. من خود با این محققان در این نکته که ما می‌توانیم از طریق این منابع دیدگاهی کلی از جامعهٔ ساسانی به‌دست آوریم ــ هرچند این دیدگاهی مسیحی خواهد بود اما غالباً از طریق منابع دیگر چنین کاری امکان پذیر نیست ــ موافق هستم. منتقدانِ پیوندِ تاریخ ساسانی با مطالعات عهد باستان متأخر ادعا می‌کنند که زبان رسمی فارسی میانه که از زمان اردشیر اول تا قرن نهم و حتی دهم میلادی به‌عنوان زبان دینی زرتشتیان باقی‌مانده بود توسط زبان سریانی کنار زده شد. این منتقدان همچنین به خطرِ چنین رویکردی در قبال تاریخ ساسانی اشاره می‌کنند که ممکن است به اشتباه تاریخ ساسانیان را بیش از آنچه که واقعاً بوده مسیحی نشان دهد. بنابراین درحالی‌که مورخان اسلامی تاریخ اواخر دورهٔ ساسانی را میان خود تقسیم می‌کنند، مورخان عهد باستان متأخر تمام تاریخ سلسلهٔ ساسانی را از دیدگاه یک روش پژوهش کاملاً متفاوت مورد بررسی قرار می‌دهند.

در آثار اخیر یاکوو اِلمان[۲۲۷] که سپس توسط جفری هرمان،[۲۲۸] شای سکوندا[۲۲۹] و اینک جیسون مختاریان[۲۳۰] ادامه پیدا کرده است، درک تازه‌ای از جهان ساسانی از طریق کتاب

---

[۲۲۷] بنگرید به: Shoshannat 2012.

[228] Herman 2014: 17.

[229] Secunda 2014.

[230] Mokhtarian 2015.

تلمود و یهودیت بابلی فراهم شده است و باید گفت که آثار این محققان گونه‌ای اصلاح شده از یک پژوهش قدیمی‌تر توسط جیکوب نیوزنر به‌شمار می‌رود.[۲۳۱] آثار این محققان برای پژوهشگران تاریخ ساسانی بسیار آموزنده خواهد بود و برای درک زندگانی دینی و اثرات متقابل میان گروه‌های دینی و ارتباط میان یهودیان و شاهنشاهی ساسانی بسیار مهم است. در این حوزه ما تنها با یهودیت بابلی سروکار نداریم بلکه خوانش کتاب تلمود می‌تواند به ما در درک بهتر جنبه‌های گوناگون تاریخ ساسانی مانند قوانین مدنی، دین‌شناسی و یا اشارتی به دربار سلطنتی کمک کند و اینها برای نگریستن به اوضاع شاهنشاهی ساسانی که منابع دست اول آن بسیار اندک است، منابعی مهم به‌شمار می‌روند.

www.tabarestan.info تبرستان

بنابراین باید پرسید که آیا ما باید سعی کنیم تا تاریخ شاهنشاهی ساسانی را از طریق دریچهٔ مطالعات ایران‌شناسی ـ که رویکردی زبان‌شناسانه دارد و مجهز به دانش زبان‌های ایرانی میانه است و می‌تواند درکی عمیق از فرهنگی که ریشه‌های آن از هخامنشیان تا دورهٔ اسلامی پیوسته است ـ بشناسیم؟ یا ما از طریق دیدگاه اسلامی باید به شاهنشاهی ساسانی بنگریم که در این صورت تاریخ این سلسله به دو بخش تقسیم می‌شود، نخست از سدهٔ سوم تا ششم میلادی و سپس از عهد سلطنت خسرو اول به بعد که باید آن را سهم تاریخ فرهنگی اسلامی و پیش‌زمینهٔ نهادها و رسوم اسلامی دانست؟ و یا اینکه ما باید راه محققان عهد باستان متأخر را ادامه دهیم که اینک به‌طور فزاینده‌ای به جهان ساسانی توجه می‌کنند اما با تمرکز بر تاریخ ادیان مسیحیت و یهودیت و با توجه و شاید دانشی کمتر از زبان فارسی میانه بر تاریخ ساسانیان؟ همچنین باید توجه شود که مطالعات زرتشتی ضعیف‌ترین حلقهٔ واسط در این میان است و تاکنون کمترین تعاملات علمی را ایجاد کرده است. در میان محققان اندک این رشته، آلبرت دی یانگ[۲۳۲] و یوهان ویواینا تلاش کرده‌اند تا با فراهم کردن دیدگاهی تاریخی از این دوره فضایی برای مباحثه با دیگر پژوهشگران را فراهم آورند.

---

[231] Neusner 1986.
[232] De Jong 2004 & 2003.

در سال‌های اخیر پژوهشگران یونانی‌شناس و مورخان امپراتوری بیزانس، که منابع بی‌شماری برای حوزهٔ کاری خود در اختیار دارند و نیز امروزه خود را به ابزارهای مهم روش‌شناختی مجهز کرده‌اند، تاریخ ساسانی را از زندان فراموشی نجات داده‌اند. پاره‌ای از آنها حتی اینک دانش گسترده‌تری از این دورهٔ تاریخی نسبت به کسانی که با تاریخ ایران سروکار دارند پیدا کرده‌اند و به‌سبب نجات تاریخ ساسانیان از فراموشی قابل‌ستایش هستند. به‌عنوان‌نمونه برای دورهٔ نخستین تاریخ ساسانی اسامی محققانی چون کتهوفن، برای دورهٔ میانی جفری گرت‌رکس و برای دورهٔ پایانی سلطنت ساسانیان جیمز هاوارد جانستون به ذهن خطور می‌کند، درحالی‌که ژوزف ویزهوفر، تاریخدان عهد باستان و محققی که جهان ایران باستان را در جایگاهی مناسب قرار داد، تمام تاریخ ساسانی را پژوهیده است. دیگرانی همچون جوستو ترایِنا در کنار سایر پژوهش‌های خود به ساسانیان نیز توجه می‌کنند و دوباره تاریخ این دوره را در پس‌زمینهٔ جهان باستان، و همچنین از دریچهٔ دیدگاه قفقاز قرار داده‌اند.[۲۳۳] و اینک آثار بسیار مهم استفان رپ[۲۳۴] و گرگ فیشر،[۲۳۵] از طریق بررسی اوضاع شبه جزیرهٔ عربستان، گامی مهم برای درک ما از شاهنشاهی ساسانی و تاریخ آن برداشته‌اند.

بدین‌سان من گمان می‌کنم که می‌توان همچنان ادعا کرد که مطالعات شاهنشاهی ساسانی به حیات خود ادامه می‌دهد، اما با تعبیری که والتر هنینگ درخصوص مطالعات اوستایی به‌کار برده است، با هزینهٔ جدایی مطالعات ساسانی از بدنهٔ اصلی ایران‌شناسی.[۲۳۶] اگرچه مطالعات ساسانی در هیچ‌کدام از رشته‌های پژوهشی جایی محکم نیافته اما این نکته‌ای است که چندان هم منفی نیست. ایران‌شناسان همچنان به ویرایش و انتشار متون ادبی و کتیبه‌ای فارسی میانه ادامه خواهند داد درحالی‌که مورخان عهد باستان متأخر، شاهنشاهی ساسانی را به یک

www.tabarestan.info تبرستان

---

233 Traina 2011.
234 Rapp 2014.
235 Fisher 2011.
236 Henning 1941.

پهنهٔ گسترده‌تر مطالعاتی متصل خواهند نمود و با طرح پرسش‌هایی تازه در قبال این دوره دست به پژوهش‌هایی می‌زنند که بسیار پیشرفته‌تر از هر رویکرد دیگری است که پیش از این برای تاریخ باستانی ایران انجام شده است. همچنین مورخان اسلامی می‌توانند اواخر عهد ساسانی را مورد توجه قرار دهند و استدلال کنند که چرا ساسانیان برای تاریخ جنوب غربی آسیا به مثابهٔ بستری برای تاریخ سده‌های میانی خاور نزدیک دارای اهمیت هستند.

www.tabarestan.info تبرستان

پیتر براون در بخشی از «بازسازی دنیای زیر آب»[۲۳۷] در مجلهٔ نقد کتاب نیویورک به‌طورخاص به اهمیت آثاری که مربوط به روابط روم شرقی با ساسانیان و دیگران است اشاره کرده است. او ادعا می‌کند که درحقیقت برای محققانی همچون او و کسانی که بر روی تاریخ عهد باستان متأخر پژوهش می‌کنند، شاهنشاهی ساسانی همچون نیمهٔ تاریک ماه است.[۲۳۸] من باور دارم اینک ساسانیان به‌آرامی از تاریکی خارج شده و به روشنایی گام می‌نهند. و سؤال این است که ایشان پس از آن چگونه معرفی خواهند شد؟

اگر ایران ساسانی بسیار متفاوت از آنچه در برابر اسلام معرفی شده، بوده باشد، سوال این است که چگونه منابع عربی که دو سده پس از سقوط شاهنشاهی ساسانی و با جهان‌بینی متفاوتی نوشته شده‌اند باید مورد استناد قرار گیرند؟ برهمین‌اساس منابع سریانیِ هم‌زمان با شاهنشاهی ساسانی که البته از دیدگاهی مسیحی نگاشته شده‌اند چه میزان آگاهی دربارهٔ جهان ساسانی در اختیار ما قرار می‌دهند؟ حقیقت آن است که هر کدام از این منابع فواید و کاستی‌های مخصوص به خود را دارند. آنچه اهمیت دارد این است که باید سعی کرد شاهنشاهی ساسانی را ــ که بنابر توصیف پیتر

---

[237] Brown 2013.

که در حقیقت نقدی بر سه کتاب تازه منتشر شدهٔ ذیل است:

The Throne of Adulis: Red Sea Wars on the Eve of Islam, Oxford, 2013, by G. W. Bowersock & *Empires in Collision in Late Antiquity*, UPNE, 2012 & *The Nativist Prophets of Early Islamic Iran: Rural Revolt and Local Zoroastrianism*, by Patricia Crone, Cambridge, 2012.

[238] Brown 2013: 4.

براون همچون «دایناسورهایی ارزشمند» نگریسته می‌شوند ــ از زندان فراموشی خارج و به چارچوب بزرگ‌تر مطالعات تاریخی وارد کرد. مطالعهٔ چهار سده از منطقهٔ جیحون تا فرات نیازی به توجیه ندارد اما ارتباطات می‌تواند کمک کند که شاهنشاهی ساسانی در جهان مرتبط امروزی ما دارای اهمیت شود.

تبرستان
www.tabarestan.info

۷

شاهنشاهی ساسانی•

تبرستان www.tabarestan.info

اردشیر یکم پس از شکست دادن آخرین حکمران اشکانی، اردوان چهارم (۲۱۳-۲۲۴ م) شاهنشاهی ساسانی را بنیان نهاد. اردشیر عنوان سلطنتیِ شاهنشاه (به‌معنای شاهِ شاهان)، که قبلاً توسط اشکانیان نیز استفاده شده بود، برگزید و سرزمینی که وسعت آن تقریباً معادل دو کشور امروزی ایران و عراق بود را تحت کنترل خود درآورد.[۲۳۹] مبارزات ساسانیان برای تسخیر "ایران" در سال ۲۰۵- ۲۰۶ میلادی و با شورش پدرِ اردشیر، بابک، در برابر پادشاهان محلی فارس، یعنی سرزمینِ مادری ساسانیان آغاز شد. احتمالاً پدرِ بابک به نام ساسان در شهر استخر، پایتخت سرزمین تاریخی فارس، پریستار معبد الههٔ آناهیتا بوده است.[۲۴۰] بنابراین سلسلهٔ ساسانیان، از اساس مشروعیت مذهبی و اقتدار خود را از طریق رساندن نسب خود به یک بنیان‌گذار با جایگاهی مهم (=ساسان) اعلام کرد.

به‌نظر می‌رسد که بابک قصد داشت فرزند بزرگش، شاپور، را نخستین حکمران ساسانی سازد،[۲۴۱] اما این شاهزاده به‌شکلی مرموز از دنیا رفت و برادرش اردشیر این

• "Sasanian Empire," in the Encyclopaedia of Empires, ed. J. Mackenzie, Wiley-Blackwell, 2016.

[239] Daryaee 2009: 3–5.

[240] Tabari 1999: I.814.

[241] Tabari 1999: I.816.

فرصت را یافت تا فتح سرزمین فارس و فراتر از آن را کامل کند. ظهور این قدرت جدید، به‌طورطبیعی موقعیت اشکانیان را تهدید می‌کرد، اما آنها نتوانستند پیشرفت‌های نیروهای ساسانی را متوقف کنند. اردوران چهارم و درنهایت رقیب و جانشین موقتِ او به نام بلاش ششم (سال مرگ ۲۲۹ م) خیلی زود قربانی جاه‌طلبی‌های اردشیر شدند. فتوحات شرقی، به‌خصوص فتح شهر مرو در شمال شرقی خراسان و همچنین تصرف قلمرو هندوپارتیانِ سیستان آخرین دست‌آوردهای اردشیر به‌شمار می‌رفت.

www.tabarestan.info تبرستان

بعد از پاره‌ای درگیری‌ها با رومیان در سوریه اردشیر، پسر خود شاپور یکم (۲۷۰-۲۴۱ م) را، در امر سلطنت شریک خویشتن ساخت و خود به سرزمین مادری، یعنی فارس بازگشت. در طول سلطنت شاپور یکم، موفقیت‌های ساسانیان تداوم یافت. در این زمان ارمنستان به کانونی میان نزاع ساسانیان و رومیان تبدیل شد و این موضوع تا قرن پنجم میلادی که این سرزمین میان دو قدرت تقسیم شد پابرجا بود. شاپور یکم، در جنگ‌های معروف خود با رومیان، گوردیانوس سوم را شکست داد، والریانوس را به اسارت کشید و فیلیپ عرب را وادار به خرید صلح نمود؛ شرح این پیروزی‌ها در کتیبهٔ او بر کعبهٔ زرتشت در فارس و همچنین چندین نقش‌برجسته در شهر تازه‌تأسیس بیشاپور بازتاب یافته است. به‌لحاظ نظامی سلطنت شاپور پس از رکودی نسبتاً طولانی در قرن دوم و اوایل قرن سوم میلادی ــ که موجبات حملات رومیان به خاور نزدیک و بین‌النهرین را در اواخر عصر اشکانی فراهم نموده بود ــ بازگشتی به گذشتهٔ قدرتمندتر محسوب می‌شد.[۲۴۲] در حوزهٔ دینی، ما شواهدی از نوشته‌های دینی مانویان در دست داریم که نشان می‌دهد مانی، پیامبر این دین، ابتدا در دورهٔ سلطنت شاپور ظاهر شد و توانست حمایت شاهنشاه را کسب نماید و حتی به

---

[242] Gyselen 2001.

افتخار نام شاپور، یکی از کتاب‌های خویش را شاپورگان نام نهاد. گسترش کامل آموزه‌ها و مأموریت‌های تبلیغی مانویان، و نیز پاک‌سازی آنها در ایران، در زمان سلطنت جانشینان شاپور رخ داد.

پادشاهان بعدی، هرمزد اول (۲۷۱-۲۷۰ م) و بهرام اول (۲۷۴-۲۷۱ م) مدتی بسیار کوتاه سلطنت کردند و ما اطلاعات بسیار اندکی از آنها در دست داریم. پسر بزرگ بهرام اول، بهرام دوم (۲۹۳-۲۷۴ م) به جای نرسه، یکی از پسران دیگر شاپور اول، بر تخت سلطنت نشست که احتمالاً با حمایت‌های روحانیان زرتشتی از جمله کرتیر همراه بوده است. در طول سلطنت خود، بهرام درگیر نبرد با رومیان و برادر شورشی خود به نام هرمزد بود.[۲۴۳] همچنین در زمان سلطنت بهرام دوم بود که رقابت میان کرتیر، نمایندهٔ طبقهٔ روحانیان زرتشتی و مانی پیامبر مانویان به اوج خود رسید که درنهایت منجر به اعدام مانی به فرمان بهرام و آغاز پیگرد و شکنجهٔ مانویان در امپراتوری ساسانی شد. این موضوع باعث شد تا مانویت در سال‌های بعد در آسیای مرکزی و امپراتوری روم گسترده شود.

بهرام سوم ملقب به سکانشاه (عنوانی که نشان‌دهندهٔ تسلط ساسانیان بر مردمان ایرانی‌زبانِ شرق است)، با توطئه‌ای در دربار شاهنشاهی، بر تخت نشست. نرسه، به‌عنوان پسر شاپور و همچنین پادشاه ارمنستان، موفق شد تا طی نبردی که شرح آن در کتیبهٔ پایکولی ذکر شده است، او را از تخت سلطنت به پایین کشد.[۲۴۴]

حکومت نرسه (۲۹۳- ۳۰۲ م) مقارن با گسترش اولیهٔ مسیحیت در ارمنستان و پذیرش آن به‌عنوان دین دولتی این پادشاهی بود. با شکست نرسه توسط ژنرال رومی، گالریوس، و انعقاد صلح نصیبین در سال ۲۹۸ میلادی، این فرصت برای تیرداد سوم فراهم شد تا به تخت سلطنت ارمنستان بازگردد. همچنین در این زمان ایبریا

---

[243] Daryaee 2008: 34–35.

[244] Humbach and Skjærvø 1978: pt. 1.

(حکومت باستانی در سرزمین گرجستان) نیز تحت نفوذ رومیان قرار گرفت.[۲۴۵] پس از نرسه، پسر او به نام هرمزد دوم بر تخت سلطنت نشست.[۲۴۶] این پادشاهِ تازه، عمدتاً بر سر مسئلهٔ ارمنستان که پادشاه آن تیرداد سوم در آنجا به‌تازگی آیین مسیحیت را در سال ۳۰۱ میلادی پذیرفته بود، با رومیان اختلاف داشت. یکی از پسران هرمزد به نام آذرنرسه پس از وی تنها برای مدتی کوتاه در سال ۳۰۹ میلادی بر تخت نشست، هرچند که نه شواهد سکه‌شناختی و نه مدارک سپسین اسلامی نامی از این آذرنرسه نبرده‌اند، اما منابع بیزانسی او را پسر بزرگ هرمزد دوم دانسته‌اند.

www.tabarestan.info تبرستان

داستان تولد و به سلطنت رسیدن شاپور دوم (۳۷۹-۳۰۹ م)، که بیش از هر پادشاه دیگر ساسانی بر تخت بود، روایتی افسانه‌گون است. بر طبق این داستان شاپور تنها چهل روز پس از مرگ پدرش هرمزد دوم و درحالی‌که همچنان در رحم مادر خویش بود تاج‌گذاری نمود.[۲۴۷] هنگامی‌که شاپور به سن بلوغ رسید ابتدا به مجازات و تنبیه اعرابی پرداخت که پیشتر در مرزهای جنوبی قلمرو شاهنشاهی دست به حملاتی زده بودند[۲۴۸] وزان‌پس دارای لقب ذوالاکتاف شد که ظاهراً به‌دلیل نوع مجازاتی بوده است که بر سر اعراب می‌آورده است. در مرزهای شرقی، شاپور با هجوم گستردهٔ اقوام هون (خیونی‌ها) مواجه بود که پس از چندین نبرد با آنها پیمان اتحاد برقرار کرد. این حادثه به پایان یافتنِ حکومت شاخه‌ای از ساسانیان، که به‌عنوان کوشان-ساسانیان شناخته می‌شود، و ایجاد حکومت مستقل خیونی‌ها در ماوراءالنهر و باختر منجر شد.[۲۴۹] در مرزهای غربی، شاپور با یولیانوس مرتد در سال ۳۶۳ به نبرد پرداخت گرچه پس از ترور یولیانوس توسط نیروهای خودش، خیلی زود سپاهیان رومی پراکنده

---

[245] Daryaee 2008: 43–44.

[246] Daryaee 2008: 43–44.

[247] Anon. 1939: 34.

[248] Tabari 1999: 50–56 .

[249] Ammianus Marcellinus 17.5.1 in Blockley 1988; Nikitin 1999.

شدند. صلح با یوویانوس، جانشین یولیانوس، شهر مرزی و بسیار بااهمیت نصیبین را همچون گذشته در اختیار ساسانیان قرار داد که برای مدت‌های دراز محل نزاع و اختلاف دو امپراتوری باقی ماند.[۲۵۰] حکومت طولانی و نسبتاً آرام شاپور به ثبات در شاهنشاهی ساسانی کمک کرد و همچنین کنترل ساسانیان بر آستان‌های شرقی و منطقهٔ خلیج فارس را برقرار کرد.

اردشیر دوم (۳۸۳-۳۷۹ م) پس از برادر خود، شاپور به سلطنت رسید، و این احتمالاً از پس توافق او با شاپور صورت گرفته باشد. سنگ‌نگارهٔ طاق بستان صحنهٔ تنفیذ اردشیر به‌دست برادرش، شاپور را نشان می‌دهد که احتمالاً در نتیجهٔ دلاوری‌های اردشیر در جنگ با یولیانوس بوده است.[۲۵۱] بنابر گزارش طبری، اردشیر دست به یک پاک‌سازی گسترده در میان نجبای ساسانی زد که درنتیجه به سقوط او از تخت سلطنت انجامید.[۲۵۲] احتمالاً توافق میان شاپور دوم و اردشیر دوم منوط به جانشینی شاپور سوم، فرزند شاپور دوم پس از اردشیر بوده است.[۲۵۳] حکومت شاپور سوم را می‌توان همان‌طور که توسط تاریخ‌نگاران گزارش شده است دورهٔ ضعف موقت در قدرت سلطنتی ساسانیان نامید. نجبای شاپور سوم موفق شدند او را از بین ببرند، همان‌گونه که این کار را با اردشیر دوم انجام دادند؛ این بار با مرگی مشکوک، به‌سبب فروافتادن چادر سلطنتی، شاپور کشته شد.[۲۵۴] بهرام چهارم (۳۹۹-۳۸۸ میلادی)، دیگر فرزند شاپور دوم، نیز سلطنتی کوتاه‌مدت داشت. مهم‌ترین اقدام وی انتصاب برادرش به نام وهرام-شاپور (این نام در متون ارمنی به شکل ورام‌شاپو آمده است) بر

www.tabarestan.info تبرستان

---

250 Blockley 1988.

251 Shahbazi 2005.

252 Tabari 1999: I.846.

253 Shahbazi 2005.

254 Tabari 1999: I.846.

تخت سلطنت ارمنستان بود. بهرام چهارم نیز مانند برادرش شاپور سوم قربانی توطئهٔ نجیب‌زادگان به نفع پسرش (یا شاید برادرش)، یزدگرد یکم شد.[۲۵۵]

سلطنت یزدگرد یکم (۴۲۰-۳۹۹ م) را می‌توان دورهٔ بازسازی قدرت ساسانیان دانست. این پادشاه که در سنت تاریخ‌نگاری ایرانیان دارای عنوان "بزه‌کار" بود،[۲۵۶] بسیار قدرتمندتر از اسلاف خویش بود. عنوان او در منابع اسلامی (اثیم)، احتمالاً مبتنی‌بر اندیشه‌های ایرانی و بازتابی از تحمل دینی او در قبال مسیحیان بوده است. درحقیقت منابع مسیحی-رومی[۲۵۷] او را دارای وجدانی نجیب دانسته و او را همچون کوروشی دیگر می‌نگریستند.[۲۵۸] سخت‌گیری شدید او نسبت به اشراف و روحانیان ساسانی، دشمنان زیادی را در بین درباریان برای او به‌وجود آورد، هرچند به‌نظر می‌رسید که او از خشم ایشان جان سالم به‌در برده، در نهایت توسط ضربهٔ یک اسب کشته شد.[۲۵۹] او در سکه‌های خویش لقب "رام شهر" را برای خود برگزید که بیانگر نمایی کلی از دورهٔ حکمرانی او بوده است.

بهرام پنجم (۴۳۸-۴۲۰ م) پسر یزدگرد یکم، که در دربار لخمیانِ حیره پرورش یافته بود، تاج سلطنت را از دستان مدعی دیگری به نام خسرو بازپس گرفت.[۲۶۰] دورهٔ سلطنت بهرام دست‌مایهٔ داستان‌هایی دلکش در ادبیات فارسی شد، ازجمله کتاب هفت‌پیکر نظامی (در قرن ۱۲ م) که داستان‌های شگفت‌انگیز آن ممکن است ریشه در داستان‌های ساسانی داشته باشد. این داستان‌ها شامل آمدن نوازندگان هندی (لوریان) و همچنین خوشگذرانی‌های پادشاه در بزم و شکار بوده است. بهرام دارای

---

255 Klíma 1988.

256 Tabari 1999: I.847.

257 Procopius, *History* 1.2, 8

258 McDonough 2008.

259 Shahbazi 2003.

260 Tabari 1999: I.861–862.

www.tabarestan.info تبرستان

لقب "گور" بوده است که ظاهراً برآمده از علاقهٔ او به شکار حیوانات بوده است. داستان مرگ او نیز همچون دورهٔ سلطنتش آمیخته با داستان و افسانه است، بنابر گزارش منابع متأخر او مادامی‌که مشغول شکار در سرزمین ماد بود در باتلاقی افتاد و ناپدید شد.[۲۶۱] پس از او پسرش به نام یزدگرد دوم بر تخت سلطنت نشست.


تبرستان
www.tabarestan.info

بهرام گور

یزدگرد دوم بر خلاف جد هم‌نامش، چندان روی خوشی به مسیحیان (دست‌کم در سرزمین ارمنستان) نشان نداد. داستان شورش بزرگ وردان مامیکونیان و سرکوب او در نبرد آواراير توسط مهرنرسه، وزیر یزدگرد، توسط الیشه مورخ ارمنی ثبت شده است.[۲۶۲] ظاهراً کنترل مجدد ارمنستان توسط یزدگرد و مهر نرسه برای ایشان به‌معنای تغییر کیش ارمنیان از مسیحیت به زرتشتی بوده است. ارمنستان ایران، ازاین‌پس توسط مأمور ساسانی

[261] Daryaee 2008: 60–61.
[262] Elishe 1982: 178ff.

با عنوان مرزبان اداره می‌شد و به‌طور مستقیم زیر نظر قدرت ساسانیان قرار داشت.[۲۶۳] یزدگرد دوم نخستین پادشاه ساسانی بود که از لقب "کی" در سکه‌های خویش استفاده کرد که بیانگر بازگشت جهان‌بینی ساسانیان به دورهٔ افسانه‌ایِ کیانیان است.

بنابر گزارش طبری، دو فرزند یزدگرد به نام‌های هرمزد سوم و پیروز به‌ترتیب بر تخت سلطنت ساسانی نشستند.[۲۶۴] مقارن با این ایام، ایبریا/ گرجستان به استقلال دست یافت و مرزهای شرقی شاهنشاهی ساسانی مورد هجوم هپتالیان قرار گرفت. بنابر گزارش یوشع ستون‌نشین دروغین، پیروز ابتدا منطقهٔ آلبانیای قفقاز را مطیع ساخت و سپس با امپراتوری روم شرقی موافقت کرد تا در دفاع از قفقاز در مواجهه با مهاجمان همکاری کند. بااین‌حال او در سال ۴۶۹ میلادی به دست هپتالیان اسیر شد و ساسانیان مجبور شدند دست از متصرفات شرقی خود کشیده و به مهاجمان باج و خراج بپردازند. پیروز درحالی‌که تلاش می‌کرد تا انتقام شکست خود را از هپتالیان بگیرد، در نبرد با ایشان کشته شد و ارتش وی در سال ۴۸۴ نابود گشت به‌گونه‌ای که دورهٔ سلطنت پیروز به‌عنوان نقطهٔ فرود قدرت سلسلهٔ ساسانی شمرده می‌شود.[۲۶۵] بلاش، دیگر برادرِ پیروز، پس از وی مدتی کوتاه سلطنت کرد و پس از او، پسر پیروز به نام قباد بر تخت سلطنت نشست.

قباد در ابتدای سلطنت خود با مشکلات اقتصادی و سیاسی که گریبان شاهنشاهی ساسانی را گرفته بود روبرو شد. به‌نظر می‌رسد که در این دوران به‌سبب ضعف سلطنت شاهان پیشین، نجبا و روحانیان زرتشتی به سطح جدیدی از قدرت و نفوذ دست یافته بودند. در چنین شرایطی قباد برخی اقدامات شدید اجتماعی را با هدف محدود کردن قدرت نخبگان آغاز کرد و در این کار از طرف روحانی

www.tabarestan.info تبرستان

---

263 Blockley 1987.
264 Tabari 1999: I.872.
265 Daryaee 2009: 25.

بدعت‌گذاری به نام مزدک حمایت می‌شد.[۲۶۶] احتمال دارد که قباد از جنبش مزدک در تلاش برای تضعیف جناح‌های راست‌کیش دولتی و روحانیان استفاده کرده باشد. این گروه اخیر در نهایت قباد را از سلطنت پایین کشیده و برادر او به نام جاماسب را به‌جای او برگزیدند.[۲۶۷]

بااین‌حال قباد موفق به فرار شد و باری دیگر با کمک هپتالیان بر تخت سلطنت ساسانی بازگشت.[۲۶۸] دورهٔ دوم سلطنت او تحت تأثیر جنگ‌های او با روم شرقی در زمان آناستازیوس و یوستین است. با مرگ او، پسر ارشدش به نام کاووس که از سوی مزدکیان حمایت می‌شد ادعای تاج و تخت نمود. اما در نبرد برای دست‌یابی به‌عنوان پادشاهی از برادر کوچک‌تر خود یعنی خسرو اول ملقب به انوشیروان شکست خورد و این خسرو مسبب مرگ مزدک و بسیاری از هواداران او شد.

www.tabarestan.info تبرستان

دورهٔ سلطنت خسرو اول نقطهٔ عطفی در تاریخ سلسلهٔ ساسانیان است. از این دوران در منابع فارسی و عربی بیش از همه به عدالت و ذکاوت خسرو اشاره شده است.[۲۶۹] قباد و خسرو اول دولت ساسانی را از نو سازماندهی کرده و آن را تبدیل به یکی از بزرگ‌ترین قدرت‌های جهان در اواخر عهد باستان نمودند. اصلاحاتی که از سوی قباد آغاز شده بود از طریق اقدامات خسرو ادامه یافت و درنهایت این اصلاحات بیشتر به نام خسرو ثبت شده است.[۲۷۰] خسرو همچنین جنگ با رومیان را در زمان یوستیانوس ادامه داد که شرح جزئیات آن در اثر معروف مورخ یونانی پروکپیوس باقی مانده است.[۲۷۱] خسرو در شرق به کمک اتحادیهٔ ترکان موفق به شکست دادن دولت هپتالیان به سال ۵۷۲ میلادی شد.

---

266 Crone 1991.
267 Tabari 1999: I.887.
268 Litvinsky 1996: 140.
269 Tabari 1999: I.892–900.
270 Rubin 1995.
271 Dignas and Winter 2007: 100–109.

تحت حاکمیت خسرو بود که ایدئولوژی شاهنشاهی ساسانی و میراث آن کامل شد و شکل گرفت. این امر عمدتاً از طریق پیاده‌سازی یک دیدگاه دنیای کهن ایران که ریشه در کتاب مقدس اوستا داشت، یعنی مفهوم ایرانشهر یا "شاهنشاهی ایرانیان" در مرکز بین‌النهرین یا همان استان ساسانی سورستان انجام شد. این چشم‌انداز از ایرانشهر نوآوری ساسانیان بود که در امپراتوری هخامنشیان و اشکانیان وجود نداشت.

براساس اوستا فرّه (اوستایی: *X'arənah*؛ فارسی میانه: *Xwarrah*)، نقطهٔ کانونی ایدئولوژی سلطنتی ایران بوده و پیش‌شرط حکومت قانونی و مشروع شمرده می‌شده است. فرّه براساس قضاوت خدایان نزد حاکمان ایرانی رفته و یا از نزد دروغ‌زن‌های غیرایرانی می‌گریزد. بدین‌سان بر روی سنگ‌نگاره‌های ساسانی خدای هرمزد و یا ایزدانی دیگر همچون آناهیتا، فرّه پادشاهی را به‌صورت حلقه به پادشاهان اعطا می‌کنند.

www.tabarestan.info تبرستان

همه این آرمان‌ها و ایدئولوژی‌ها، با توجه به افزایش علاقهٔ دربار و جامعهٔ ساسانی به امر نگارش، احتمالاً از زمان سلطنت خسرو یکم ثبت و منتشر می‌شدند. علاقه به ادبیات و نیاز به ضبط گذشته، انگیزه‌هایی در قرن پنجم و ششم برای نوشتن کتب جدید، و همچنین ترجمه از زبان‌های دیگر به‌وجود آورد. اغلب به نقش خسرو اول در پدید آمدن گونهٔ ادبی خدای‌نامه‌ها اشاره شده است که در متون مختلف، داستان‌های اسطوره‌ای و تاریخی شاهان ایرانی را ضبط کرده بودند. در کنار متون خدای‌نامه، دیگر متون افسانه‌ای، داستانی و قطعات منظوم به نگارش درآمد که پاره‌ای از آنها از جمله یادگار زریران به شکل اصلی خود به روزگار ما رسیده است درحالی‌که متون دیگری مانند ویس و رامین در ترجمهٔ فارسی نو خود باقی مانده است. در همان زمان متونی همچون مادیان هزار دادستان نگاشته شد و احتمالاً تا قرن هفتم میلادی

صورت نهایی به خود گرفت.[۲۷۲] بااین‌حال بیشترین بخش از ادبیات ساسانی متون فارسی میانه‌ای هستند که در تفسیر اوستا نگاشته شده‌اند. این متون بخش بزرگی از آثاری را تشکیل می‌دهد که سنت نگارش آنها تا دورهٔ اسلامی ادامه یافت و اکثریت قریب‌به‌اتفاق آنها به خط و زبان فارسی میانه است.[۲۷۳] بدنهٔ ادبیات فارسی میانه که از ترکیب کتب اصلی و همچنین ترجمه‌هایی از زبان‌هایی همچون هندی تشکیل شده است، متشکل از متن‌های متنوعی است که از طریق ترجمه‌های عربی قرن‌های هشتم و نهم به‌خوبی شناخته شده‌اند و بخش مهمی از فرهنگ قرون میانی شرق نزدیک را تشکیل می‌دهند.

www.tabarestan.info تبرستان

هرمزد چهارم همچون پدر و پدربزرگ خود نزیست و دشمنی بزرگان و روحانیان را به سوی خود جلب کرد تا اینکه ایشان پسر او خسرو پرویز را به‌جای او نشاندند.[۲۷۴] بااین‌حال نقشهٔ جانشینی خسرو به‌جای هرمزد چهارم با شورش بهرام چوبین، قهرمان نبرد با هپتالیان، دچار مشکل شد.[۲۷۵]

با شورش بهرام، خسرو جوان ناچار به فرار نزد امپراتوری روم شرقی، موریس، شد.[۲۷۶] پس از آن بهرام با نام بهرام ششم خود را شاهنشاه نامید و از زمان اردشیر یکم، این نخستین‌بار بود که فردی خارج از خاندان ساسانی به چنین عنوانی دست می‌یافت. امپراتور موریس عمدتاً نیروهای ارمنی را به خسرو دوم تحویل داد، که با کمک وی موفق به شکست بهرام شد و تاج او را گرفت.[۲۷۷] خسرو سپس از کسانی که در قتل پدرش کمک کرده بودند انتقام گرفت، هرچند ممکن است که خود او نیز دستی در این

---

272 Macuch 1993.

273 Boyce 1968.

274 Tabari 1999: I.991.

275 Tabari 1999: I.994–1000.

276 Tabari 1999: I.999.

277 Dignas and Winter 2007: 236–240.

جنایت داشته است. شورش دومی که توسط ویستهم، خالوی خسرو، برپا شده بود خیلی زود فرونشست و این فرصت را برای خسرو فراهم کرد تا قدرت خویش را مستحکم سازد.

از سال ۶۰۲ میلادی خسرو حملات گسترده‌ای را به قلمرو روم شرقی آغاز کرد و دستاوردهای قابل توجهی را در منطقه به دست آورد. این حملات با بهانهٔ انتقام‌جویی از قاتل موریس، حامی و متحد خسرو آغاز شد که به‌دست فوکاس کشته شده بود.[۲۷۸] در نتیجهٔ این حملات مناطقی همچون سوریه، فلسطین، مصر و همچنین بخش عمده‌ای از آناتولی به‌دست نیروهای خسرو گشوده شد.[۲۷۹] سردار ساسانی، شاهین همچنین برنامهٔ محاصرهٔ شهر قسطنطنیه را طرح‌ریزی نمود که البته ناکام باقی ماند. مبارزهٔ موفقیت‌آمیز هراکلیوس، که به تثبیت دفاع از امپراتوری روم انجامید، در اواسط سال‌های ۶۲۰ منجر به چرخش سریع اوضاع شد. در سال ۶۲۸، نه‌تنها قلمرو حوزهٔ مدیترانه به رومیان بازگردانده شد، بلکه با کمک عناصری در دربار ساسانی، امپراتوری روم، ارتش ساسانی را در داخل قلمرو خود زمین‌گیر کرد.[۲۸۰] پس از آن خسرو از مقام خود عزل شد و پسر بزرگش به نام شیرویه تحت نام قباد دوم تاج‌گذاری نمود.[۲۸۱] سلطنت کوتاه‌مدت قباد دوم با هرج و مرج داخلی، و همچنین شیوع طاعونی بزرگ شناخته شده است (طاعونی که به نام او، طاعون شیرویه خوانده می‌شد و اثرات جمعیتی آن ویرانگر بود).[۲۸۲] مرحلهٔ نهایی حکومت ساسانی، دوره‌ای از تقسیم‌بندی و گسست در درون شاهنشاهی بود. اردشیر سوم پسر قباد دوم کودکی خردسال بود که بسیار زود توسط یکی از سرداران جنگی خسرو دوم به نام شهربراز در نبرد با رومیان از

www.tabarestan.info تبرستان

---

278 Dignas and Winter 2007: 240–241.

279 Dignas and Winter 2007: 115.

280 Howard-Johnston 1999.

281 Dignas and Winter 2007: 148–151.

282 Morony 2007.

تخت سلطنت به زیر کشیده شد. پس از آن درباریان ساسانی دختر خسرو دوم به نام بوران را به سلطنت رساندند.[۲۸۳] حکومت او دورهٔ تقویت قدرت سلطنت و بازسازی شاهنشاهی بود. احتمالاً او بدین‌سبب به تاج و تخت رسیده بود که تنها وارث قانونی بوده است. قباد دوم تمام برادران و وارثان ذکور خسرو دوم را کشته بود. دختر دیگر خسرو به نام آذرمیدخت جانشین خواهر خود شد. هر دوی این خواهران به‌دست نیروهای نظامی از سلطنت برکنار شدند که بیانگر رشد روز افزون قدرت جنگ سالاران در این دوره است. مدعیان دیگر تاج و تخت ساسانی مانند خسرو سوم یا چهارم نیز به‌طورعمده از شواهد سکه‌شناختی شناخته شده‌اند، و درنهایت، در سال ۶۳۲، یزدگرد سوم از اعقاب خسرو دوم، بر روی تخت نشست.

www.tabarestan.info تبرستان

دوران سلطنت یزدگرد سوم با فتح شاهنشاهی ساسانی توسط اعراب مسلمان هم‌زمان شد. در آغاز سال ۶۳۷ میلادی سپاه مسلمین ساسانیان را در قادسیه (جنوب غربی عراق) شکست دادند و اندکی پس از آن، پایتخت شاهنشاهی یعنی تیسفون را نیز گشودند. آخرین شاهنشاه ساسانی ناگزیر به عقب‌نشینی به‌سوی شرق شد تا در آنجا به‌دنبال حمایت اشراف و قدرتمندان محلی باشد. بنابر سنت تاریخ‌نگاری یک آسیابان که شخص شاهنشاه را نمی شناخت یزدگرد سوم را در مرو و در سال ۶۵۱ میلادی به قتل رسانید.

پسران یزدگرد به‌سوی نواحی شرقی‌تر گریختند و از امپراتوری چین، گاوزونگ (Gaozong) درخواست کمک جهت مقاله با اعراب مسلمان را نمودند. برای زمانی نسبتاً کوتاه، فرزندان یزدگرد ساسانی توسط چینی‌ها به‌عنوان جانشینان مشروع در تبعیدِ تخت سلطنت ایران (*Bosi dudufu*) و فرماندار منطقه سیستان به رسمیت شناخته شدند. در اوایل قرن هشتم میلادی یک شخص ساسانی به نام خسرو واپسین تلاشی ناکام جهت مقابله با اعراب مسلمان را انجام داد و این آخرین باری

---

[283] Emrani 2009.

است که نشانی از خاندان ساسانی می‌شنویم.[۲۸۴] دنیای ایران باستان پایان یافت و فصل جدیدی در تاریخ این سرزمین آغاز شد. خلفای مسلمان، عظمت پادشاهان، آداب و عظمت ایشان را تقلید کردند، و نام خسرو، به شکل معرب شدهٔ کسری به‌عنوان لقبی کلی برای یک حاکم بزرگ تبدیل شد. ساسانیان همچنین ایدهٔ ایران را از خود بر جای گذاشتند که از زمان حاکمان آل بویه تا حکومت مغولان به‌عنوان مفهومی ایده‌آل از مرزهای این قلمرو برجای ماند.

تبرستان www.tabarestan.info

شاهنشاهی ساسانی یکی از قدرت‌های بزرگ و مهم جهان اواخر عهد باستان بود. این دولت که اغلب به‌عنوان "دشمن" امپراتوری روم در شرق و به‌این‌ترتیب در "حاشیهٔ" آن نمایان شده است، در واقع مرکز فرهنگی اجتماعی و اقتصادی بود که پس از فتح آن توسط مسلمانان گسترده شد. تمرکز سیاسی، اقتصاد قوی و درحال توسعه، نوآوری‌های اجتماعی و تغییرات و فعالیت‌های فرهنگی، ساسانیان را به الگویی برای حکومت‌های بعدی در منطقه تبدیل کرد. اغلب محققان بر ناشناخته بودن این شاهنشاهی تأکید کرده‌اند اما مدارک تازه‌یافت‌شده و پیشرفت مطالعات بر روی این دوره ـ با رویکردهایی پیچیده‌تر از گذشته ـ بی‌شک اهمیت تاریخ ساسانیان را در جهان اواخر عهد باستان روشن‌تر خواهد ساخت.

---

[284] Compareti 2009.

۸

نگاهی بر باستان شناسی شاهنشاهی ساسانی*

www.tabarestan.info تبرستان

۱- مقدمه

تعداد زیادی از آثار تاریخی، ساختمان‌ها، نقوش سنگی، کتیبه‌ها، و مجموعه سکه‌ها و نسخه‌های خطی، تصور ما از باستان‌شناسی ساسانی را شکل می‌دهد. بررسی سیستماتیک بقایای مادی دورهٔ ساسانی در قرن هفدهم و با کشف آثار تاریخی، سنگ نگاره‌ها و محوطه‌های باستانی توسط سیاحان اروپایی[۲۸۵] آغاز شد. اما تا دههٔ ۱۹۲۰ اولین کاوش باستان‌شناسی در محوطهٔ ساسانی تیسفون در مرکز عراق آغاز نشد.[۲۸۶] در طول قرن بیستم، بیشتر پژوهش‌های باستان‌شناسی ساسانی در ایران انجام گرفت و درنتیجه، درک و تفسیر بهتری از فرهنگ مادی ساسانیان به‌دست آمد. بررسی منطقه‌ای در جنوب غربی ایران توسط رابرت آدامز از موسسهٔ شرق شناسی شیگاگو در دههٔ ۱۹۶۰ م آغاز شد و بعدها توسط رابرت ونکه ادامه یافت. اکتشافات و بررسی‌های باستان‌شناسی در فارس و

---

* این مقاله با همکاری دکتر علی موسوی نگاشته شده است:
"The Sasanian Empire: An Archaeological Survey, c. 220-AD 640," *A Companion to the Archaeology of the Ancient Near East*, ed. D.T. Potts, London & New Year, 2012, pp. 1076-1094.

[285] Huff 1986: 302.

[286] Reuther 1929a, 1929b.

شمال شرقی ایران به‌طور قابل‌ملاحظه‌ای بدنهٔ اصلی شواهد موجود در مورد باستان‌شناسی امپراتوری‌های پیش از اسلام ایران را تشکیل می‌دهند.

به‌جز یادمان‌های عمده‌ای همچون شهرهای سلطنتی، سازه‌های مذهبی، و سنگ‌نگاره‌ها، شواهد باستان‌شناسی نشان‌دهندهٔ تنوع منطقه‌ای در فرهنگ مادّی در شاهنشاهی ساسانی است. این تنوع منطقه‌ای را می‌توان در سفالگری، تکنیک‌های ساخت و ساز و الگوهای استقرار یافت، و همین موضوع شناسایی دقیق ساسانیان را دشوار ساخته است. فقط در جنوب غربی ایران و مرکز عراق به لطف کاوش‌های انجام‌شده در شوش، تیسفون و سایر محوطه‌های بین‌النهرین، یک دسته از مصنوعات به‌خوبی طبقه‌بندی شده است که می‌توانند به‌راحتی به دورهٔ ساسانی نسبت داده شوند. علیرغم این واقعیت که مطالعهٔ آثار تاریخیِ برجسته همیشه هدف اصلی برنامه‌های پژوهشی باستان شناسی بوده است، اما محوطه‌های اصلی ساسانی هنوز به‌طور کامل کشف و کاوش نشده‌اند. نخستین پایتخت شاهنشاهی ساسانی، فیروزآباد، هدف تحقیقات باستان‌شناسی محدودی بوده است.[۲۸۷] دیگر محوطه‌های بزرگ در جنوب ایران مانند دارابگرد و استخر به‌خوبی شناخته‌شده نیستند.[۲۸۸] تخریب مکان‌های مهم ساسانی در جنوب غربی و غرب ایران به‌دلیل فعالیت‌های کشاورزی و شهری امروز ادامه دارد. محوطه‌های ایوان کرخه و قصر شیرین در جنگ‌های ایران و عراق در دههٔ ۱۹۸۰ به‌شدت آسیب دیدند و محوطهٔ مشهور جندی‌شاپور به‌شدت توسط فعالیت‌های کشاورزی تخریب شده است. به‌همین‌ترتیب، آبگیرهای شوشتر از توسعهٔ شهری شهرک مدرن موجود در آنجا رنج می‌برد. بیشتر مطالعات باستان‌شناسی متمرکز در جنوب غربی ایران و جنوب بین‌النهرین،

www.tabarestan.info تبرستان

[287] Huff 1971, 1972, 1974.
[288] Morgan 2003; Whitcomb 1979.

بررسی‌های میدانی برای جمع‌آوری سفال‌های سطحی بوده است، که براساس مطالعات انجام‌شده بر روی مواد حفاری از شوش و سایت‌های دشت دهلران انجام شده است.[۲۸۹] درحالی‌که این بررسی‌ها اطلاعات مهمی در مورد الگوهای استقرار ارائه می‌دهند، اهمیت این داده‌ها به‌طورعمده وابسته به توالی سفال‌های حفاری شده از محوطهٔ شوش است (تنها محوطه‌ای که عمدتاً حفاری شده است)، بااین‌حال از قرن چهارم میلادی یعنی در همان اوایل دورهٔ ساسانی این شهر اهمیت خود را از دست داد.

تبرستان www.tabarestan.info

تابه‌امروز، موضوع دشوارِ ارائهٔ یک تصویر رضایت‌بخش از تحلیل بقایای باستان‌شناسی دورهٔ ساسانی، از طریق دو رویکرد جداگانه بررسی شده است. تلاش‌های اولیه برای پرداختن به این مسئله، تا حد زیادی توسط پژوهشگران تاریخ هنر ــ از جمله کارهای پیشگام لوئی واندربرگ و رومان گیرشمن و آندره گُدار ــ با تمرکز بر روی آثار معماری و هنرهای ظریفه و نادیده گرفتن سایر مدارک (به‌عنوان مثال سفال، سکه، و الگوهای استقرار) همراه بود. رویکرد دوم شامل یک مطالعهٔ منطقه‌ای از بقایا است. این روش در تنها بررسی جامع باستان‌شناسی دورهٔ ساسانی، توسط دیتریش هوف بازتاب یافته است و احتمالاً بهترین راه برای رسیدگی به بخش قابل توجهی از شواهد باستان‌شناسی است. با تمرکز بر تحقیقات، بررسی‌ها و حفاری‌های اخیر، این مقاله تلاش می‌کند تا برخی از جنبه‌های کلیدی و الگوهای مکرر در هنر و باستان‌شناسی شاهنشاهی ساسانی را که در گزارش‌های حفاری و سایر پژوهش‌ها به چشم می‌خورد، برجسته سازد.

۲- الگوهای استقرار و شهرها

بخش اعظم شواهد باستان‌شناسی ما در مورد الگوهای شهری و سکونت در شاهنشاهی ساسانی از قسمت‌های غربی و جنوبی شاهنشاهی ــ یعنی ایران و

---

[289] Adams 1962: 116 – 19; 1965: 71 – 80; Neely 1974; Wenke 1975 – 6, Idem. 1987.

بین‌النهرین ـ به‌دست می‌آید. در این مناطق، بررسی‌های باستان‌شناسی و مدارک متنی نشان می‌دهد که تلاش‌های بسیاری جهت شهرسازی به‌همراه گسترش سیستم‌های آبیاری و بهره‌برداری وسیع از زمین‌های زراعی صورت گرفته است. پروژهٔ شهرسازی زیرِ نظر ساسانیان موجب هجوم جمعیت از سایر نقاط شاهنشاهی شد. هر دو دستهٔ منابع فارسی میانه و بعدها منابع اسلامی نشان از علاقهٔ شدید حاکمان ساسانی به پروژه‌های شهرسازی دارند. متن پهلوی شهرستان‌های ایرانشهر که متنی جغرافیایی است و در اواخر قرن هشتم و یا اوایل قرن نهم میلادی کامل شده است، اسامی شهرهایی را در آسیای مرکزی فلات ایران و میان‌رودان آورده که بسیاری از آنها بر اساس نام پادشاهانی است که آنها را بنا کرده و یا بازسازی کرده‌اند، مانند وه اردشیر، اردشیر خوره، بیشاپور، وه اندوگ شاپور و غیره.[۲۹۰]

www.tabarestan.info تبرستان

فرایند توسعهٔ شهری در جنوب غربی ایران و بین‌النهرین منجر به کاهش روستانشینی و مهاجرت روستانشینان به شهرها شد، پدیده‌ای که توسط شواهد باستان‌شناسی تأیید شده است.[۲۹۱] افزایش جمعیت و شهرنشینی نتیجهٔ مستقیم گسترش برنامه‌ریزی‌شده و رشد اقتصادی دولت ساسانی بود.[۲۹۲] همان‌گونه که بررسی‌های انجام‌شده در حوالی دامغان در شمال شرقی ایران نشان می‌دهد[۲۹۳] به‌نظر نمی‌رسد که فرایند شهرسازی به‌طور چشمگیری بر سایر بخش‌های ایران تأثیرگذار بوده باشد. شواهد باستان‌شناسی نشان می‌دهد که ساسانیان همچنان به مسکون کردن سکونت‌گاه‌های پیشین اهتمام داشتند، اگرچه این سکونت‌گاه‌ها در این دوره گسترده‌تر و یکنواخت‌تر از دوره‌های قبلی همچون پارتیان بود. به‌عنوان مثال شهر قومس در

---

290 Markwart 1931: 14, 19; Daryaee 2002: 20.
291 Adams 1962: 115 – 116; Wenke 1987: 259; Neely 1974: 30.
292 Morony 1994: 227.
293 Maurer - Trinkaus 1983: 134 – 5, 1989: 135 – 41.

اطراف ناحیهٔ دامغان به‌عنوان یکی از بزرگ‌ترین استقرارگاه‌های دورهٔ پارتی در دورهٔ ساسانی نیز محل سکونت قرار گرفت.[۲۹۴] دیوار شهر دامغان احتمالاً در دورهٔ ساسانیان ساخته شده است و وجود کاخ یا خانه‌ای در تپه حصار نشان می‌دهد که این منطقه در طول قرن‌های ششم و هفتم میلادی برای سکونت استفاده شده است.[۲۹۵] سایت عصر برنزی تورنگ تپه در دورهٔ ساسانی مجدداً احیا شد. حفاری‌های هیأت فرانسوی در آنجا یک قلعه را آشکار ساخت، که بعدها بر روی خرابه‌های آن یک آتشکده ساخته شده بود.[۲۹۶] کاوش‌هایی نیز در محوطه‌های سلطنتی و بناهای تاریخی فارس و جنوب شرقی ایران انجام شده است، اما در این مناطق بررسی‌های باستان‌شناسی تطبیقی اندکی انجام شده است. بقایایی از آثار دورهٔ ساسانی در قصر ابونصر، شیراز، تل ملیان و سیراف در ساحل خلیج فارس یافت شده است. در سوی شرقی‌تر، در محوطهٔ تپه یحیی در کرمان، لایه‌های ساسانی قابل‌توجهی کشف شده و تعدادی از شهرک‌های ساسانی بین آن محوطه و تنگهٔ هرمز یافت شده است. در غبیرا، بقایای یک سکونت‌گاه ساسانی و یک شهر ساسانی در نزدیکی هم شناسایی شده است.

شاهنشاهی ساسانی همچنین نیاز به یک نیروی کار شهرنشین بزرگ برای توسعهٔ نساجی، شیشه‌گری، فلزکاری و سایر صنایع داشت. اسیرگیری از مهندسان روم، کارگران ماهر و صنعتگران و کوچ اجباری آنان به شهرهای تازه‌ساخته‌شده یا شهرهای کهن توسط شاپور اول (اواسط قرن سوم میلادی) نیروی کار بسیار ضروری را به ایران آورد و به رفع کمبود کارگران ماهر کمک کرد.[۲۹۷] استفاده از پسوند ایران و یا خوره (فره) در اسامی بسیاری از شهرها گرایش‌های ایدئولوژیک ساسانیان را نیز بازتاب

www.tabarestan.info تبرستان

---

294 Maurer- Trinkaus 1983: 130 – 2, Figs. 2 – 3.
295 Schmidt 1937: 327 – 350; Kimbal 1964.
296 Boucharlat 1985; Boucharlat and Lecomte 1987: 25 – 30, 52 – 5.
297 Wenke 1987: 259.

می‌دهد و دیدگاه آنها را درباره سلطنت بیان می‌کند.[۲۹۸] بنابراین، برای شهروندان ساسانی، شهرنشینی هم به‌لحاظ اقتصادی و هم سیاسی معنی‌دار بود.

۳-شهرهای مناطق مرتفع

در فارس، تعدادی از شهرهای بزرگ سلطنتی همچون فیروزآباد، بیشاپور و دارابگرد بیشترین شواهد باستان‌شناسی را برای الگوهای سکونت در قلب شاهنشاهی ساسانی ارائه می‌دهند. نقشهٔ این سایت‌ها شامل یک طرح دایره‌ای در پیرامون چندین بنای مهم مرکزی (فیروزآباد و دارابگرد) یا طرح هندسی معرفی‌شده توسط مهندسان رومی (بیشاپور) است. لازم به ذکر است که بقایای معماری بومی دورهٔ ساسانی بسیار کم است. بررسی‌ها محدود به مناطق مرودشت و ممسنی هستند. ویرانه‌های گستردهٔ شهر کهن استخر در پنج کیلومتری شمال تخت جمشید، در دههٔ ۱۹۳۰، بدون بهره‌برداری رضایت‌بخش از مواد باستان‌شناسی متعلق به دورهٔ ساسانی، حفاری شد. یافته‌های کوچک شامل سفال، قطعات مجسمه و تزئینات معماری و سکه‌ها است.[۲۹۹]

قلعهٔ اردشیر بابکان ــ بنیان‌گذار سلسلهٔ ساسانی ــ در فیروزآباد، احتمالاً اولین ساختمان تاریخ ساسانی است. این ساختمان به‌عنوان قلعه دختر شناخته می‌شود. این سازه یک قلعهٔ دفاعی با موقعیتی عالی، در ارتفاع ۱۵۰ متر بالاتر از پیچ رودخانه فیروزآباد جای گرفته است. این قلعه دسترسی اصلی را به دشت فیروزآباد کنترل می‌کرده است که اردشیر آن را به‌عنوان هستهٔ اصلی شاهنشاهی نوظهور خود انتخاب کرده بود. سازهٔ اصلی در بالاترین نقطهٔ دشت قرار دارد و شامل یک سازهٔ مربع شکل، سالنی غرفه‌دار با اتاق‌های جانبی و ایوان است. این ساختار، که نخستین نوع شناخته شده از این سبک معماری در ایران است، اقامتگاه یک پادشاه بزرگ نیست، بلکه

www.tabarestan.info تبرستان

---

[298] Gnoli 1989: 131.
[299] Schmidt 1939: 105 – 125; Whitcomb 1979.

قلعه‌ای پر زرق و برق برای یک شورشگر بلندپایه است که هنوز هم برای برتری در ایران مبارزه می‌کرده است.[۳۰۰] پادشاه جدید دو نقش‌برجسته بزرگ داشت که در انتهای رودخانهٔ تنگاب حک شده بود: یکی از آنها مراسم اعطای سلطنت به او را نشان می‌دهد، درحالی‌که نقش دیگر تصویری بزرگ است که نشان دهندهٔ یک مبارزهٔ پیروزمندانه علیه آخرین پادشاه پارتی، اَردوان است، که در آن پسر اردشیر، شاپور، همراه با یک سواره‌نظام ساسانی دیگر نیز نشان داده شده است.[۳۰۱]

نخستین شهر حقیقی ساسانی، اردشیر خوره (فیروزآباد امروزی) بوده است که در نخستین سال‌های به‌قدرت‌رسیدنِ اردشیر یعنی اوایل دههٔ ۲۲۰ میلادی ساخته شده است. این محوطه در قسمت شمالی دشت، واقع در نزدیکی ساحل مرکزی رودخانهٔ فیروزآباد در حدود پنج کیلومتری از تنگه‌ای که دسترسی به دشت را کنترل می‌کند واقع شده است. نقشهٔ شهر به‌شکل دایره‌ای با قطر ۸ کیلومتر بود که شاهکاری از مهارت‌های نقشه‌برداری باستانی است.[۳۰۲] دیوارهای شهر دایره‌ای کامل را تشکیل می‌دهند که در داخل آن، برجی مرکزی و ساختار مربع شکل شامل تخت‌نشین که احتمالاً یک آتشکده بوده به‌همراه سایر ساختمان‌ها قرار داشته است. این منطقه با امتداد دو خیابان، بر روی دو محور اصلی، به ۲۰ بخش تقسیم شد. شهر توسط یک گودال گسترده ــ که امروز هنوز هم قابل مشاهده است و توسط یک کانال عمیق آب‌گیری می‌شده است ــ محاصره شده بود.[۳۰۳] بقایای شهر فیروزآباد نشان می‌دهد که اردشیر نه‌تنها یک شهر را ساخت، بلکه برنامه‌ای از کارهای هیدرولیکی و تقسیم زمین را در سراسر دشت انجام داد،[۳۰۴] که بعدها سنت ادبی نیز آن را تأیید کرده است.

www.tabarestan.info تبرستان

---

300 Huff 2008: 42; 2009: 83 – 4.
301 Vanden Berghe 1983: 62 – 6, figs. 8 – 9.
302 Huff 2008: 45.
303 Huff 1974: 157 – 8.
304 Huff 1974: 160.

بنابر گزارش مورخ قرن نهم میلادی، اصطخری، دشت فیروزآباد تا آن زمان یک باتلاق یا دریاچه بود که اردشیر قبل از اینکه بتواند شهر جدیدش را بسازد مجبور به خشک کردن آن بود.[۳۰۵] مسئلهٔ آب همچنین در متن کارنامهٔ اردشیر بابکان و فارسنامهٔ ابن بلخی نیز مورد توجه قرار گرفته است.[۳۰۶]



فیروزآباد

کاخ اردشیر نزدیک به شهر ساخته شده بود و تاکنون چندین بار مورد بررسی قرار گرفته است.[۳۰۷] در دههٔ ۱۹۷۰، هوف برای آخرین بار مطالعهٔ این بنا را انجام داد. کاخ، منطقه‌ای با ابعاد ۱۰۳ × ۵۴ متر را پوشش می‌دهد و به دو بخش اصلی تقسیم می‌شود: یک سالن پذیرایی و یک بخش مسکونی. ورودی به شکل یک ایوان بزرگ است که به سه سالن بزرگ و گنبدی که در کنار یکدیگر قرار دارد، دسترسی پیدا می‌کند. پس از سالن‌های پذیرش، بخش مسکونی در اطراف حیاط داخلی قرار دارد. دیوارها نیز همه با

---

[305] Le Strange 1905: 255; Mostafavi 1978: 66.
[306] Huff 1974: 161; *Fars nameh*: 137 – 8.
[307] Flandin and Coste 1843 – 54 /I: Pls. 39 – 43; Herzfeld 1936: 96; Reuther 1964: 534 – 5; Godard 1965: 191 – 3.

تزئینات گچی پوشانده شده بودند.[۳۰۸] این مجموعهٔ مجلل نخستین نمونهٔ اجرای گنبد بر روی یک پلان مربع شکل به‌شمار می‌رود. این ساختمان نیز استفاده گسترده از ایوان‌ها را نشان می‌دهد که ویژگی شاخص معماری ساسانی است.[۳۰۹] نمونه‌ای از این نوع طاق‌ها به‌ویژه در ساختمان سروستان منعکس شده است. تاریخ‌گذاری این "کاخ ساسانی" مشکل‌زا است. طرح آن با کاخ مطابقت ندارد، و فرم‌های معماری و دکوراسیون پیشرفتهٔ آن، یک تاریخ پسا-ساسانی را نشان می‌دهد.[۳۱۰]

www.tabarestan.info تبرستان

در سال ۲۰۰۵ میلادی سازمان میراث فرهنگی ایران دست به کاوش‌هایی محدود در منطقهٔ فیروزآباد با هدف بررسی منطقه در محدودهٔ دایره‌شکل شهر زد. سه ناحیه برای کارهای میدانی انتخاب شد: برج مرکزی شهر، تخت‌نشین (چهارطاقی) و کاخ. تحقیقات در پای برج مرکزی شهر، ردپای وجود یک راه پله را که به سطح بالایی برج منتهی می‌شده است، آشکار ساخت. برجسته‌ترین کشف، مجموعه‌ای از نقاشی‌های دیواری و زمینی بود که طرح‌هایی سلطنتی را نشان می‌دادند. این نقاشی‌ها نشان‌دهندهٔ تصویر نیم‌تنهٔ دو زن جوان، یک مرد جوان و یک پسر بچه بود. سبک این نقاشی‌ها نشان‌دهندهٔ نفوذ هنر پارتی است که هنوز در سال‌های اولیهٔ شاهنشاهی ساسانی مورد استفاده بوده است. پیشنهاد شده است که این نقاشی‌ها تصاویر شاهزادهٔ ساسانی یا خواجگان دربار باشند.

پس از سرنگونی پارت‌ها، اردشیر پایتخت خود را به تیسفون، کنار رودخانهٔ دجله در مرکز عراق منتقل کرد، جایی‌که پارت‌ها و سلوکیان پیشتر آن را به‌عنوان پایتخت برگزیده بودند. اطلاعات اندکی از تیسفون عهد اشکانی و اوایل دورهٔ ساسانی در دست است. این شهر سلطنتی در منابع دورهٔ اسلامی با نام "المدائن" خوانده شده است.

---

308 Godard 1965: 190 – 1.
309 Godard 1965: 191; Huff 1993: 49.
310 Bier 1986: 28 – 50.

کهن‌ترین بخش شهر که دیوارکشی شده، در ساحل شرقی رود دجله قرار داشته است و منابع عربی آن را المدنیه العتیق می‌خواندند. اقامتگاه سلطنتی یا قصر سفید در این منطقه قرار داشته است.[۳۱۱] در سوی جنوبی تیسفون منطقه‌ای گسترده و غیردیوارکشی‌شده موسوم به "اسپنبار" بود، جایی‌که ایوان بزرگ، حمام، خزانه‌داری، زمین بازی، و اصطبل قرار گرفته بود.[۳۱۲] کاوش در کوخه در ساحل غربی دجله نشان داد که بقایای پایتخت جدید اردشیر به نام وه اردشیر ۷۰۰ هکتار وسعت داشته است.[۳۱۳] در طول دورهٔ ساسانی، تیسفون به یک کلانشهر بزرگ تبدیل شد که شامل مجموعه‌ای از شهرستان‌ها و حومه در امتداد هر دو ساحل دجله بوده است، از این رو به نام مدائن (شهرستان‌ها) شهره شد. در سال ۱۶۱۶ میلادی مسافر ایتالیایی پیترو دلاواله به‌درستی این خرابه‌ها را با تیسفون یکی دانست و بقایای قابل مشاهدهٔ آن را با جزئیات دقیق اندازه گیری کرد.[۳۱۴] کاوش‌های تیم‌های آلمانی و ایتالیایی بخشی از استحکامات، محلات صنعتگران و مناطق مسکونی را آشکار ساخت. در اواسط قرن پنجم، مسیر دجله تغییر کرد و وه-اردشیر را به دو بخش تقسیم کرد.[۳۱۵] به‌دلیل سیل‌های مکرر که زندگی شهر را مختل کرده بود، شهری تازه در سمت شرقی رودخانه و در جنوب تیسفون پارتی ساخته شد که در آن، کاخ سلطنتی معروف ساسانی با تالار بزرگ آن ــ که امروزه با نام طاق کسری شناخته می‌شود ــ قرار دارد. مارسل دیولافوا، مورخ هنر فرانسوی، اولین عکس‌ها را از این بنای تاریخی در سال ۱۸۸۳ به ثبت رساند. در این عکس‌ها دو طاق جانبی را در کنار طاق بزرگ نشان می‌دهد

www.tabarestan.info تبرستان

---

311 Kroger 1993: 447; Morony 2009.
312 Fiey 1967: 28.
313 Gullini 1966: 26; Negro Ponzi 2005:150 – 2, 157 – 8.
314 Invernizzi 2005: 196 – 7.
315 Gullini 1966: 36; Negro Ponzi 2005: 151 – 2.

(امروزه تنها ایوان مرکزی باقی مانده است). بنای تاریخی شامل یک ایوان بزرگ با ۴۳/۵ متر عمق و ۲۵/۵ متر عرض است، و نمای آن با پنجره‌های کور تزئین شده است. کف و دیوارهای کاخ با سنگ مرمر، موزاییک و مجسمه‌های گچی تزئین شده بود. عموماً چنین حدس زده‌اند که این مجموعه توسط خسرو انوشیروان ساخته شده است، و آن را با موزائیک‌هایی با طرح تصرف انطاکیه تزئین نموده بود. همچنین ممکن است که صنعتگران بیزانسی که توسط امپراتور یوستینوس به ایران فرستاده شده بودند در ساخت آن دست داشته باشند.[۳۱۶] مورخان و جغرافی‌دانان قرون وسطی این بنای یادبود را زیباترین بنایی که از آجر و گچ ساخته شده است توصیف کرده‌اند. در قرن دهم میلادی، طبری جزئیات مربوط به تالار تخت و گنجینه‌های شگفت انگیز آن ـ که اعراب در زمان فتح اسلام به‌دست آوردند ـ مخصوصاً "فرش بهارستان" با گلدوزی طلایی را ذکر کرده است.[۳۱۷]

www.tabarestan.info تبرستان



تیسفون

[316] Keall 1986: 157.
[317] Invernizzi 2005: 14 – 15.

تیسفون ساسانی توسط یک دیوار عظیم محافظت می‌شد، که ضخامت آن ۱۰ متر بوده است و خرابه‌های آن، به نام السور، از دشت تا ارتفاعات ادامه می‌یافته است.[۳۱۸] کاوش‌های هیأت ایتالیایی در این محل نیز مناطق مسکونی و تجاری شهر را نشان داد.[۳۱۹] کشف سربارهٔ آهن و شیشه و تعدادی از قالب‌های گچ، نشان‌دهنده حضور کارگاه‌های صنعتی در داخل شهر است. براساس یک منبع قرن هفتم، که برای دربار امپراتوری چین تهیه شده، جمعیت تیسفون ساسانی بیش از ۱۰۰ هزار خانوار بوده است.[۳۲۰] این شهر توسط اعراب در سال ۶۳۹ تصرف شد و به‌تدریج اهمیت خود را در برابر بغداد ــ پایتختِ تازه‌تأسیس‌شده ــ از دست داد.

www.tabarestan.info تبرستان

طرح شهری دایره‌ای که در فیروزآباد دیده می‌شد بعدها جای خود را به طرح‌های هندسی یا طرح‌های هیپودمی داد. شاپور یکم، که پیروزی‌های خود علیهٔ رومیان را در نقش رستم شرح داده است، در نظر داشت تا پایتختی تازه در جنوب غربی فارس برپا کند. بی‌شاپور یا وه-شاپور یکی دیگر از بنیادهای ازصفربناشده در نواحی غربی فارس است. شهر، همان‌طور که در کتیبه‌های شاپور توضیح داده شده است، توسط مهندسان روم که پس از شکست والریانوس در سال ۲۶۰ اسیر شدند،[۳۲۱] ساخته شد. در واقع، بعضی از بقایای معماری در بیشاپور نشان‌دهندهٔ تأثیر این زندانیان رومی است، به‌ویژه تزئینات موزاییک‌های رومی که قبل و بعد از جنگ جهانی دوم توسط رومان گیرشمن حفاری شده‌اند. دیگر اجزای معماری که توسط فرانسوی‌ها کشف شده‌اند، شامل یک معبد آتش و یک کاخ بزرگ است که دیوارهای آن احتمالاً با موزاییک و گچ تزئین شده بودند. نیم کیلومتر به سوی جنوب معبد، ساختمان دیگری است که در آن دو ستون برپا است. کتیبهٔ یکی از ستون‌ها نام شاپور را ذکر کرده است و تاریخ ساخت بنا را به ۲۶۶ می‌رساند.[۳۲۲] این

---

318 Reuther 1929: 451.
319 Invernizzi and Venco Ricciardi 1999: 42.
320 Simpson 2000: 61.
321 Ghirshman 1971: 11; Daryaee 2009: 7.
322 Ghirshman 1962: 151.

شهر به‌وسیلهٔ یک قلعه به نام قلعه دختر (هم اسم با قعلهٔ واقع در نزدیکی فیروزآباد) در سمت شرقی به‌خوبی محافظت می‌شده است. لبهٔ شمالی شهر توسط رودخانهٔ شاپور محافظت می‌شد، درحالی‌که یک دیوار ضخیم از طرف جنوب و غرب شهر را محاصره کرده بود. یک تیم ایرانی به‌سرپرستی علی‌اکبر سرفراز بخش‌هایی از دیوار شمالی شهر را حفاری کرد. [۳۲۳] در این بخش رودخانه، مرزی نامنظم برای شهر به‌وجود آورده است درغیراین‌صورت پلان شهر کاملاً مستطیل بود. دیوار شمالی توسط یک سری از برج‌های گرد با فواصل کمتر از ۱ متر، (تکنیکی که ممکن است از یک مدل باستانی شناخته شده در امپراتوری روم الهام گرفته شده باشد) مشخص شده است، اما اینکه آیا این مدل، نشان‌دهندهٔ کار زندانیان رومی است یا خیر، ناشناخته است. کاوش‌های اخیر قصر حاکم نشان داده است که این بنا در اواخر قرن هفتم میلادی ساخته شده است و وجود یک حمام متعلق به دورهٔ اولیه اسلام نشان دهندهٔ آن است که این شهر پس از سقوط ساسانیان همچنان برپا بوده است. [۳۲۴]

www.tabarestan.info تبرستان



بیشاپور

[323] Sarfaraz 1970.
[324] Mehryar 2000: 58 – 60, 70 – 81.


www.tabarestan.info تبرستان

بیشاپور

۴-استقرارگاه‌های مناطق جلگه‌ای:
شوشتر، جندی‌شاپور، ایوان کرخه، شوش و بین‌النهرین

اقتصاد دولت ساسانی به‌شدت وابسته به کشاورزی بود و به‌این‌دلیل آنان سیستم‌های آبیاری را در ایران و بین‌النهرین گسترش داده بودند. سازه‌های آبی به‌خصوص پل‌ها و سدهای این دوره، امروزه همچنان در مناطق خوزستان و فارس قابل‌مشاهده است. وجود پل‌ها برای عبور از رودخانه‌های بزرگ (ازجمله کارون، کرخه و دز) در سرزمین خوزستان لازم و ضروری بود و در همین سرزمین است که بیشترین کانال‌ها، تونل‌ها و آسیاب‌های آبی وجود داشته است. نقطهٔ مرکزی ساخت این سازه‌های آبی در شوشتر بوده است، یعنی جایی‌که چندین سازهٔ آبی در دورهٔ ساسانی ساخته شده بود مانند بندِ شادروان که حتی تا امروز مورد استفاده است. یکی دیگر از اقدامات مربوط به بهبود و بهره‌برداری از جریان‌های آبی، ساخت جاده در این منطقه بوده است.

به‌جز آن‌دسته از اسیران رومی که در ساخت و سازهای شهر بیشاپور به‌کار گرفته شدند، شاپور اول از تعدادی دیگر از این اسیران برای احداث سازه‌های آبی ازجمله سدها و بندهایی در جندی‌شاپور، شوشتر و دزفول استفاده کرد. تاریخ‌نویسان و جغرافی‌دانان دورهٔ اسلامی در کتب خود (عربی و فارسی) به چندین نمونه از این ساخت و سازها اشاره کرده‌اند.[۳۲۵] بااین‌وجود هیچ‌کدام از این سازه‌ها تاکنون به‌شکلی کامل مورد بررسی قرار نگرفته‌اند. تنها کارهای انجام‌شده بر روی این آثار دورهٔ ساسانی، محدود به بررسی‌های پیشگامانهٔ خِرت فن روخن[۳۲۶] مهندس هلندی هیأت باستان‌شناسی فرانسویِ شوش است که در اوایل دههٔ ۱۹۰۰ میلادی سازه‌های آبی دشت شوشان را مورد بررسی قرار داد. در سال ۲۰۰۹ میلادی سازمان یونسکو سازه‌های آبی دورهٔ ساسانی محوطهٔ شوشتر را (شامل فهرست کاملی از پل‌ها، آسیاب‌ها، سدها و کانال‌ها) نامزد ثبت در فهرست میراث جهانی کرد.

www.tabarestan.info تبرستان

محوطهٔ شوشتر در حد شمالی جزیره‌ای که رودخانهٔ کارون (در سوی غربی) و کانال آبِ گرگر (در سوی شرقی) به‌وجود می‌آورده، قرار داشته است.[۳۲۷] موقعیت جغرافیایی این محوطه مزایای اقتصادی و استراتژیک فراوانی را برای آن فراهم می‌آورده است. این شهر برای مدتی طولانی به‌سبب وجود سازه‌های آبی مورد توجه بوده است. کانال آبِ گرگر (در منابع دورهٔ اسلامی با نام مشرقان) از سمت چپ رودخانهٔ کارون در جریان بوده و پیش از ملحق شدن به جریان اصلی رودخانهٔ کارون در بندِ قیر، حد شرقی محوطهٔ شوشتر را شکل می‌داده است. سد بزرگی به نام "بند قیصر" یا "بند والرین" که با نام دیگر "بند میزان" نیز شناخته می‌شود بر روی مسیر اصلی رودخانه که در این محدوده شطیط نامیده می‌شود احداث شده بود. این بند در سوی شرقی شهر قرار

---

[325] Le Strange 1905: 235 – 6.
[326] Graadt van Roggen.
[327] Curzon 1882: 371 – 87.

داشت و طول آن حدود ۳۵۰ متر بود. بر روی این بند پلی قرار داشت که شهر را به جانب غربی رودخانه متصل می‌کرده است. این پل امروزه همچنان قابل مشاهده است هرچند که بخش عمده‌ای از میانهٔ آن از بین رفته است. کانال میان آب به‌شکل تونلی در دل سنگ در جانب غربی شهر قرار گرفته است. این کانال با برگرداندن آب به‌سوی جنوب، اراضی پایین دست شهر را آبیاری می‌کرده است. در شوشتر بخشی از بستر رودخانه به‌فرمان شاپور اول به‌صورت سنگچین درآمد که شادروان خوانده می‌شود.[۳۲۸] علاوه‌بر نقش این سازه در کنترل آبیاری و زهکشی، سد پل شادروان، در جادهٔ شوشتر، به‌عنوان دروازه‌ای به شهرهای دیگر مانند دزفول عمل می‌کرده است. ظاهراً درابتدا به‌منظور ساخت سد، آب رودخانه تخلیه و به کانال انحرافی منتقل شده بود و پس از آن مراحل ساخت این سازه تکمیل شد.[۳۲۹]

www.tabarestan.info تبرستان



بند میزان

[328] Curzon 1882: 374; Kramers and Bosworth 1996: 512.
[329] Roggen 1905: 183 – 4.

جندی‌شاپور محوطه‌ای است که بقایای آن در ۱۴ کیلومتری جنوب شرقی شهر دزفول قابل مشاهده است. این محوطه و محوطهٔ ایوان کرخه نقشه‌ای مشابه داشتند. امروزه این سایت شامل مجموعه‌ای از پشته‌های بزرگ در محدوده‌ای چهارضلعی با مساحت ۳۴۰۰ × ۱۵۰۰ متر است. گریشمن در دههٔ ۱۹۳۰ میلادی بقایای این شهر را بررسی و اشاره کرد که احتمالاً این شهر به‌شکل یک اردوگاه رومی ساخته شده است؛ یک شهر مستطیل شکل دیوارکشی شده که اضلاع بزرگ‌تر آن به‌طول دو کیلومتر در سمت شمالی و جنوبی آن قرار داشته و اضلاع کوتاه‌تر شرقی و غربی یک کیلومتر طول داشته‌اند و خیابان‌های آن به شکل متقاطع طراحی شده بودند، درست همان‌گونه که حمزه اصفهانی توصیف کرده است.[۳۳۰] در سال ۱۹۶۳ میلادی رابرت مک‌آدامز و دونالد هانسن از سوی موسسهٔ شرق شناسی دانشگاه شیکاگو با ایجاد گمانه‌هایی در بقایای این محوطه، نقشهٔ مستطیل‌شکل شهر و الگوی خیابان‌های متقاطع آن را تشخیص دادند.[۳۳۱] در هیچ‌کدام از گمانه‌ها بقایای قابل تشخیص ساسانی به‌جز یافته‌های سفالین به‌دست نیامد.[۳۳۲]

www.tabarestan.info تبرستان



جندی‌شاپور

[330] Ghirshman 1971: 138; Shahbazi 2002.
[331] Adams and Hansen 1968: 55 – 62.
[332] Adams and Hansen 1968: 55.

شهر عظیم ایوان کرخه در شمال غربی شوش به فرمان شاپور اول بنا نهاده شد. به‌سبب ابعاد بزرگ مستطیل‌شکل محوطه (۱× ۴ کیلومتر) و همچنین بقایای چشمگیر یک ایوان بزرگ، این محوطه موردتوجه گروه باستان‌شناسان فرانسوی مستقر در شوش قرار گرفت. دیولافوا نخستین‌بار در سال ۱۸۸۴ میلادی تصاویری از بقایای ایوان بزرگ تهیه کرد.[۳۳۳] در سال ۱۹۵۰ میلادی گیرشمن ترانشه‌هایی در این محوطه ایجاد کرد و گزارش مختصری از کار خود را منتشر کرد.[۳۳۴] حفاری‌های انجام شده در بخش جنوب شرقی منطقهٔ مسکونی شهر منجر به پدیدار شدن دو سالن بزرگ با ابعاد ۳۰ متر طول و ۶ متر ارتفاع شد. ترانشه‌های دیگر در نزدیکی دیوارهای شهر، برج های نیم‌دایره‌ای شکلی را آشکار ساخت که یک دیوار عظیم به ضخامت ۸ متر را تقویت می‌کردند. ترانشهٔ دیگر در تپهٔ مرکزی سه عدد ایوان از جنس آخر پخته شده را آشکار ساخت که دیوارهای هرکدام ۱۲ متر ارتفاع و ۸ متر طول داشتند. این دیوارها احتمالاً با نقاشی‌های رنگی برروی گچ تزیین شده بودند.[۳۳۵] تصاویر این یافته‌ها هیچ‌گاه منتشر نشدند. بررسی‌های آدامز در دههٔ ۱۹۶۰ میلادی در این منطقه ثابت کرد که حیات هر دو شهر جندی‌شاپور و ایوان کرخه به‌شدت وابسته به نظام‌های مدیریت آب بوده است. به‌علاوه تعدادی آب‌انبار سنگی به‌طور مشخص برای شهر جندی‌شاپور حفر شده بود که راه‌حلی جایگزین برای تأمین آب شهر به‌شمار می‌رفته است. بنابر نظر آدامز این آب انبارها به‌منظور نیاز بیشتر به آب در فصول گرما طراحی شده بودند.[۳۳۶] آدامز همچنین براساس تصاویر هوایی نقشه‌ای از پلان شهر جندی‌شاپور تهیه کرده است.[۳۳۷] این نقشه ازاین‌جهت دارای اهمیت است که این محوطه در جریان جنگ‌های ایران و عراق در

www.tabarestan.info تبرستان

---

[333] Dieulafoy 1884 – 9 /V: Pls. 7 – 9.
[334] Ghirshman 1951: 296 – 7.
[335] Ghirshman 1951: 294; Gyselen and Gasche 1994.
[336] Adams 1962: 118.
[337] Adams 1962: Fig. 7.

دهۀ ۱۹۸۰ میلادی به‌شدت آسیب دید. ونکه با بررسی این دو محوطه و مناطق اطراف آنها در دهۀ ۱۹۷۰ میلادی خاطرنشان کرده است که درحدود سال ۵۲۰ میلادی و با بازسازی شهر ایوان کرخه به‌دست قباد اول سرانۀ جمعیت این منطقه به‌شکل قابل‌توجه‌ای افزایش یافته بود.[۳۳۸]

گیرشمن همچنین بقایای ساسانی محوطۀ شوش را در ترانشۀ عظیم A در شهرِ شاهی مورد مطالعه قرار داده است.[۳۳۹] بقایای ساسانی در سه لایه یافت شده است؛ نخست فاز V که شامل لایه‌های تخریب شدۀ مربوط به درگیری‌های پارتیان و ساسانی در اوایل قرن سوم است. فاز IV که به سال ۳۴۱ میلادی یعنی همزمان با تصرف و تخریب شهر به‌دست شاپور دوم تاریخ‌گذاری شده است. این فاز دربرگیرندۀ یک لایۀ مهم تخریب‌شده به‌همراه تعدادی از گورها، گورخمره‌هایی برای نوزادان و همچنین تعدادی صلیب برنزی بوده است که تأیید کنندۀ حضور مسیحیان نسطوری در شهر است. برای حفاران، این لایه آشکارا بیانگر کشتار و تخریب شهر به‌فرمان شاپور دوم (که در منابع مکتوب به آن اشاره شده) بود. فاز III متعلق به سده‌های پنجم و ششم میلادی است که تعدادی اثر مهر با ذکر نام شهر و استان از آن به‌دست آمده است. سکه‌های به‌دست آمده از محوطۀ شوش بسیار کمیاب هستند. بیشتر آنها از درون یک دفینه به‌دست آمده‌اند که متأسفانه اکثر آنها (۹۶ درصد) متعلق به دورۀ سلطنت خسرو دوم هستند.

حفاری‌های باستان‌شناختی در شهرشاهی شوش و در ترانشۀ دوم، دوره‌ای از هزارۀ دوم پیش از میلاد تا اواخر سلطنت پارتیان را آشکار ساخت که پس از آن با استقرار در دورۀ اسلامی ادامه یافته است.[۳۴۰] منابع مکتوب تاریخی نیر به افول شهر

www.tabarestan.info تبرستان

---

[338] Wenke 1975 – 6: 137 – 8.
[339] Boucharlat 1987: 359 – 60; 1993: 44 – 5; Vallat 2002: 516 – 17.
[340] Boucharlat 1987: 359.

شوش در سده‌های سوم و چهارم میلادی و احیای دوبارهٔ آن در اواخر دورهٔ ساسانیان اشاره کرده‌اند. همانطور که بوشارلا اشاره کرده است با پایه‌گذاری شهرهای جدیدی مانند جندی‌شاپور و ایوان کرخه، شوش به حاشیه رانده شد. همچنین افول شهر شوش با اقداماتی همچون کشتار مردمان شهر توسط شاپور دوم سرعت بیشتری به خود گرفت.[۳۴۱] استفاده از مناطق مجاور برای تقویت تولید محصولات کشاورزی در اواخر دورهٔ ساسانی نیز قابل توجه بود، به‌عنوان‌مثال می‌توان به شواهدی از رونق کشاورزی در دشت ده لران در شمال شوش اشاره کرد.[۳۴۲]

www.tabarestan.info تبرستان

لایه‌های ساسانی در چندین محوطهٔ بین‌النهرین همچون اوروک، بابل و از همه مهم‌تر محوطهٔ باستانی کیش گزارش شده است. در این محوطه پنج ساختمان خصوصی حفاری شده است که سه عدد از آنها به‌خوبی حفظ شده‌اند و دارای تزئینات گچی فراوانی از جمله یک نیم‌تنه از پیروز شاهنشاه ساسانی بوده‌اند. این ساختمان‌ها دارای طرح‌های بسیار متمایزی ازجمله سالن‌های ستون‌دار، ایوان‌ها و اتاق‌های اطراف حیاط مرکزی و حوض بودند. این ساختمان‌ها از سوی حفاران به قرن پنجم یا ششم بعد از میلاد نسبت داده شده‌اند.[۳۴۳]

۵- آتشکده‌ها و اماکن مقدس:
تخت سلیمان، بندیان، کوه خواجه و مل‌حیرم

بیشترین سازه‌های مذهبی و آیینی به‌جای‌مانده از دورهٔ ساسانی عبارت‌اند از آتشکده‌ها ـ که تعداد زیادی از آنها همچنان در داخل ایران قابل مشاهده است ـ آتشدان‌ها، دخمه‌ها و استودان‌ها. بیشتر این سازه‌ها را چارطاقی‌ها تشکیل می‌دهند. تعداد زیادی از این

---

341 Boucharlat 1987: 363.
342 Neely 1974.
343 Watelin 1964; Moorey 1978: 122 – 4, 141 – 2.

چارطاقی‌ها در استان فارس برجای مانده‌اند و اغلب این سازه‌ها توسط محققان مورد بررسی قرار گرفته‌اند.[۳۴۴]

برجسته‌ترین این آتشکده‌ها مجموعهٔ دینی محوطهٔ تخت سلیمان در آذربایجان است که به‌عنوان میراث فرهنگی جهانی در یونسکو ثبت شده است. این مجموعهٔ بی‌نظیر در ۳۰ کیلومتری شمال‌شرق تکاب و در ارتفاع ۲۲۰۰ متری از سطح دریا و روی یک تپهٔ طبیعی به‌ارتفاع ۶۰ متر از سطح زمین قرار گرفته است. تپه توسط رسوب آب غنی از کلسیم ساخته شده است که سرریز یک دریاچهٔ آب گرم در نزدیکی این محوطه است. منابع ادبی و همچنین یافته‌های باستان‌شناسی نشان می‌دهد که این محوطه بقایای آتشکدهٔ معروف آذرگشنسب، یکی از سه آتشکدهٔ بزرگ در زمان ساسانیان بوده است.[۳۴۵] جغرافی‌دانان و سیاحان سده‌های میانی همچون ابودلف که این محوطه را به‌خوبی توصیف کرده است، آن را با نام شیز می‌شناختند.[۳۴۶] سر رابرت کرپرتر، نخستین توصیف جدید از این محوطه را در جریان بازدید خود از منطقه در سال ۱۸۱۸ میلادی ارائه کرده است.[۳۴۷] سپس هنری راولینسون در جریان سفر خود از تبریز به تخت سلیمان، این محوطه را با جزئیات توصیف کرده است اما آن را به‌اشتباه با هگمتانه پایتخت مادها یکی دانسته است.[۳۴۸] در اوایل قرن بیستم میلادی ویلیامز جکسون با جمع‌آوری توصیفات تمام منابع سده‌های میانه به شرح این محوطه پرداخت.[۳۴۹] در سال ۱۹۳۷ آرتور پوپ به همراه اعضای "انستیتو آمریکایی هنر و باستان شناسی ایران"،[۳۵۰] به‌شکلی محدود در محوطهٔ

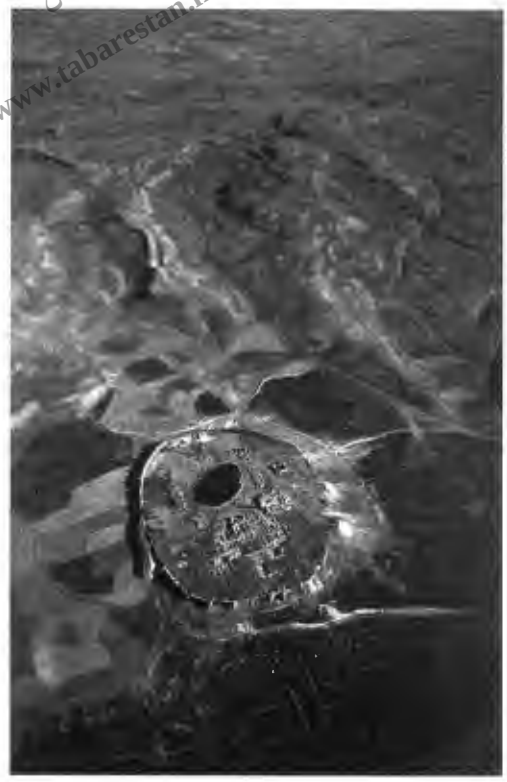
www.tabarestan.info تبرستان

---

[344] Godard 1938; Vanden Berghe 1961, 1965, 1984; Schippmann 1971; Huff 1998; Boucharlat 1985a, 1999.
[345] Naumann 1965: 25; 1977: 70 – 1, Fig. 47; Huff 1978b: 778.
[346] Naumann 1965: 23; Huff 2004: 462.
[347] Ker Porter 1822: 556 – 62.
[348] Rawlinson 1840: 47 – 54.
[349] Williams Jackson 1906: 124 – 43.
[350] American Institute for Iranian Art and Archaeology.

تخت سلیمان به‌بررسی پرداخت. گزارش‌های آنان پایه و اساسی شد برای فرضیهٔ خیال‌انگیز اما مردودشدهٔ مینورسکی که برطبق آن، او تخت سلیمان را همان شهر پارتی پاراسپا ـ که در سال ۳۶ پیش از میلادی توسط رومیان تسخیر شد ـ فرض کرد.[۳۵۱] میان سال‌های ۱۹۵۹ تا ۱۹۷۸ انستیتو باستان‌شناسی آلمان در تهران طی چندین فصل اقدام به حفاری در این محوطه کرد که منجربه شناسایی این محوطه با نام گنزک ساسانی و آتشکدهٔ آذرگشنسب شد.

تبرستان www.tabarestan.info



تخت سلیمان

[351] Minorsky 1944.

تخت سلیمان در محوطه‌ای بیضی‌شکل با طول قطرهایی به‌اندازهٔ ۳۵۰ × ۵۵۰ متر و ارتفاع ۶۰ متری از سطح زمین واقع شده است. در کنار آن، دریاچه‌ای با عمق ۱۲۰ متر قرار دارد که آب آن توسط کانال‌ها و جوی‌های کوچک به زمین‌های پایین‌دستی منتقل می‌شود. دمای آب این دریاچهٔ عمیق و رازآلود ۲۱ درجه سانتی‌گراد است. این دریاچه نقطهٔ کانونی این محوطه است و وجود آن بی‌تردید دلیل ساخت این مجموعه در این محل بوده است.[۳۵۲] خود دریاچه بخشی جدایی‌ناپذیر از مجموعه بوده که توسط حصاری احاطه شده بود. در قسمت شمالی محوطه، مجموعهٔ مقدس ساسانی و اجزای آن قرار داشته است. این محوطه توسط یک دیوار سنگی ۱۳ متری با ۳۸ برج و دو ورودی (شمال و جنوب) محاصره شده بود. این دیوار ظاهراً نمادین است، زیرا هیچ دروازه‌ای در آن کشف نشده است. ساختمان‌های اصلی در سوی شمالی دریاچه قرار داشتند که با آجر پخته ساخته شده بودند و آتشدان زرتشتی در مرکز پلان مربع شکل قرار داشته است. در شرق معبد، یک سالن مربع دیگری برای "آتش ابدی" اختصاص داده شده است. اقامتگاه‌های سلطنتی در غرب معابد قرار دارند. در شمال غربی این منطقهٔ محصور، بقایای ایوان غربی دیده می‌شود. در مقابل ورودی جنوبی معبد (ایوان جنوبی مجموعهٔ معابد) یک تختگاه سنگی با پلکانی از سنگ یکپارچه در سمت شرقی آن قرار دارد. قطعات سنگی این اثر به شکلی ماهرانه تراشیده شده‌اند به‌طوری‌که در هیچ‌کدام از دیگر سازه‌ها یافت نمی‌شود و این احتمال را مطرح می‌کند که این تختگاه مخصوص پادشاه ساسانی و به‌احتمال فراوان تخت خسرو دوم موسوم به طاقدیس بوده باشد.[۳۵۳]

www.tabarestan.info تبرستان

---

[352] Naumann 1965: 24; Huff 2004: 462.
[353] Naumann 1977: 42 – 3, Figs. 20 – 21; Huff 1978b: 786.

محوطهٔ تخت سلیمان در سال ۶۲۷ میلادی توسط نیروهای بیزانسی ویران شد. این محوطه در سال ۱۲۵۶ م هنگامی‌که حاکم مغول آباقاخان آن را به‌عنوان اقامتگاه تابستانی خود برگزید، بازسازی شد. در دههٔ گذشته، کاوش‌های محدودی توسط سازمان میراث فرهنگی ایران انجام شده است، اما گزارش های مهم هنوز منتشر نشده است. از گزارش‌ها چنین برمی‌آید که ده‌ها مهر و اثر مهر در نزدیکی دروازهٔ شمالی یافت شده است.[۳۵۴] در حدود ۸ کیلومتری شمال شرق تخت سلیمان، در بالای کوه بلقیس، بقایای قلعهٔ شناخته‌شده‌ای به نام تخت بلقیس دیده می‌شود. اندازهٔ آن ۵۰ ×۶۰ متر است و توسط تیم حفاری آلمانی مستقر در تخت سلیمان مورد بررسی قرار گرفته است. ممکن است این قلعه پاسگاهی برای حفاظت از معبد اصلی بوده باشد.

www.tabarestan.info تبرستان

احتمالاً شگفت‌انگیزترین کشف در میان بناهای ساسانی، محوطهٔ بندیان در دو کیلومتری شمال شرقی درگز در شمال خراسان است. فعالیت‌های کشاورزی سبب کشف و شناسایی بقایای باستان‌شناسی در این منطقه شد. کاووش‌های آن میان سال‌های ۱۹۹۴ تا ۱۹۹۹ از سوی سازمان میراث فرهنگی ایران و به‌سرپرستی مهدی رهبر انجام گرفت که منجر به کشف بقایای معماری بسیار مهمی با تزئینات عالی گچ بری در ساختمال اصلی شد.[۳۵۵]

تمایل ساسانیان برای محافظت از مرزهای شمال شرقی شاهنشاهی خود در برابر تهاجم اقوام صحراگرد، وجود ساختمان‌های بزرگ و دفاعی در این منطقه را توجیه می‌کند. منابع مکتوب تاریخی به وجود چنین حملاتی از سوی اقوام شرقی اشاره کرده‌اند، همانطور که در بقایای باستان‌شناسی بندیان نیز نشان داده شده است. حفاری‌های باستان‌شناختی در این محوطه سه فاز متعلق به دورهٔ ساسانی را آشکار ساخت، که دومین

---

354 Moradi 2003.
355 Rahbar 1997, 1998, 1999.

فاز مهم‌ترین آنها است. در اینجا ساختمانی به ابعاد ۲۰×۲۱ متر حفاری شده که شامل یک سالن بزرگ، یک آتشکده و یک آتشدان، و یک استودان است. مصالح اصلی در ساخت‌وساز این بنا خاک کوبیده (*pisé*) است. آجر نیز برای تقویت برخی از سازه‌ها و پایه‌ها استفاده شده است. دکوراسیون گچ بر روی دیوارهای داخلی سالن ستون‌دار به‌طرز قابل‌توجهی دارای طرح‌ها و نقوش متفاوتی است. ۳۳ متر پانل‌های گچ‌بری شده بیشتر فضای سالن را تزئین کرده است. قسمت بالای پانل‌ها حفظ نشده‌اند، اما ممکن است بتوانیم صحنه‌هایی را که در بندیان نشان داده شده است، از طریق مقایسه با دیوارهای تزئینی که در شمال پنجکنت در ترکمنستان واقع شده‌اند، بازسازی کنیم.[۳۵۶] در پانل شمال شرقی یک فرد ایستاده در کنار مجمر تصویر شده است که در بالای آن کتیبه‌ای به زبان پهلوی وجود دارد. بر اساس متن کتیبه این شخص وه‌مهر-شاپور نام داشته و احتمالاً دارای منصب و عنوانی مهم بوده است. در دیوار مرکزی دکور گچی یک آتشدان بر روی یک پایه دیده می‌شود؛ در هر طرف آتشدان، فردی ایستاده که یک مجمر و برسمی را در دست دارد، یک کتیبهٔ دیگر در اینجا یافت شده است. دیوار جنوب غربی مردی اسب سوار را با گردنبند مروارید نشان می‌دهد. سومین کتیبه بر روی بدن این اسب دیده می‌شود. همچنین یک صحنهٔ تنفیذ در دیوار شمالی سالن ستون‌دار وجود دارد که نشان دهندهٔ حضور چهار فرد است. در سمت راست این تصویر، نقش مردی ایستاده، دیده می‌شود که احتمالاً معرف شخص پادشاه است.

طرحی مشابه با مجموعهٔ بندیان، قبلاً در خانه‌ای در حاجی‌آباد در نزدیکی داراب در فارس دیده شده بود. کاوش‌های مسعود آذرنوش در سال ۱۹۷۸ در این محوطه منجر به کشف یافته‌هایی بسیار ارزشمند شد. آذرنوش وجود مجسمه‌هایی از زنان در طاقچه‌های این خانه را در ارتباط با پرستش ایزد آناهیتا تفسیر کرده است. کشف

www.tabarestan.info تبرستان

[356] Rahbar 1999: 64.

نیم‌تنه‌هایی از شاپور دوم و همچنین بهرام کوشانشاه کاوشگر را بر آن داشت تا تاریخ احداث این بنا را سال ۳۵۹ م فرض نماید. این خانه شامل یک فضای مسکونی و یک فضای دینی بوده است. براساس گزارش آذرنوش قرار بوده است فضای دینی این خانه با تزئینات گچی پوشیده شود، پروژه‌ای که هیچ‌گاه تکمیل نشده بود. محوطه‌های دیگری همچون چال طرخان در نزدیکی ری و تپه حصار در نزدیکی دامغان با تزئینات غنی گچ‌بری شناسایی شده است.

تبرستان www.tabarestan.info

به‌تازگی مجموعه‌ای مشابه با بندیان در محوطهٔ مل‌حیرم در نزدیکی سرخس ترکمنستان کشف شده است. کاوش‌های این محوطه توسط هیأت لهستانی در سال ۱۹۹۷ منجر به کشف مجوعه‌ای از سازه‌ها و یک آتشکده شد.[۳۵۷] تاریخ نخستین احداث این ساختمان مربوط به دورهٔ اشکانی است و در حدود قرن دوم میلادی تاریخ‌گذاری شده است. این محوطه شامل یک ساختمان اصلی است که دسترسی به آن از طریق یک ایوان بزرگ (۷/۵ × ۵/۲ متر) میسر شده است. دو لایه از نقاشی‌های دیواری در ورودی طاقی این ساختمان کشف شده که نشان‌دهندهٔ یک مجموعه از طرح‌های گل‌دار و هندسی است. در داخل این ساختمان چندین اتاق با آجر ساخته شده و آتشکده به‌شکل یک اتاق مربع (۵ × ۵ متر مربع) با محراب در مرکز است.

مجموعه یادگارهای کوه خواجه در ۳۰ کیلومتری جنوب غربی زابل در جزیره‌ای در مرکز دریاچهٔ هامون واقع شده است و درحقیقت شرقی‌ترین بنای ساسانی است که تاکنون کشف شده است. مجموعهٔ کوه خواجه با قطری به‌طول ۲ تا ۲/۵ کیلومتر، در ارتفاع ۶۰۰ متری از سطح دریا قرار دارد. وجود بقایای این مجموعه، نخستین‌بار توسط برسفورد لووت افسر ارتش بریتانیا گزارش شد و در سال ۱۹۱۵ توسط سر اورل استین حفاری شد. او ادعا کرد خرابه‌های گسترده و مشهوری که در شیب شرقی قرار

---

[357] Kaim 2004, 2006.

دارند، بقایای یک پناهگاه بزرگ بودایی بوده است.[۳۵۸] این محوطه سپس از سوی ارنست هرتسفلد بار دیگر حفاری شد و او توانست تعدادی نقاشی دیواری به‌دست آورد. حفاری‌های بیشتر در این محوطه در سال ۱۹۶۰م توسط جورجیو گولینی انجام گرفت. سپس محمود موسوی حفاری‌های کوه خواجه را با هدف بازسازی و نگاه‌داری از سازه‌های آجری و خشتیِ محوطه، در سال های ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۲م ادامه داد. مجموعه شامل یک حیاط بسیار بزرگ است که دسترسی به آن از طریق یک سطح شیب‌دار میسر می‌شود. دسترسی به حیاط مرکزی از طریق یک دروازهٔ مجلل متشکل از یک سالن و یک راهرو تزئین‌شده با نقاشی دیواری بود که در اصل با یک پوشش آجری طاق‌دار با ارتفاعِ ۸ متر پوشانده شده بود.

www.tabarestan.info تبرستان

۶- استحکامات و قلاع ساسانی:
دیوار گرگان و قلعه ضحاک

در امتداد کوه‌های کپه داغ تا سواحل دریای خزر، سازه‌ای خشتی با طول حداقل ۲۰۰ کیلومتر وجود دارد که با نام سداسکندر و یا دیوار گرگان شناخته می‌شود و بقایای آن در قسمت‌های شمالی دشت گرگان و در مرزهای ترکمنستان به‌وضوح قابل‌مشاهده است. این سازه شامل پشتهٔ خاکی و یا دیوار خشتی ضخیمی است که ۳۳ عدد ساخلو با اندازه و اشکال مختلف در طول آن وجود دارد. این دیوار به‌عنوان یک سنگر در مقابل مهاجمانی که از شمال به‌سوی فلات ایران سرازیر می‌شدند ساخته شده است و بسیار شبیه به دیوارهای (*limes*) رومی در اروپا است. تاجایی‌که دانسته است انتهای شرقی این دیوار به کوهستان پیشکمر در ۵۸ کیلومتری شمال شرقی گنبد کاووس ختم می‌شده است. امتداد

[358] Stein 1916: 221; Kawami 1987: 20 – 5.

بیشتر دیوار به‌سوی شرق مورد تردید است.[۳۵۹] این دیوار ارتفاعی بین ۲ تا ۵ متر و پهنای ۱۰ متر داشته است. دیوار هم از خشت خام (۱۰×۵۰×۵۰) و هم از آجر پخته شده (۱۰×۴۰×۴۰) ساخته شده است. در سال ۱۹۷۸ میلادی محمد یوسف کیانی بخشی از دیوار و یکی از دژهای آن را حفاری کرد؛ او پی و اساس دیوار را به دورهٔ اشکانی و به‌طور مشخص زمان مهرداد دوم منسوب نمود.[۳۶۰] هیئتی مشترک میان سازمان میراث فرهنگی ایران و دانشگاه ادینبرو، سه فصل حفاری به‌سرپرستی ابرهارد زاوئر با هدف مشخص کردن توالی تاریخی دیوار انجام دادند. تاریخ‌گذاری از طریق آزمایش رادیو کربن نشان داد که این دیوار در قرن پنجم میلادی و هم‌زمان با سلطنت پیروز ساسانی و به‌عنوان بخشی از نبردهای او با هپطالیان ساخته و گسترش داده شده است.[۳۶۱]

www.tabarestan.info تبرستان

قلعهٔ ضحاک در ۵۰ کیلومتری شرق میانه در آذربایجان قرار دارد. این دژ بر فراز کوهی بسیار مرتفع که از دو سمت با رودخانه احاطه شده است، قرار گرفته و یکی از بزرگ‌ترین دژهای موجود در این منطقه است. قلعهٔ ضحاک نخستین‌بار در سال ۱۸۳۰ توسط کلونل مونتیه مورد بازدید قرار گرفت و سپس در سال ۱۹۶۷ از سوی شیپمان و مصطفوی و بار دیگر در سال ۱۹۷۳ از سوی کلایس مورد بررسی قرار گرفت. این سازه میان سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۴ توسط هیئتی از ادارهٔ میراث فرهنگی تبریز حفاری شد. این محوطه شامل دو بخش است: یک قلعه در سوی جنوبی کوهستان و یک کاخ در جانب شمالی آن. برجسته‌ترین بقایای این محوطه، یک چهار طاقی به ابعاد ۸/۵ در ۸/۵ و ارتفاع ۹ متر است. ارتفاع اصلی این سازه ۱۲ متر بوده است. این سازه با تزئینات گچی و آجرِ قالب‌گیری‌شده مزین شده بود که قطعاتی از

---

[359] Adle 1992.
[360] Kiani 1982:38.
[361] Nokandeh et al. 2006; Omrani Rekavandi et al. 2007.

آنها امروزه بر پای سازه افتاده است. وجود یک سالن ستون‌دار نیز توسط چندین پاستون قابل مشاهده است که اغلب، آنها را با محوطهٔ پارتی خورهه در مرکز ایران مقایسه کرده‌اند.[۳۶۲] حفاری‌های انجام‌شده در این محوطه منجر به کشف قطعاتی گچی و نقاشی‌های دیواری شده است. یافته‌های به‌دست‌آمده از این محوطه، تاریخ آن را به اواخر دورهٔ اشکانی و اوایل دورهٔ ساسانی می‌رساند، هرچند که این محوطه در طول دورهٔ آل‌بویه و سلجوقیان نیز مورد استفاده قرار گرفته بود.

www.tabarestan.info تبرستان



دیوار گرگان

۷- سنگ‌نگاره‌ها

تا امروز ۳۹ سنگ‌نگارهٔ ساسانی شناسایی شده است که اکثر آنها ـ به‌جز یکی در سلماس، شش سنگ‌نگاره در کرمانشاه و یکی در ریگ‌بی‌بی افغانستان ـ در منطقهٔ فارس قرار گرفته‌اند. همچنین یک سنگ‌نگاره از شاپور اول در منطقهٔ ری وجود داشته که در سدهٔ نوزدهم میلادی تخریب شده است. سنگ‌نگاره‌های منطقهٔ فارس عبارت‌اند از نُه سنگ‌نگاره در نقش‌رستم و در زیر آرامگاه‌های شاهان هخامنشی، دو سنگ‌نگاره

---

[362] Kleiss 1973: 172 – 8.

در نقش‌رجب در دو کیلومتری شمال تخت‌جمشید، دو سنگ‌نگاره در برم‌دلک در نزدیکی شیراز، یکی در گیوم، شش سنگ‌نگاره در تنگ چوگان در نزدیکی بیشاپور، یکی در تنگ قندیل، یکی در سراب بهرام، دو سنگ‌نگاره در تنگاب فیروزآباد، یکی در سر مشهد، و دو سنگ‌نگاره در دارابگرد. بیشتر این نقوش بر روی ارتفاع حکاکی شده‌اند و این، بدین معناست که از پایین قابل مشاهده بودند و نه از روبرو. این موضوع توضیح می‌دهد که چرا در این نقوش افراد و حیوانات سینه و سرشان بزرگ‌تر از قسمت‌های پایین بدن آنها است. پاره‌ای از نقوش همچون صحنهٔ پیروزی شاپور اول، با کتیبه‌هایی به‌زبان فارسی میانه همراه هستند اما بیشتر این نقوش فاقد کتیبه‌اند و این بدان معناست که شناسایی شاهان در این نقوش بر پایهٔ مقایسهٔ تاج آنها با سکه‌های آنان انجام شده است.[۳۶۳] تکیهٔ اصلی نقش‌برجسته‌های ساسانی بر اشخاص است و مکان قرارگیری آنها نیز بسیار قابل توجه است. مکان‌هایی همچون بخش پایین‌دستی صخره‌های نقش‌رستم، تنگهٔ نقش‌رجب و یا صخره‌های مشرف به رودخانهٔ بیشاپور دارای ارزشی نمادین بود.[۳۶۴] هیچ نقش‌برجستهٔ ساسانی تاکنون در ارتباط با یک سازهٔ ساسانی به‌دست نیامده است.

بیشتر نقش‌برجسته‌های ساسانی متعلق به ۷۵ سال نخست این سلسله است. بعد از وقفه‌ای حدوداً ۷۰ ساله شاپور سوم تصویر خود و پدرش را در طاق بستان در نزدیکی کرمانشاه به‌تصویر کشید. آخرین نقش‌برجسته‌های ساسانی حدود دویست سال بعد توسط خسرو دوم در طاق بستان پدید آمدند. دلیل چنین رکودی در ساخت نقش‌برجسته‌های ساسانی نامشخص است، اما به‌نظر می‌رسد حوادث مهم سیاسی نظیر تاج‌گذاری‌های سلطنتی و پیروزی‌های نظامی سببِ ایجاد سنگ‌نگاره‌ها بوده است. هیچ نقش‌برجستهٔ

[363] Vanden Berghe 1983: 60 – 1; Herrmann and Curtis 2002.
[364] Canepa 2010a: 114 – 16.

شاخصی پس از دورهٔ سلطنت شاپور دوم ـ که سلطنت او مصادف با پیروزی‌های بزرگ نظامی بود ـ به‌وجود نیامد.[۳۶۵] باعث تعجب است که از دورهٔ سلطنت خسرو اول و یا قباد اول که سلطنت آنان نیز همراه با توفیق نظامی بود هیچ نقش‌برجسته‌ای بر جای نمانده است.


تبرستان
www.tabarestan.info

خسرو دوم و هرقل

۸- سفال‌ها

تشخیص سفال‌های دورهٔ ساسانی به‌دلیل وجود تنوع و همچنین عدم وجود نقش‌های مشخص دشوار است. در حفاری‌های انجام‌شده در محوطه‌های بزرگی همچون تیسفون و یا بیشاپور، تمرکز باستان‌شناسان بیشتر بر اشیای لوکس و هنرهای ظریف (موزاییک، گچ، شیشه، سکه) بوده است و صنایع روزمره مانند سفالگری کمتر مورد توجه بوده است. درنتیجه تاکنون، مجموعه سفال‌های به‌دست آمده از کاوش‌های باستان‌شناسی در محوطه‌های مهم ساسانی مورد بررسی قرار نگرفته و منتشر نشده‌اند. این مشکل به سبب آنکه سفال‌های ساسانی به‌شکلی انبوه تولید می‌شده است تشدید می‌شود. سفال‌های ساسانی متنوع است و مدت زمان رواج انواع

[365] Vanden Berghe 1983: 57 – 8.

مختلف مواد سفالین از یک منطقه تا منطقه‌ای دیگر متفاوت بوده است.[۳۶۶] در سنت سفالگری امپراتوری ساسانی تفاوت‌های قابل توجهی مشاهده می‌شود که از بین النهرین تا فلات ایران و مرز شمال شرقی امپراتوری را شامل می‌شده است. بوشارلا و هرینک نخستین پژوهش تطبیقی سفالگری در ایران ساسانی را منتشر کرده‌اند. پژوهش آنها به‌خوبی تفاوت‌های منطقه‌ای سفال‌های ساسانی را تشریح می‌کند. در سرزمین‌های کم‌ارتفاع جلگه‌ای، حفاری‌های انجام شده در شوش تنها مرجع طبقه‌بندی شدهٔ سفال‌های ساسانی است که نشان می‌دهد سفال‌های این منطقه با مجموعه سفال‌های به‌دست‌آمده از بین‌النهرین در ارتباط بوده است.[۳۶۷] این طبقه‌بندی برای تاریخ‌گذاری سفال‌هایی که از بررسی‌های سطحی انجام‌شده در خوزستان به‌دست آمده‌اند، مهم است. بهترین نمونهٔ شناخته شده، سفال‌های لعاب‌دار سبز-آبی هستند که در بین‌النهرین ساسانی بسیار رایج بودند اما در داخل فلات ایران به‌ندرت نشانی از آنها دیده می‌شود. در منطقهٔ فارس مجموعه‌ای از سفال‌های ساسانی از محوطهٔ داراب جمع‌آوری شده‌اند که همچنان منتشرنشده باقی مانده است.[۳۶۸] همچنین بازنگری دقیق در یافته‌ها و گزارش‌های حفاری‌های محوطهٔ قصر ابونصر، اطلاعات بسیار جالبی را دربارهٔ سفالگری در این منطقه به‌دست می‌دهد. بیشترین مشخصهٔ سفال‌های ساسانی در ایران و بین‌النهرین ترکیبی از الگوهای تزئینی ساده، از جمله نوارهای بلند، شیارهای افقی و برش موج‌دار و متقاطع، اغلب از میانهٔ ظروف است. کاوش‌های خربهٔ دیر سیتون در شمال بین‌النهرین منجر به کشف

www.tabarestan.info تبرستان

366 Trinkaus 1986: 49.
367 Boucharlat and Haerinck 1991: 306.
368 Morgan 2003: 333, and n35.

مجموعه‌ای از سفال‌های مهرشدهٔ ساسانی شد اما به‌نظر می‌رسد که این یافته‌ها تنها نمونهٔ محلی باشد.[۳۶۹]

فقدان طبقه‌بندی سبکی قابل‌اعتماد برای سفال‌های مراکز اصلی قلمرو دولت ساسانی مشکلاتی را در شناسایی محوطه‌های ساسانی در سراسر قلمرو این شاهنشاهی ایجاد می‌کند درحالی‌که مطالعات دقیقی در مناطق حاشیهٔ قلمرو ساسانیان انجام شده است. به‌عنوان مثال در عمان، یک بررسی جامع بر روی سفال‌های به‌دست‌آمده از حفاری‌های باستان‌شناختی، منجر به طبقه‌بندی اولیهٔ مجموعه سفال‌های دورهٔ ساسانی شد. پوشنیگ براساس تجزیه و تحلیل سفال‌های به‌دست‌آمده از حفاری‌های مختلف در واحهٔ مرو، سه سبک سفالگری که نمایانگر مراحل مختلف توسعه در مرو ساسانی است را مشخص کرده است.[۳۷۰]

www.tabarestan.info تبرستان



شیشه ساسانی

[369] Simpson 1996: 99 – 101.
[370] Puschnigg 2006.

۹- مهرها و سکه‌ها

ساسانیان از مهر و موم استفاده می‌کردند. گل‌مهرها نیز برای مهر کردن بسته‌ها جهت استفاده در کاروان‌ها و تجارت استفاده می‌شده است.[۳۷۱] گل‌مهرهای منقوش به اثر مهر، بیانگر وضعیت مؤسسات اداری ساسانی و سازمان‌های سلطنتی در شهرها و استان‌ها است. این شواهد گواه دخالت روحانیان در امور اداری قلمرو شاهنشاهی است.[۳۷۲] از لحاظ فعالیت‌های اقتصادی ما می‌توانیم ادعا کنیم که یک جریان مبادلهٔ تجاری پر جنب و جوش در سطح داخلی برپا بوده است چراکه گل‌مهرها و مهرها اغلب حاوی نام شهرها و یا استان‌ها است. درحالی‌که اکثر این گل‌مهرها از طریق بازار عتیقه منتشر شده است و منشأ اصلی آنها مشخص نیست، تاکنون حداقل چهار انبار بزرگ از این گل‌مهرها در حفاری‌های باستان‌شناسی به‌دست آمده است: مجموعهٔ تخت سلیمان، مجموعهٔ قصر ابونصر، مجموعهٔ آق تپهٔ افغانستان و مجموعهٔ دوین در ارمنستان. همچنین یک گل مهر ساسانی از منطقهٔ ساحلی مانتای در سریلانکا کشف شده است.[۳۷۳]

www.tabarestan.info تبرستان

براساس منابع ادبی شاهنشاهی ساسانی به چهار منطقهٔ اداری یا دیوان تقسیم شده بود که این ادعا از طریق بررسی گل‌مهرهای به جای مانده از این دوره قابل اثبات است. نیولی چنین پیشنهاد داده است که قطعاً یک نقسیم‌بندی نظامی چهارگانه وجود داشته که قلمرو ایرانشهر را زیر فرمان چهار اسپهبد قرار می‌داده است که درحقیقت واکنشی به تهاجم‌های خارجی از چهارگوشهٔ شاهنشاهی ساسانی بوده است.[۳۷۴] گیزلن در پژوهش خود در سال ۲۰۰۱ میلادی، شواهد ادبی دربارهٔ تقسیم نظامی شاهنشاهی ساسانی در قرن ششم میلادی را تأیید و اطلاعات فراوانی را در مورد نظام اداری و نظامی سراسر شاهنشاهی فراهم کرده است.[۳۷۵]

---

371 Frye 1970b: 79, 84.
372 Frye 1970a: 240; 1974a: 68; Gyselen 1989.
373 Bopearachi 2002: 110.
374 Gnoli 1985: 265 – 70.
375 Gyselen 2007.

نظام اداری ساسانی استانداردهای وزنی را در ضرب سکه‌ها رعایت می‌کرده است. واحدهای ضرب سکه در شاهنشاهی ساسانی دینار (سکه طلا)، درهم (سکهٔ نقره)، دانگ (سکهٔ نقره با وزن کمتر)، و پشیز (سکهٔ مسی) بوده است. استفاده از سکه‌های مسی مطمئناً نشان می‌دهد که در دورهٔ ساسانی ــ به‌ویژه در اواخر این دوره ــ حرکت به‌سوی اقتصاد پولی صورت گرفت. درحالی‌که افزایش استفاده از سکه‌های مس و برنز در بخش‌های خاص شاهنشاهی نشان‌دهندهٔ افزایش تجارت و کنترل دولتی بود، سکه‌های نقره همچنان رایج‌ترین سکه‌های مورد استفاده بودند. بر اساس منابع مکتوب، در میان سکه‌های ساسانی، رایج‌ترین نوع سکه درهمی با وزن ۴٫۲۵ گرم بوده است. ما از زمان اردشیر یکم سکه‌هایی را می‌یابیم که از لحاظ سبک هنری متفاوت بودند. بر روی این سکه‌ها ما عباراتی همچون "شاهنشاه" و نام و القاب هر پادشاه همچون "اردشیر شاهنشاه ایران که چهر از ایزدان دارد" را می‌یابیم. بر پشت سکه‌ها آتشدانی به‌همراه دو فرد ایستاده در کنار آن دیده می‌شود.

تا قرن پنجم میلادی اسامی ضرابخانه‌ها بر روی سکه‌های ساسانی ضرب نمی‌شد، و این موضوع تشخیص ضرابخانه‌های فعالِ شاهنشاهی تا آن زمان را دشوار می‌سازد. درحالی‌که بیش از ۱۰۰ ضرابخانه شناسایی شده است، سکه‌های پخش‌شده در قلمرو شاهنشاهی در کمتر از ۲۰ ضرابخانه تولید می‌شده است.[۳۷۶]

با آغاز ضربِ نشانِ ضرابخانه‌ها و سال پادشاهی هر پادشاه بر پشت سکه‌ها، ما تصویری بهتر از تناوب ضرب سکه‌ها و دوره‌های فعالیت و یا تعطیلی هر کدام از ضرابخانه‌ها به‌دست می‌آوریم. قطعاً ضرابخانه‌هایی که نزدیک به مراکز اقتصادی مانند فارس بودند حجم بیشتری از سکه را تولید می‌کردند تا از تجارت خلیج فارس

www.tabarestan.info تبرستان

---

[376] Gobl 1983: 332.

پشتیبانی کنند[۳۷۷] درحالی‌که ضرابخانه‌های سرزمین ماد سکه‌های کمتری ضرب می‌کردند. در زمان جنگ، میزان ضرب سکه در ضرابخانه‌ها افزایش می‌یافت. بدین‌سبب در زمان خسرو دوم میزان انبوهی سکه ضرب شد تا از این طریق هزینه‌های جنگ با بیزانس پرداخت شود.

سکه‌های درهم ساسانی در میان سرزمین‌های همسایه همچون هند دارای ارزش و اعتبار فراوانی بوده است. همچنین میزان خلوص سکه‌های ساسانی نشانه‌هایی از معادن و محل ضرب این سکه‌ها به‌دست می‌دهد. به‌عنوان‌مثال خلوص سکه‌های ضرب‌شده در شمال شرق ایران بیش از هر جای دیگر بوده است و به‌این‌ترتیب، حتی در غیاب نشان ضرابخانه‌ها، ما قادر هستیم درهم‌های ضرب‌شده در این نواحی را شناسایی کنیم. همچنین منابع دورهٔ اسلامی تأکید می‌کنند که معادن شمال شرق ایران در دورهٔ سلسله‌های نخستین اسلامی، به‌شدت کار می‌کردند. بدین‌سان هیچ محصول نقره‌ای به خلوص تولیدات پنجشیر در شمال افغانستان امروزی نبوده است.

www.tabarestan.info تبرستان



مهر اسپاهبد

[377] Daryaee 2003: 1 – 16

۹

تبرستان
www.tabarestan.info

آخرین زن فرمانروا در ایرانشهر: ملکه آذرمیدخت•

مقدمه

امروزه اطلاعات قابل توجهی دربارهٔ زنان نجیب زادهٔ ساسانی طی سده‌های سوم و چهارم میلادی در دست است. پس از یک دورهٔ تاریک، باری دیگر از اواخر سدهٔ ششم و اوایل سدهٔ هفتم میلادی اطلاعاتی در مورد زنان سلطنتی آشکار می‌شود.[۳۷۸] تفاوت میان این دو دوره کاملاً واضح و مشخص است. درحالی‌که زنان دورهٔ نخست مادران و همسران پادشاهان و ولیعهدان هستند، اعضای گروه دوم خودشان در مقام نخست سلطنت قرار دارند و در بعضی موارد جایگاه آنان حاصل اتحاد بین اشراف ایرانی و رومی و یا زرتشتیان و مسیحیان است. در میان زنان این گروه اخیر، ملکه

• "The last Ruling Woman of Ērānšahr: Queen Āzarmīgduxt," *International Journal of the Society of Iranian Archaeologists,* Vol 1, No. 1, Winter-Spring 2014, pp. 77-81.

[۳۷۸] شهبازی در مقالهٔ زیر نام ۲۰ زن نجیب‌زاده را فهرست کرده است:

"Studies in Sasanian Prosopography III. Barm-i Dilak: Symbolism of Offering Flowers." In Sarkhosh Curtis, V., Hillenbarnd, R. & Rogers, J.M. (Eds.), The Art and Archaeology of Ancient Persia: New Light on the Parthian and Sasanian Empires, London: I.B. Tauris, 1998, p. 58.

بهترین مقاله درخصوص زنان و ملکه‌های ساسانی در دوران آغازین و پایانی ساسانیان اثر زیر است:

J. Rose, "Three Queens, Two Wives, and A Goddess: Roles and Images of Women in Sasanian Iran," In Hambly, G. R. F. (Ed.), Women in the Medieval Islamic World , New York: St. Martin's Press, 1999, pp. 29-54.

بوران و ملکه آذرمیدخت جایگاهی مهم در تاریخ ساسانی دارند. این، بدان‌سبب است که آنها نه‌تنها حکومت کردند، بلکه سکه‌هایی به نام ایشان ضرب شد و امروزه در مباحث تاریخی موردتوجه قرار گرفته‌اند. دراین‌میان ملکه بوران توجه بیشتری را از سوی محققان به خود جلب کرده است،[۳۷۹] تنها بدین‌سبب که از او اطلاعات بیشتری در دست است و در سوی مقابل دانسته‌های ما از زندگانی و اعمال ملکه آذرمیدخت بسیار ناچیز است. به لطف کارهای اخیر ماتسوخ (۱۹۹۳) و چوکسی (۲۰۰۲) ما درک بهتری از حقوق قانونی و آداب و رسوم زنان در ایران اواخر عهد باستان پیدا کرده‌ایم. این منابع نشان می‌دهد که درحالی‌که نهاد زرتشتی، مانند بسیاری از سنت‌های مذهبی دیگر، عملکرد زنان را در بسیاری از جنبه‌های زندگی محدود می‌کرده است، در واقع زنان بسیار متفاوت عمل می‌کردند. دربارهٔ این دو ملکهٔ ساسانی، موانع قانونی و همچنین پیوستگی‌های دودمانی، داستان این زنان نجیب‌زادهٔ ساسانی را بسیار جالب‌تر می‌سازد. رُز و پاناینو نیز پژوهش‌های تازه‌ای دربارهٔ زنان سلطنتی ساسانی انجام داده اند؛[۳۸۰] بااین‌حال تاکنون هیچ مقاله‌ای به‌جز مدخل کوتاهِ ژینیو در دانشنامهٔ ایرانیکا به ملکه آذرمیدخت اختصاص نیافته است.[۳۸۱] مقالهٔ حاضر که به یاد علیرضا شاپور شهبازی نگاشته شده است و در مورد اهمیت آخرین حاکم زن ساسانی، آذرمیدخت ــ که حکومت او از بسیاری جهات نشان دهندهٔ پایان قدرت سلطنتی و مشروعیت سلسلهٔ ساسانی در ایران است ــ بحث می‌کند.

آخرین زن از خاندان ساسان، که بر تخت سلطنت ایرانشهر و یا شاهنشاهی ایرانیان نشست، آذرمیدخت ــ دختر خسرو دوم و خواهر ملکه بوران ــ بود. او تنها مدت زمانی کوتاه میان سال‌های ۶۳۱ تا ۶۳۲ م حکومت کرد. منابع کهن تاریخی

---

[379] Chaumont 1987: 366; Malek and Sarkhosh Curtis 1998: 113-129; Daryaee 1999; Emrani 2005; Panaino 2006.

[380] Rose 1999 & Panaino 2006.

[381] Gignoux 1987.

دربارهٔ مدت زمان سلطنت او، بین چهار تا شانزده ماه اختلاف دارند، اما طبری و مسعودی هر دو به تاریخ محتمل‌ترِ شش ماه اشاره کرده‌اند.[۳۸۲] اطلاعات در مورد حکومت او بسیار ناچیز است چراکه او مدتی کوتاه حکمرانی کرد، بااین‌حال دورهٔ سرنگونی حکومت او برای درک ما از فروپاشی ایدئولوژی سلطنتی خاندان ساسانی و همچنین برای افول و سقوط شاهنشاهی ساسانی به‌دست مسلمانان ــ دقیقاً بیست سال بعد از حکومت او ــ بسیار مهم است.

تبرستان www.tabarestan.info

پس از مرگ ملکه بوران در سال ۶۳۱ م، دیگر دختر یا پسری از خسرو پرویز باقی نمانده بود چرا که قباد دوم پس از مرگ پدر خود، خسرو پرویز، برای تضمین بی‌رقیب بودن سلطنت خود دست به یک برادرکشی وسیع زد و تمام برادران خود را نابود ساخت.[۳۸۳] به‌این‌ترتیب پس از مرگ ملکه بوران، آذرمیدخت تنها فرزند قانونیِ بازمانده از خسرو پرویز بود. منابع کهن تاریخی جملگی در قدرت و تصمیم راسخ او برای ادامهٔ کارهای خواهرش جهت احیای حکومت ساسانی اتفاق نظر دارند. بلعمی به تصمیم راسخ او اشاره و چنین بیان کرده است که آذرمیدخت بدان‌جهت‌که سعی داشت خود مستقیماً حکمرانی و برای امور جاری مملکت تصمیم‌گیری کند، هیچ وزیری را برای خود برنگزید.[۳۸۴]

دربارهٔ سرنوشت او منابع اسلامی (فارسی و عربی) اتفاق نظر دارند. بنابر این منابع فرخ هرمزد اسپهبد کوست شمال شرق از او تقاضای ازدواج کرد. بااین‌حال ملکه درخواست او را چنین پاسخ داد:

> روا نباشد ملکه زن کسی دیگر شود و می‌دانم که این کار را برای انجام حاجت و رغبت خویش خواسته‌ای، پس فلان شب نزد من شو.

---

382 Tabari 1999 407; *Kitāb al-tanbīh wa-al-ishrāf* , translated by A.-B. Pāyandeh, Tehran, p. 96.

383 Malek 1995.

384 *Tārīkh-nāme-ye Tabarī*: A 963 AD Persian Translation attributed to Bal'amī, ed. M. Roshan, vol. 2, Soroush Press, 2004, 848.

با چنین حیلتی ملکه موفق شد این سردار را به سبب جسارتی که کرده بود در کاخ سلطنتی تیسفون به قتل رساند. بدین‌سبب فرخزاد پسر فرخ هرمزد به‌دنبال انتقام از ملکه چشمان او را میل کشیده و سپس او را به قتل رسانید.[۳۸۵] درحقیقت این داستان بیانگر احوال سرداری شهوت‌ران و زن‌باره است که به‌دنبال دست‌یابی به ملکهٔ زیباروی ایرانشهر بوده است. بااین‌حال من معتقدم که این داستان معنایی عمیق‌تر در خود دارد. به‌لطف کتاب پورشریعتی ما اینک درک بهتری نسبت به سیاست داخلی ساسانیان و همچنین روابط میان خاندان ساسانی و خاندان‌های اشکانی همچون مهران داریم.[۳۸۶] بنابر نظر پورشریعتی سقوط ساسانیان به‌سبب جنگ‌های طولانی مدت با روم شرقی و یا حملات اعراب مسلمان نبوده است بلکه دلیل اصلی آن تضعیف وفاداری درون شاهنشاهی و رقابت بین دو خاندانِ باعظمت و باستانی ایران بوده است. اگر ما این فرض را بپذیریم ــ که من می‌پذیرم ــ مفهوم این داستان از رویکردی «شهوت انگیز» توسط سردار اشکانی نسبت به ملکهٔ ساسانی می‌تواند به معنای متفاوتی از جمله «جاه طلبی» خانوادهٔ اشکانی علیه خاندان حاکم ساسانی تبدیل شود. ممکن است تصور شود که بعد از این قتل، مرکز قدرت امپراتوری به شمال شرقی منتقل شد، جایی که یزدگرد سوم، آخرین شاهنشاه ساسانی، در نهایت فرار کرد تا به دنبال کمک باشد.

اجازه دهید ما به شواهد سکه‌شناسی برای حکومت این ملکهٔ ساسانی نگاه کنیم، چراکه این مدارک سرنخ‌های مهمی را در رابطه با دیدگاه‌های او دربارهٔ حاکمیت و خاندان سلطنتی ساسانی به‌دست می‌دهد. ما چندین نمونه از سکه‌های ملکه آذرمیدخت را در اختیار داریم که تمام آنها متعلق به بخش غربی استان پارس و

www.tabarestan.info تبرستان

---

[385] Tabari 1999: 407-408; Bal'amī: 849; Ibn Balkhī: 110.
[386] Pourshariati 2008.

ضرابخانهٔ ومـاز-آمِد کواد (WHYC) و سال یکم حکومت او هستند.[۳۸۷] رویه و پشت سکه‌های او کاملاً برداشتی از سکه‌های پدرش، خسرو دوم هستند. بر رویهٔ این سکه‌ها نیم تنهٔ خسرو دوم و سجع "فر افزود" (xwarrah abzūd) در ربع چهارم دیده می‌شود. این نیم‌تنه، تاج بالدار نماد بهرام، ایزد جنگجویِ پیروزی را بر سر دارد. بر پشت سکه، آتشدان معمول در هنر ساسانی به همراه دو پریستار و در سمت راست نشان ضرابخانهٔ WHYC دیده می‌شود که متعلق به کوست یا استان پارس بوده است. درسمت چپِ آتشدان، نشان سال یکم سلطنت او حک شده است. بر رویهٔ سکه سجع āzarmīgduxt در سمت راست وجود دارد که نخستین بار توسط ایرج ملک مشیری (۱۹۷۲) تشخیص داده شد. در سال‌های اخیر یک نشان ضرابخانهٔ دیگر برای سکه‌های آذرمیدخت با سجع ŠY (شیراز) شیراز) شناسایی شده است.[۳۸۸]

پیش از اینکه به تصویر ملکه آذرمیدخت بر رویهٔ سکه‌هایش بپردازیم، بهتر است نگاهی به سکه‌های رقیب او یعنی فرخ‌هرمزد بیندازیم. گروه دیگری از سکه‌های نادر متعلق به شاهی با نام هرمزد هستند که به‌عنوان هرمزد پنجم شناخته می‌شود. از سویی دیگر ایرج ملک مشیری این شخص را همان فرخ هرمزدی شناسایی کرده است که توسط ملکه آذرمیدخت کشته شد.[۳۸۹] مشکل عمدهٔ این فرضیه آن است که تعدادی از این سکه‌های اخیر متعلق به سال دوم هستند. سؤال اینجاست که اگر او در سال ۶۳۱ یا ۶۳۲ م توسط آذرمیدخت کشته شد چگونه برای سال دوم سلطنت خود سکه ضرب کرده است؟ شاید پاسخ این باشد که فرخ‌هرمزد پیش از آنکه درخواست ازدواج به ملکه بدهد خود را شاه می‌دانسته است.

www.tabarestan.info تبرستان

---

387 Gyselen: 1989: 62.
388 Gyselen 2004.
389 Mochiri 1972.

اینک ما می‌توانیم به موضوع ظاهر شدن نیم‌تنهٔ پدر آذرمیدخت بر روی سکه‌های این ملکه بازگردیم. استدلال مشیری برای اینکه چرا تصویر نیم‌تنهٔ یک مرد به‌جای یک زن در این سکه‌ها ظاهر می‌شود این است که این تصویر، تصویری از فرخ‌هرمزد اسپهبد است، اما این به‌نظر بعید است. توضیح دیگر آن است که ملکه آذرمیدخت برای مدت بسیار کوتاهی سلطنت کرد و فرصتی برای ضرب سکه با تصویر خودش نیافت. این نیز از دیدگاه من استدلالی قانع کننده نیست، چراکه او فرصت ضرب سکه به نام خود را داشته و این امکان برای او فراهم بوده است تا تصویر خود را نیز در این سکه‌ها جایگزین کند. من معتقدم همانطور که هالهٔ عمرانی توضیح داده است نگاه داشتن تصویر خسرو پرویز بر روی این سکه‌ها تعمدی بوده است. بنابراین، دلیل این نوآوری یعنی قرار دادن تصویر پدر (خسرو پرویز) به‌جای تصویر ملکه، آن بود که در این دوره زن یا مرد بودن پادشاه در مقایسه با داشتن رابطهٔ خونی با خاندان سلطنتی به‌خصوص خسرو پرویز، آخرین پادشاه مشروع ایرانشهر، چندان مهم نبود. ازاین‌روی بازتاب چهرهٔ خسرو پرویز نخستین‌بار بر روی سکه‌های خواهر آذرمیدخت یعنی بوران ظاهر می‌شود.

یک سکه طلایی متعلق به ملکه بوران این تلاش برای بازسازی یا بازگرداندن مشروعیتِ خسرو پرویز و به‌طور کلی خاندان ساسان را نشان می‌دهد. بوران بر روی این سکهٔ خود عبارت "بوران، بازگردانندهٔ نژاد ایزدان" را به‌کار برده است که اشاره‌ای به پدرش خسرو پرویز دارد.[۳۹۰] اما هنگامی‌که ملکه آذرمیدخت به قدرت رسید استفاده از یک عبارت دیگر کافی نبود و تصویر شاه بزرگ، خسرو نیاز بود. بدین‌سبب تصویر خسرو دوم و نه تصویر ملکه بر روی سکه‌ها ضرب شد تا به او مشروعیت داده و به نجبا و همچنین مردمانِ این دوره، شکوه ایرانشهر را یادآوری کند.

www.tabarestan.info تبرستان

---

[390] Daryaee 1999.

در اوایل سدهٔ هفتم میلادی خسرو پرویز این قدرت را داشت تا به بیشترِ بخش‌های خاور نزدیک یورش برد. در سال ۶۰۴ میلادی دو سردار او به نام‌های شاهین و شهربراز با سرعتی شگفت‌انگیز سوریه را تسخیر کردند.[۳۹۱] فلسطین در سال ۶۱۴ میلادی و سپس مصر در سال ۶۱۹ به تصرف نیروهای ایرانی درآمد اینان تا لیبی نیز پیشروی کردند.[۳۹۲] فتح آناتولی نیز میان سال‌های ۶۱۹ تا ۶۲۲ م تکمیل شد. به‌سبب چنین فتوحاتی خسرو سجعی با این عبارت‌ها بر روی گروه خاصی از سکه‌های خود ضرب کرد: "ایرانیان بی‌باک شدند" (*ērān abē-bēm kard*) و "ایرانیان قدرتمند شدند" (*ērān abzōnhēnēd*). امپراتوری ساسانی در این زمان در اوج شکوه و قدرت خود توسط پادشاه قهرمان هدایت می‌شد. بااین‌حال امپراتور هراکلیوس قادر به فراری دادن پادشاه ایران و حمله به امپراتوری ساسانی شد، و به‌این‌ترتیب خسرو پرویز را شکست داد.

www.tabarestan.info تبرستان

درحالی‌که قباد دوم پسر خسرو پرویز سعی داشت یاد و خاطرهٔ پدر خود را محو کند، دختران او ــ در زمانه‌ای که خاندان ساسانی دچار چالش فروپاشی بود ــ یاد و خاطرهٔ او را زنده کردند. ما مشابه چنین تلاشی را در دورهٔ یزدگرد سوم و سکه‌های ضرب شده در سیستان به سال ۶۵۱ میلادی نیز می‌یابیم. این سکه‌ها گونه‌ای نادر هستند و باوجودآنکه یزدگرد سوم مدت چندانی در سیستان اقامت نکرده بود اما امروزه تعداد زیادی از این نوع سکه‌ها به‌دست آمده است. من تلاش کردم تا این معما را با این پیشنهاد حل کنم که درحقیقت دو پسر یزدگرد سوم به نام‌های پیروز و بهرام این سکه‌ها را ضرب کرده‌اند. دلیل آنکه این دو، سکه‌ها را با نام و تصویر پدر خود ضرب کردند این بود که این دو پسر هم‌زمان حکمرانی می‌کردند و مهم‌تر از آن، یزدگرد سوم

---

[391] Morony 1987.

[392] Altheim-Stiehl 1992.

برای منابع پاپیروسی بنگرید به: Venetis 2004.

آخرین پادشاه مشروع ساسانی پیش از فتح ایرانشهر به‌دست اعراب مسلمان بود.[۳۹۳] به‌طریقی مشابه ملکه آذرمیدخت نیز سعی بر آن داشت تا با ضرب سکه‌های خود با تصویر پدرش، خسرو پرویز، دوران شکوه و ثبات شاهنشاهی ساسانی را با یاد پدرش بازگرداند. یک منبع مکتوب نیز در این زمینه به اهمیت نقش خسرو پرویز در دورهٔ سلطنت آذرمیدخت اشاره دارد. طبری می‌گوید زمانی‌که آذرمیدخت به سلطنت رسید چنین گفت:

> روش ما همانست که خسرو پدر نیرومند ما داشت و هرکه بر خلاف ما رود، خونش بریزیم.[۳۹۴]

تبرستان www.tabarestan.info

خسرو صاحب لقب پیروزمند بود. در پایان، من نشان خواهم داد که ریشه‌شناسی نام این ملکه خود بیانگر نقش مهم او در آینده بوده است. نام آذرمیدخت به‌معنای "دختر یک فرد پیروزمند" است که به پدرش خسرو پرویز اشاره دارد. همچنان به‌نظر می‌رسد که شکست نهایی ایدئولوژی سلطنت خاندان ساسانی توسط فرخ‌هرمزد و پسرش فرخزاد تکمیل شد. این تلاش عمدی و هدفمند توسط خاندان اشکانی بود که در همان لحظهٔ ضعف ساسانیان این حمله را به راه انداخت و آخرین ملکه ساسانی را به قتل رساند. نام این اسپهبد جالب توجه است؛ رستم. رستم به نظر می‌رسد که با قلمرو شرقی و به‌خصوص اشکانیان در ارتباط باشد. بنابراین، کودتایی منجر به نابودی شاهنشاهی ساسانی شد؛ کودتایی که باعث از بین بردن مشروعیت ایدئولوژی سلطنتی خاندان ساسانی شد. در این زمان فردی دور از خاندان ساسانی یعنی یزدگرد سوم آخرین تلاش‌های ناموفق را برای بازگرداندنِ شکوه خاندان ساسانی و جلوگیری از سقوط آنان انجام داد. اما آن زمان خیلی دیر بود، مسلمانان در صحنه ظاهر شدند و جهان در آستانهٔ یک تغییر بزرگ بود.

---

[393] Daryaee 2007.
[394] Tabari 1999: 406.

۱۰

تبرستان www.tabarestan.info

آخرین سال یزدگرد سوم:
ضرب سکه و تاریخ سیستان در اواخر عهد باستان*

«چشمان یزدگرد از خستگی بسیار به هم آمد. سواران ماهویه پیدا شدند و در آسیاب جست‌وجو کردند یزدگرد را دستگیر کردند و آسیابان را نیز به‌همراه او نزد ماهویه بردند و او را از ماجرا آگاه ساختند. دستور داد تا او را به همانجا برده و هلاک کنند. آنان او را با طناب خفه کردند و در رود مرو انداختند. آب او را برد تا در دهانهٔ رود زریق به شاخ درختی آویخت. اسقفی نصرانی او را دید و بشناخت و او را برگرفت و در طلیسان مشک آلود خود بپیچید و آمدهٔ دفن کرد.»[۳۹۵]

این، پایان دردناک آخرین شاه ساسانی، یزدگرد سوم در سال ۶۵۱ م بود.[۳۹۶] از این گزارش، مشخص می‌شود که یزدگرد تمام مدت به‌سوی شمال شرقی قلمرو شاهنشاهی ساسانی ـ تنها مکان امن از حملات مسلمانان ـ در حرکت بوده است،

---

* "Yazdgerd III's Last Year: Coinage and History of Sistan at the End of Late Antiquity," *Iranistik: Deutschsprachige Zeitschrift fur iranistische Studien. Festschrift fur Erich Kettenhofen,* eds. T. Daryaee & O. Tabibzadeh, 5. Jahrgang, Heft 1&2, 2006-2007 (2009), pp. 21-30.

[۳۹۵] ترجمه و اقتباس از: Tha'alibi 1990/1368: 476.

[۳۹۶] برای یک سناریوی متفاوت بنگرید به: Tabari 1999: 78-79.

شاید در آنجا بتواند نیروهایی برای مقاومت فراهم کند. مسلمانان در همان سال به این مناطق رسیدند و سه سال بعد، درهٔ زرافشان و آسیای مرکزی نیز به تصرف ایشان درآمده بود. مدارک بازماندهٔ سغدی که اخیراً در بافت تاریخی خود کشف شده‌اند از سقوط آخرین شاه سغدی به نام دواشتیچ (*sywδ-k MLK' δy-w'šty-c*) در چندین دههٔ بعد خبر می‌دهند.[۳۹۷] اما آخرین مقاومت‌های بازماندگان خاندان ساسانی نه در خراسان بلکه در سیستان اتفاق افتاد. اما متأسفانه اطلاعات ما از سیستان در قرن هفتم میلادی بسیار اندک است.[۳۹۸]

www.tabarestan.info تبرستان

باید به یاد داشت که گزارش فوق را ثعالبی روایت کرده است، نویسنده‌ای که احتمالاً به خدای‌نامهٔ ایرانی دسترسی داشته است. بسیار جالب توجه است که یک مسیحی جسد یزدگرد را می‌یابد و نه یک زرتشتی. در این سنت ادبی، ممکن است رگه‌هایی از حقیقت پیدا شود و درحال‌حاضر به‌واسطهٔ آثار چین‌شناس ایتالیایی، آنتونیو فورته، روایت فرستاده شدن سفیران و فرزندان یزدگرد سوم به‌سوی چین به شکلی قوی‌تر اثبات شده است. آنها در آنجا با پول دربار سلطنتی معابد خود را بنا نهادند، اما این معابد نه آتشکده‌های زرتشتی، بلکه کلیساهای مسیحی بودند.[۳۹۹] آیا امکان دارد توجه یزدگرد سوم به مسیحیت باعث از میان رفتن وفاداری ایرانیان به او شده باشد؟ این سوالی مهم خواهد بود.

یکی دیگر از نکات مبهم این است که درحالی‌که یزدگرد سوم در سرزمین خراسان و به‌فرمان حکمران مرو کشته شد، بیشترین سکه‌های آخرین سال سلطنت او در ضرابخانهٔ سیستان ضرب شدند و نه در استانی که او در آن اقامت داشته است. در این مقاله که به‌افتخار پروفسور اریخ کتنهوفن نگاشته شده است من به‌دنبال پاسخ دادن به چنین ابهاماتی هستم.

---

[397] Grenet & de Ia Vaissiere 2002: 155-196.
[398] Bosworth 1968.
[399] Forte 1996a.

یزدگرد سوم آخرین شاه ساسانی بود که سلطنت او مصادف با فتح سرزمین‌های شرق نزدیک به‌دست مسلمین در سدهٔ هفتم میلادی بود. در تاریخ ساسانیان دورهٔ سلطنت یزدگرد سوم را می‌توان دورهٔ پادشاهی سرگردان نامید. این سرگردانی، بیش از هر چیز به‌علت کاهش حمایت و نیاز به حرکت مداوم از یک استان به استان دیگر بود. او به سال ۶۳۲ م در معبد آدور-آناهید، سنگرگاه محکم خاندان ساسان در شهر استخر تاج‌گذاری کرده بود. این اقدام او می‌تواند به‌معنای تلاشی برای بازگرداندن ثبات و مشروعیت پادشاهی تفسیر شود. ازسویی‌دیگر این احتمال وجود دارد که دلیل تاج‌گذاری او در استخر به‌دلیل مخفی شدن و تاج‌گذاری سریع به‌دور از رقیبان و مدعیان دیگر سلطنت بوده است. این رقیبان حتی به نام خود سکه ضرب می‌کردند، همچون خسروی چهارم که میان سال‌های ۶۳۱ تا ۶۳۷ م سکه‌هایی ضرب کرده است.[۴۰۰] تعداد شهرهایی که به نام یزدگرد سوم سکه ضرب کرده‌اند بیانگر آن است که بیشتر استان‌های قلمرو ساسانی حاکمیت او را به‌رسمیت می‌شناختند. بااین‌حال این موضوع گمراه کننده است، زیرا در طول سلطنت نسبتاً طولانی یزدگرد از ۶۳۲ تا ۶۵۱م، تمام ضرابخانه‌ها همان زمان فعال نبودند؛ فقط شهرهایی در نزدیکی پادشاه سرگردان سکه‌ها را ضرب کرده و حکومت او را برای مدت کوتاهی تصدیق کردند[۴۰۱]. درحالی‌که اکثر ضرابخانه‌های شمالی ایران در این زمان ــ هنگامی‌که یزدگرد سوم در غرب بود ــ غیرفعال بودند، ضرابخانه‌های میشان (MY)، رام‌هرمزد (LAM)، ریواردشیر (LYW) و ضرابخانه‌های فارس بودند که حکومت او را تصدیق کردند.[۴۰۲] با حرکت پادشاه سرگردان به مرکز فلات ایران، شهرهای غربی ضرب سکه را متوقف کردند و تنها برخی از شهرهای فارس، همچون بیشاپور (BY)، شیراز (SI) و

www.tabarestan.info تبرستان

---

400 Senior 1993: 3; Malek 1993b: 8.
401 Tyler-Smith 2000: 135-170; Gumet 1988: 76-85.
402 Daryaee 2002: 14.

اردشیرخوره (ART)، و ضرابخانه‌های شرقی، از جمله گرم‌ـکرمان (GLM)، گواشیر (BN) و نرمشیر (NAL) با نام او سکه ضرب کردند. در سال‌های پایانی سلطنت او، تنها پنج ضرابخانه یعنی، GLM؛ BN؛ NAL؛ SK (سیستان) و BBA (ضرابخانهٔ سیار سلطنتی) به نام یزدگرد سکه زدند.

این فقط می‌تواند بدان معنی باشد که ضرابخانه‌ها زمانی‌که پادشاه در مجاورت آنها حضور داشت فعال بودند و یا از ضرب سکه برای پرداخت مزد سربازان استفاده می‌کردند. همان‌طور که او به سمت شرق حرکت کرد، فعالیت ضرابخانه‌ها در غرب فروکش کرد و ضرابخانه‌های شرق فعال شدند.

www.tabarestan.info تبرستان

یزدگرد سوم مشکل چندپارگی در شاهنشاهی و فتوحات مسلمانان عرب را به‌ارث برده و بنابراین به‌عنوان یک پادشاه سرگردان از برقراری ثبات در شاهنشاهی ساسانی ناتوان بود.[۴۰۳] حتی اگر مسلمانان عرب به فلات ایران حمله نمی‌کردند، تردید داریم که آیا یزدگردسوم قادر به سرکوب سایر مخالفان و ایجاد اتحاد در شاهنشاهی بود یا خیر.

هنگامی‌که عبدالله‌بن‌عمربن‌کریز شروع به فتح استان فارس نمود یزدگرد سوم با همراهانش به سوی شرق یعنی کرمان و سیستان گریخت. حرکت او به این استان‌ها با افزایش تولید سکه در کرمان و سیستان همخوانی داشت. چهار ضرابخانه در کرمان و سیستان به‌خصوص دارای اهمیت هستند.[۴۰۴] این چهار ضرابخانه عبارت‌اند از: گرم‌ـکرمان (GLM)، گواشیر (BN)، نرمشیر (NAL) و سیستان (SK). این ضرابخانه‌ها در سال‌های پایانی حکومت یزدگرد به‌ویژه از سال دهم فعال بودند. گواشیر از سال پانزدهم تا سال بیستم؛ نرمشیر از سال ششم تا سال بیستم، به‌جز سال‌های هشتم و نهم؛ گرم‌ـکرمان میان سال‌های سیزدهم تا بیستم و ضرابخانهٔ

---

403 Geertz 1977: 150-171.
404 Mochiri 1985: 109-122.

سیستان حتی از این هم بیشتر فعال بوده است.[۴۰۵] بدین‌سان ضرابخانه‌های سیستان و کرمان در سال‌های پایانی فعال شدند و به‌همراه سه ضرابخانهٔ دیگر به‌طور مداوم به ضرب سکه پرداختند. از سویی دیگر، ضرابخانه‌های فارس به‌استثنای ضرابخانه‌های دارابگرد (سال بیستم)، استخر (سال بیستم) و وه‌ـاز‌ـآمید‌ـقباد (سال بیستم) در این سال‌ها سکه‌ای ضرب نکرده‌اند. می‌توان حدس زد این تعداد سکه‌ها نیز نخستین نمونه‌های سکه عرب ساسانی هستند که دارای سجع عربی نیستند.[۴۰۶] بنابراین درخصوص سکه‌های مبهم سال بیستم فارس می‌توان پیشنهاد زیر را مطرح کرد: هنگامی‌که یزدگرد در دههٔ ۶۴۰ میلادی در فارس بود ضرابخانه‌های آنجا فعال بودند، اما پس از حرکت یزدگرد به سوی شرق، ضرابخانه‌های پارس شروع به ضرب نخستین سکه‌های عرب ساسانی کردند و هم‌زمان ضرابخانه‌های کرمان و سیستان برای شاهنشاه ساسانی فعال شدند. این امر احتمالاً در ارتباط با پرداخت دستمزد سربازان و موکب پادشاه در شرق بوده است.

www.tabarestan.info تبرستان

این امر همچنان درخصوص سکه‌های یزدگرد سوم مبهم است که افزایش حجم سکه‌های این پادشاه در ضرابخانه‌های کرمان و سیستان در سال بیستم حکومت یزدگرد به چه معنا است؟ آیا این نشان می‌دهد که سیستان بیش از هر استان دیگر تحت حاکمیت شاهنشاه ساسانی باقی ماند و یا ما با نمونه‌های اولیهٔ سکه‌های عرب‌ـساسانی در این استان سروکار داریم و یا اینکه رقم سال در این سکه‌ها منجمد شده است و تغییر نکرده است؟ رایج‌ترین پاسخ به این پرسش این بوده است که سکه‌های سال بیستم یزدگرد در سیستان دارای رقم سال منجمدشده است[۴۰۷] چراکه تعداد آنها بسیار زیاد

---

405 Malek 1993a: 240; Album & Bates & Floor 1993: 18.
406 Nikitin & Roth 1995: 132.
407 Tyler-Smitl1, op.cit.: 135-136.
اصطلاح تاریخ منجمد شده (Frozen date) را نخستین بار نیکیتین و روث به کار بردند (همان، ص ۱۳۱).

است. همچنین می‌دانیم که اعراب مسلمان هنگامی‌که این استان را فتح کردند همان سکه‌ها را با رقم سال بیستم و تنها با اضافه کردن سجع بسم‌اللّه ضرب می‌کردند.[۴۰۸]

سوالی که اینجا مطرح می‌شود این است که چه کسی سکه‌های سال بیستم یزدگرد را در سیستان ضرب می‌کرده است؟ پیشتر، من چنین پیشنهاد داده بودم که اولاً این سکه‌ها دارای رقم سالی منجمدشده هستند و دوم اینکه سال‌ها پس از سلطنت یزدگرد ضرب شده‌اند.[۴۰۹] درحقیقت من معتقدم که این سکه‌ها نه نمونه‌های نخستین سکه‌های عرب-ساسانی در سیستان هستند و نه متعلق به سال بیستم سلطنت یزدگرد.

www.tabarestan.info تبرستان

براساس منابع مکتوب می‌دانیم که یزدگرد سوم از طریق خوزستان ابتدا به فارس و از آنجا به کرمان (و احتمالاً سیستان) و سپس به خراسان رفت و در نهایت به فرمان حکمران مرو، ماهوی در آنجا کشته شد.[۴۱۰] حال سؤالی که باید پرسید این است که چرا ضرابخانهٔ سیستان در سال بیستم سلطنت یزدگرد باید فعال باشد؟ استوارت سرز چنین مطرح کرده است که حتی اعراب مسلمان در تمام آن سال موفق به فتح سیستان نشدند و بدین‌سبب بسیاری از این سکه‌ها باید پس از سال بیستم ضرب شده باشند.[۴۱۱] پس اگر این سکه‌ها متعلق به یزدگرد نبودند، نشان‌دهندهٔ حکمرانی چه کسی بوده است؟ به‌جز سکه‌هایی که دارای سجع عربی بسم‌اللّه هستند باقی سکه‌های سال بیستم نمی‌تواند متعلق به اعراب باشد. به‌جای آن بر روی این سکه‌ها سجعی عجیب به زبان فارسی میانه مشاهده می‌شود که در سایر سکه‌های ساسانی دیده نشده است. براساس این سجع این سکه‌ها نه می‌توانسته است متعلق به اعراب مسلمان باشد و نه شخص یزدگرد.

---

408 Sears 1988: 7.
409 Daryaee, op.cit.: 15.
410 Tabari 1990: 41 0; Tha'a1ibi, op.ctt.: 476; Frye 1975: 57-67; Zarrinkub 1975: 24-25.
411 Sears, op.cit: 7.

یزدگرد سوم پیش از مرگ خود و در سال ۶۳۱ میلادی یک فرماندهٔ نظامی (در متن چینی: *mo-se-pan* یا همان *Marzbān* در فارسی میانه) را به‌عنوان سفیر به‌سوی چینیان فرستاد تا از ایشان درخواست کمک کند.[۴۱۲] اما تحقیقات اخیر در تاریخ این دوره نشان داده است که یزدگرد هیئت دیپلماتیک دیگری به نزد چینیان در سال ۶۴۷ میلادی[۴۱۳] گسیل داشت که شامل دختران و پسران او نیز بوده است. پس از مرگ یزدگرد یکی از پسران او به نام پیروز (در متون چینی: *piru-szu*؛ فارسی میانه: *Pērōz*) از امپراتور گائوژونگ (Gaozong) برای بازپس‌گیری قلمروی ازدست‌رفتهٔ ایران درخواست کمک کرد. امپراتور با درخواست وی موافقت کرد و او با کمک نیروهای ترک و چینی موفق به برقراری سلسلهٔ دوم ایرانی (*po-szu*) ساسانیان در زرنگ (در متون چینی: *Chi-ling*) شد.[۴۱۴] این اتفاق با گزارش خروج سیستان از کنترل نیروهای مسلمان میان سال های ۶۵۸ تا ۶۷۳ هماهنگ است.[۴۱۵] پیروز در سال ۶۷۳ م جهت تلاش برای فتح دوبارهٔ سیستان به چین بازگشت اما در سال ۶۷۵ به سیستان مراجعت کرد[۴۱۶] و درنهایت به سال ۶۷۹ م از دنیا رفت.[۴۱۷] اگر چنین باشد می‌توان فرض کرد که وقتی پیروز حکومت زرنگ در سیستان را در دست گرفت سکه‌هایی با نام پدرش یزدگرد سوم ضرب کرد. چنین کاری ساسانیان را حاکمان مشروع سیستان می‌ساخت و پیروز براساس آخرین سال زندگی پدرش یعنی سال بیستمِ سلطنت یزدگرد به ضرب سکه‌ها ادامه داد. منطقاً می‌توان پرسید که چرا پیروز به‌جای نام خود، به نام پدرش یزدگرد به ضرب سکه پرداخت؟ نخستین پاسخ می‌تواند این باشد که در آن دورهٔ پر آشوب، پیروز فرصتی برای ضرب سکه به نام خود نداشته است. دلیل مهم‌تر شاید این باشد که پیروز تنها پسر یزدگرد نبوده است. کارلو چرتی

www.tabarestan.info تبرستان

---

412 Chavaunes 1941: 172; Drake 1943: 6.
413 Forte 1996a: 361-362.
414 Chavannes, op.cit.: 279; Daffina 1983: 121-167.
415 Harmatta 1971: 141.
416 Forte 1996b: 403.
417 Chavannes, op.cit.: 172.

به‌درستی نشان داده است که در یک متن آخرالزمانی می‌توان پسر دیگر یزدگرد، بهرام را بازشناخت. در متون چینی از او با نام آلوهان (Alouhan) یاد شده است. حدس زده شده است که او تا بیزانس نیز سفر کرده تا حمایت امپراتور را به‌دست آورد. در متون فارسی میانه او دارای نام بهرام ورجاوند (*Wahram Warzāwand*) است.[۴۱۸] براساس یکی از این متون، زرتشتیان چنین باور داشتند که او همراه با نیروهایش از سرزمین هند خواهد آمد و از کسانی که به ایران گزند وارد کردند انتقام خواهد کشید.[۴۱۹] امروزه سرنوشت ایرانیانِ ساسانی در سرزمین چین به‌آرامی درحال روشن‌شدن است.[۴۲۰] بررسی این منابع نشان می‌دهد که برای مدتی سرزمین‌های میان ایران و چین محلی بوده است که بازماندگان خاندان ساسانی قصد احیای قدرت خویشتن را داشتند.

www.tabarestan.info تبرستان

همچنین جز آنچه گفته شد دلیل ایدئولوژیکی نیز برای ضرب سکه با نام یزدگرد توسط پسران او وجود دارد. یزدگرد سوم آخرین شاهنشاه مشروع ایران در ذهن مردمان اواخر عهد باستان بود، پیش‌ازآنکه شاهنشاهی ساسانی توسط یک ارتش فاتح از سوی جنوب از میان برود. من معتقدم چنین وضعیتی در زمان سلطنت ملکه آذرمیدخت نیز وجود داشت و او را ناچار ساخت که در برابر رقیبان خویش سکه‌هایی با تصویر پدرش ضرب کند. این بدان معنا بود که او قصد داشت ازاین‌راه یاد و خاطرهٔ دورهٔ شکوه و ثبات شاهنشاهی را زنده نگاه دارد. پیروز و بهرام نیز عملی مشابه انجام دادند. آنان سعی کردند با ضرب سکه‌هایی با تصویر پدر خود یاد آخرین شاهنشاه ایرانشهر را از نو بازتاب دهند.

اینک به سجعِ نادری که روی سکه‌های سال بیستم یزدگرد مشاهده شده است، بازگردیم. تاکنون خوانش قانع‌کننده‌ای از این عبارت پیشنهاد نشده است. من مایلم این مقاله را با پیشنهادی برای خوانش این عبارت به پایان ببرم. پیشنهاد من این است که این سجع به شکل *āzād* (*'c'd*) خوانده شود. خطشناسی این سجع بسیار پیچیده است، بااین‌حال

---

[418] Cereti 1996: 636.
[419] Gheybi 2003.
[420] Schafer 1951: 403-422; idem 1963; Compareti 2003: 197-213.

می‌توان مشاهده کرد که حرف پایانی این سجع بسیار شبیه به خط پهلوی کتابی نگارش شده است. همچنین بر روی مهرهای اواخر دورهٔ ساسانی حرف "دال" مشابهی دیده می‌شود و از سویی دیگر شکل اتصال حرف "الف" به "دال" بر روی مهرهای صاحب عنوان "مدافع درویشان و دادور" (*drīvōšān jādaggōw ud dādwar*) نیز دیده می‌شود.[۴۲۱]

این ممکن است به این معنا باشد که کسی که متخصص در ساخت مهرهای اداری بوده است، در ساخت سرسکهٔ این سکه‌ها دست داشته است. عنوان آزاد همچنین بر روی سکه‌های حکمرانان محلی فلات ایران در قرن هفتم میلادی که موفق به حفظ استقلال خود در برابر اعراب شده بودند، دیده می‌شود.[۴۲۲] در این مورد سکه‌های سال بیستم یزدگرد می‌تواند شاهدی بر این باشد که پسران یزدگرد برای مدتی قادر به حفظ استقلال سرزمین سیستان از دست فاتحان مسلمان بودند. اتفاقی که توسط منابع متنی نیز پشتیبانی می‌شود. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که مقاومت سلطنتی با مرگ یزدگرد سوم پایان نگرفت، بلکه از طریق پسرانش تا اواخر سدهٔ هفتم میلادی ادامه یافت. این مقاومت سلطنتی در سیستان ممکن است یکی دیگر از دلایل قیام محلی علیهٔ مسلمانان پس از سال ۶۵۱ م ـ که در کتب فتوح ذکر شده ـ باشد.

www.tabarestan.info تبرستان



سکه یزدگرد سوم

[421] Gyselen 1989: 113.
[422] Idem, 2000: 85-86.

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

فهرست منابع

Adams, R.McC. (1962). "Agriculture and urban life in early southwestern Iran", *Science* 136: 109 - 122.

Adams, R.McC. (1965). *Land Behind Baghdad.* Chicago.

Adams, R.McC. and Hansen, D.P. (1968). "Archaeological reconnaissance and soundings in Jund ī Shāpūr", *AO* 7: 53 - 70.

Adle, C. (1992). "Investigations arch éologiques dans le Gorgan: au pays Turcoman et aux confi ns Irano - Afghans (notes)", in Bacque - Grammont and Dor, eds., 177 – 205.

Afshar, I. (2009). "Haft-khān rasidan fe Iran-e bāstān", *Bukhara*, 11 (70).

Ahn, G. (1992). *Religiöse Herrscherlegitimation im achämenidischen Iran*, *AI* 31, Leiden,

Alram, M, (1999). "The beginning of sasanian coinage", *BAI* 13: 67-76.

Alram, M. and R. Gyselen. (2003). *Sylloge Nummorum Sasanidarum, 1: Ardashir I–Shapur I.* Vienna: Verlag der Österreichische Akademie der Wissenschaften.

Altheim-Stiehl, R., (1992). "The Sasanians in Egypt - Some Evidence of Historical Interest", *Bulletin de la société d'archéologie Copte* 31: 87-92.

Anklesaria, B. T. (1956). *Zand ī Akāsīh, Iranian or Greater Bundahišn*, Bombay.

Anklesaria, E. T. D. (1908). *The Bundahishn*, Being a Facsimile of the TD Manuscript, No. 2, Bombay.

Anon, (1939). *Mojmal ol-Tawarikh wal-Qesas*, ed. M. T. Bahar. Tehran: Kolaleh Khavar.

Artamonov, M. (1962). *Istoriya Khazar* (History of the Khazars), Leningrad.

Azarnouche, S. (2013). *Husraw ī Kawādān ud Rēdag-ē. Khosrow fils de Kawād et un page*, (Studia Iranica, Chaier 49), Paris.

Back, M. (1978). *Die Sassanidischen Staatsinschriften*. Leiden.

Bahār, M. (1368). "Joghrāfiyā-ye Asātiri-ye Iran" (The Mythical Geography of Iran), *Az Ostureh tā Tārikh* (From Myth to History). Tehran.

Bahār, M. (1375). *Pajuhešī dar Asātire Irān* (A Study of Myths of Iran). Tehran.

Baily, H. W. (1989). "Baga ii, In Old and Middle Iranian", *Encyclopaedia Iranica.*

Bartholomae, C. (1904). *Altiranisches Wörterbuch*, Strasbourg [reprinted Berlin and New York, 1974].

Bernheimer, T. & Silverstein, A (2012). *Late Antiquity: Eastern Perspectives*. Cambridge: Gibb Memorial Trust.

Bēruni, A.R. (1367). *al-Tafhim*, ed. J.D. Homāī. Tehran.

Bier, L. (1986). *Sarvistan: A Study in Early Iranian Architecture*. University Park.

Bivar, A.D.H & Fehèrvéri, G. (1966). "The Walls of Tammisha", *Iran*, vol. 4, 1966.

Blockley, R. C. (1987). "The Division of Armenia between the Romans and the Persians at the End of the Fourth Century AD", *Historia: Zeitschrift für Alte Geschichte*, 36(2): 222 - 234.

Blockley, R. C. (1988). "Ammianus Marcellinus on the Persian Invasion of AD 359", *Phoenix*, 42(3): 244 - 260.

Bogoliubov, M.N. (1974). "Titre honorifique d'un chef militaire achemenide en Haute-Egypte", *Commemoration Cyrus. Hommage Universel* II. Leiden.

Börm, H. (2008). "Es war allerdings nicht so, dass sie es im Sinne eines Tributes erhielten, wie viele meinten", Anlässe und Funktion der persischen Geldforderungen an die Römer, *Historia* 57: 327- 346.

Bosworth, C. E. (2009). "The Persistent Older Heritage in the medieval Iranian Lands", *The Idea of Iran, The Rise of Islam*, edited by V. S. Curtis and S. Stewart, 33 - 41. London: I. B. Tauris.

Bosworth, E. (2003). "Hira", *Encyclopaedia Iranica*, ed. E. Yarshater.

www.tabarestan.info تبرستان

Boucharlat, R. (1985). "Chahar taq et temple du feu sassanide: quelques remarques", in Huot et al., eds.: 461 - 478.

Boucharlat, R. (1987). "Suse a l'epoque sassanide", *Mesopotamia* 22: 357 - 366.

Boucharlat, R. (1993). "Pottery in Susa during the Seleucid, Parthian and early Sasanian period", in Finkbeiner, ed.: 41 - 57.

Boucharlat, R. and Lecomte, O. eds. (1987). *Fouilles de Tureng Tepe 1: Les périodes sassanides et islamiques*. Paris.

Boucharlat, R., Haerinck, E., Phillips, C. and Potts, D.T. (1991). "Note on an Ubaid -pottery sites in the Emirate of Umm al - Qaiwain", *AAE* 2: 65 - 71.

Bowersoc, G. W. & Brown, P. & Grabar, O. (2001). *Interpreting Late Antiquity: Essays on the Postclassical World*. Cambridge, MA: Harvard University Press.

Boyce, M. (1968). "Middle Persian Literature." *Handbuch der Orientalistik*, 4(1): 31-79.

Boyce, M. (1989). *A History of Zoroastrianism*, vol. I. Leiden.

Briant, P. (2001). *Bulletin d'histoire achemenide* 11, *Persika* I, Paris.

Briant, P. (2002). *From Cyrus to Alexander the Great. A History of the Persian Empire*, Winona Lake, Indiana.

Brock, P. and Harvey, A. (1987). *Holy Women of the Syrian Orient*, University of California Press.

Brosius, M. (1998). "Artemis Persike and Artemis Anaitis", in M. Brosius and A. Kuhrt (eds.), *Studiesin Persian History: Essays in Memory of David M. Lewis. Achaemenid History* 11 (Leiden and Boston): 227 - 238.

Brown, P. (1971). *The World of Late Antiquity*. London: Thames and Hudson.

Bundahišn (1369). translated by M. Bahār. Tehran.

Callieri, P. (1998). "A proposito di un'iconografia monetale dei dinasti del Flirspost-achemenide", *OCNUS: quaderni de/la Scuola di sp ecializzazione inarchaeologia* 6: 25-38.

Canepa, M. P. (2010). *The Two Eyes of the Earth: Art and Ritual of Kingship beetween Rome and Sasanian Iran*, UC Press, Los Angeles.

Canepa, M. P. (2010a). "Technologies of Memory in Early Sasanian Iran: Achaemenid Sites and Sasanian Identity", *American Journal of Archeology*, 114(4): 563-96.

www.tabarestan.info

Canepa, M. P. (2013). "Building a New Vision of the Past in the Sasanian Empire: The Sanctuary of Lake Kayansih and the Great Fires of Iran", *JPS* 5: p.69 - 94.

Cereti, C.G., (1996). "Again on Wahram I Warzawand", *La Persia e l'Asia Centrale da Alessandro al X Secolo*, Roma: 629-639.

Chaumont, M. L., (1987). "Bōrān", *Encyclopaedia Iranica* II: 366.

Chavannes, E., (1941). *Documents sur les Tou-kiue Occidentaux*, Paris.

Choksy, J. K. (1988). "Sacral kingship in Sasanian Iran", *BAI* 2: 35-52.

Choksy, J. K., (2002). *Evil, Good and Gender. Facets of the Feminine in Zoroastrian Religious History*. Peter Lang, New York.

Christensen, A. (1385). *Farāsū-ye Daryā-ye Khazar*. Translated by M. Ahadzadegan Ahani and A. Alfonūn Tahūrī. Tehran.

Christensen, A. (1907). *L'empire des Sassanides, le peuple, l'état, la cour*. Copenhagen: Bianco Lunos Bogtrykkeri.

Christensen, A. (1917). *Les types du premier homme et du premier roi dans l'histoire legendaire des Iraniens*, vol. I.

Christensen, A. (1944). *L'Iran sous les Sassanides*. Copenhagen: E. Munksgaard.

Codex Justinianus, (2002). *The Roman Eastern Frontier and the Persian Wars*. Part II AD 363-630, eds. G. Greatrex & S.N.C. Lieu, Routledge: 33-34.

Compareti, M. (2009). "Chinese–Iranian Relations xv: The Last Sasanians in China", *Encyclopaedia Iranica*, online.

Compareti, M., (2003). "The Last Sasanians in China", *Eurasian Studies*, vol. II, no. 2: I97-213.

Crone, P. (1991). "Kavād's Heresy and Mazdak's Revolt", *Iran*, 29: 21-42.

Curtis, V. S. (1999). "Some Observations on Coins of Peroz and Kavad I." In M. Alram and D. E. Klimburg-Salter (eds.), *Coins, Art, and Chronology*: 303- 313. Vienna: Austrian Academy of Sciences.

Curzon, G.N. (1882). *Persia and Persian Question*, vol. 2. London.

Daffina, P., (1983). "La Persia Sassanide secondo Je fonti Cinesi", *Rivista degli Studi Orientali*, vol. LVII: 121-167.

Daryaee, T. (1995). "Keyanid history or national history? the nature of Sāsānian Zoroastian hisroriography", *The Journal of the Society for Iranian Studies*, 28 (3-4).

www.tabarestan.info

Daryaee, T. (1997). "The Use of Religio-Political of Xusro II", *Journal of the American Numismatic Society* (7): 41-54.

Daryaee, T. (1998). "National history or Kayanid history? The nature of Sasanid Zoroastrian historiography", *Iranian Studies* 31/3-4: 129-141.

Daryaee, T. (1998). "The Coinage of Xusro II: Propaganda", *The Journal of the American Numismatic Society* 7: 41- 54.

Daryaee, T. (1999). "The Coinage of Queen Boran and its Significance for Late Sasanian Imperial Ideology", *The Bulletin of Asia Institute* 13: 77-82.

Daryaee, T. (2001). "čand nokte darbare-ye matn pahlavi-ye sahrestanha-ye iransahr (Some Notes on the Pahalvi Text of Sahrestānhāye Erānšahr)", *Iranshenasi* XII, 4: 797- 798.

Daryaee, T. (2002a). "The Changing 'image of the World': Geography and Imperial Propaganda in Ancient Persia", *Electrum, Studies in Ancient History*, vol. 6: 99-109.

Daryaee, T. (2002b). *Šahrestānīhā ī Ērānšahr: A Middle Persian Text on Late Antique Geography, Epic and History*. Costa Mesa: Mazda.

Daryaee, T. (2003). "The ideal king in the sasanian world: Ardaxsir i Pabagan or XusroAnusag-ruwan?", *Name-ye Iran-e Bastan, The International Journal of Ancient Iranian Studies* 3/4: 33- 46.

Daryaee, T. (2005). "Ethnic and Territorial Boundaries in Late Antique and Early Medieval Persia (Third to Tenth Century)", *Borders, Barriers, and Ethnogenesis. Frontiers in Late Antiquity and Middle Ages*, ed. F. Curta, Brepols: 124-138.

Daryaee, T. (2007). "Imitatio Alexandri and Its Impact on Late Arsacid, Early Sasanian and Middle Persian Literature", *Electrum*, 12.

Daryaee, T. (2007). "Ahamiyat-e nahad-e padesahi-ye suluki dar sekl-giri-ye ideologyye sahansahi dar Iran-e bastan (The Importance of Seleucid Institution of Kingship in the formation of Imperial Ideology of Ancient Iran)", *Bulletin of Ancient Iranian History* 2: 1-12.

Daryaee, T. (2007). Yazdgerd III's Last Year: Coinage and History of Sīstān at the end of Late Antiquity. *Iranistik* 5: 21- 29.

Daryaee, T. (2008). *Sasanian Iran: A Portrait of a Late Antique Empire*. Costa Mesa, CA: Mazda Publishers.

Daryaee, T. (2009). *Sasanian Persia: The Rise and Fall of an Empire*. London: I. B. Tauris.

www.tabarestan.info تبرستان

De Jong, A. F. (2003). "Zoroastrian Self-Definition in Contact with Other Faiths", *Irano-Judaica* V, edited by Shaul Shaked and Amnon Netzer: 16 - 26. Jerusalem: Ben Zvi Institute.

De Jong, A. F. (2004). "Zoroastrian Religious Polemics and their Contexts: Interconfessional Relations in the Sasanian Empire", *Religious Polemics in Context. Papers presented to the Second International Conference of the Leiden Institute for the Study of Religions (Studies in Theology and Religion 11).* edited by Teo L. Hettema and Arie van der Kooij: 48–63. Assen: Royal van Gorcum.

Dieulafoy, M. (1884 -1889). *L'Art antique de la Perse. Achemenides, Parthes, Sassanides*, 3 vols, Paris.

Dignas, B. & E. Winter. (2007). *Rome and Persia in Late Antiquity.* Cambridge: Cambridge University Press.

Duchesne-Guillemin, J. (1955). "L'homme dans la religion iranienne", Bleeker, C.J. (ed.). *Anthropologie religieuse, I 'hamme et sa destiwie a lalumiere de I 'histaire des religions*, Leiden: 93-107.

Dumezil, G. (1973). *The Destiny of a King.* Chicago and London.

Elishe. (1982). *History of Vardan and the Armenian War*, trans. and comm. R. W. Thomson. Cambridge, MA: Harvard University Press.

Emrani, H. (2005). *The Political Life of Queen Boran: Her Rise to Power and Factors that Legitimized her Rule.* MA Thesis, California State University, Fullerton.

Emrani, H. (2009). "Like Father, Like Daughter: Late Sasanian Imperial Ideology and the Rise of Bōrān to Power", *e-Sasanika*, 9: 1-20.

Fiey, J. - M. (1967). "Topography of al - Mada'in", *Sumer* 23: 3 - 38.

Fisher, G. (2011). *Between Empires: Arabs, Romans, and Sasanians in Late Antiquity.* Oxford: Oxford University Press.

Fisher, G. (2015). *Arabs and Empires Before Islam.* Oxford: Oxford University Press.

Flandin, E. and Coste, P. (1843 - 54). *Voyage en Perse*, 6 vols. Paris.

Forte, A. (I996a). "The Edict of 638 Allowing the Diffusion of Christianity in China", in P. Pelliot, *L'inscription nestorienne de Si-Ngan-Fou*, ed. A. Forte, Kyoto and Paris: 349 - 374.

Forte, A. (I996b). "On the So-Called Abraham from Persia", in P. Pelliot, *L'inscription nestorienne de Si-Ngan-Fou*, ed. A. Forte, Kyoto and Paris: 375- 428.

Frye, R. N. (1964). "The charisma of kingship in ancient Iran", *IrAnt* 4: 36-54. Fukai, S. et al. (1972). Taq-i Bustan II, Tokyo.

Frye, R. N. (1970a). "Sassanian clay sealings in the Baghdad Museum", *Sumer* 26: 237 - 240.

Frye, R. N. (1970b). "Sasanian seal inscriptions", *Beiträge zur Alten Geschichte und deren Nachleben. Festschrift für Franz Altheim zum 6.10.1968*, edited by Stiehl, Ruth / Stier, Hans E. 2 Bde: 77 - 84.

Frye, R. N. (1974). "Methodology in Iranian History", *Neue Methodologie in der Iranistik*, edited by R. N. Frye: 46–58.

Frye, R. N. (1975). *The Golden Age of Persia, The Arabs in the East*, London.

Frye, R. N. (1983). *The History of Ancient Iran*. Munchen.

Garibоldi, A. (2004). "Royal ideological patterns between Seleucid and Parthian Coins: The case of θεοπατωρ", *Commerce and Monetary Systemsin the Ancient World: Means of Transmission and Cultural Interaction. Proceedings of the Fifth Annual Symposium of the Assyrian and Babylonian Intellectual Heritage Project Held in Innsbruck*, Austria, October 3rd-8th 2002, ed. K. Schnegg, Melammu Symposia V: 366-384.

Geertz, C., (1977). "Centers, Kings, and Charisma: Reflections on the Symbolics of Power", *Culture and its Creators, Essays in honor of Edward Shils*, J. Ben-David and T. N. Clark (eds.), London/Chicago: The University of Chicago Press.

Gershevitch, I. (1959). *The Avestan Hymn to Mithra*. Cambridge.

Gheiby, B. (1999). *Ayadgar I Zariran*, Pahlavi Literature Series, 4, Bielefeldi.

Gheybi, B. (2003). *Amadan-e Bahram-e Varjavand*, Bielfield: Nemudar Press.

Ghirshman, R. (1962). *Persian Art: The Parthian and Sassanian Dynasties, 249 BC - 651 AD*. London.

Ghirshman, R. (1971). *Bichapour*, vol. 1. Paris.

Gignoux, Ph. (1984). "Church-state relations in the Sasanian period", in Prince, H.I.H.and Mikasa, T. (eds.), *Monarchies and Socio-Religious Traditions in the Ancient Near East*, Wiesbaden: 72-80.

Gignoux, Ph. (1986). *Noms propres sassanides en Moyen- Perse epigraphique*. Österreichischen Akademie der Wissenschaften, Wien.

Gignoux, Ph. (1987). "Āzarmīgduxt", *Encyclopaedia Iranica* 3: 190.

www.tabarestan.info

Gignoux, Ph. (1989). "Problemes de distinction et de priorite des sources", *Prolegomena to the Sources on the History of Pre-Islamic Central Asia*, edited by J. Harmatta. Budapest: Akadémiai Kiado.

Gignoux, Ph. (1991). *Les quatre inscription du mage Kerdīr*. Leuven.

Gnoli, G. (1989). *The Idea of Iran: An Essay on its Origin*, Rome.

Gnoli, G. (1998). "L'Iran tardoantico e la regalia sassanide", *Mediterraneo antieo, eeonomie, societa, culture* III: 115-139.

Gobl, R. (1983). "Sasanian numismatics", *CHI* 3 / 2: 322 - 342.

Godard, A. (1965). *The Art of Iran*, London.

Grenet F., and E. de Ia Vaissare, (2002). "The last days of Panjikent", *Silk Road Art and Archaeology*, vol. 8.

Gullini, G. (1966). "Problems of an excavation in northern Babylonia", *Mesopotamia* 1: 7 - 38.

Gyselen, R. (1989). *La géographie administrative de l'empire sassanide, les témoignages sigilloraphiques. Centre National pour la Recherce Scientifique et de l'Associaton pour l'Avancement des Etudes Iraniennes*, Paris.

Gyselen, R. (1998). "Les Données de géographie administrative dans le Shahrestānhāye Erānšahr", *Studia Iranica* 17: 191 - 206.

Gyselen, R. (2000). *Arab-Sasanian Copper Coinage*, Wien: Verlag der Osterreichischen Akademie der Wissenschaften.

Gyselen, R. (2001). *The Four Generals of the Sasanian Empire: Some Sigillographic Evidence*. Rome: Istituto italiano per l'Africa e l'Oriente.

Gyselen, R., (2004). *New Evidence for Sasanian Numismatics: The Collection of Ahmad Saeedi*, Res Orientales XVI, Leuven.

Gyselen, R. (2007). *Sasanian Seals and Sealings in the A. Saeedi Collection*. Leuven.

Hannatta, J., (1971). "Sino-Iranica", *Acta Antiqua Academiae Scientiarum Hungaricae*, vol.xix: 113-148.

Henning, W. B. (1941). "The Disintegration of the Avestic Studies", *Transactions of Philological Society* 41: 40-56.

Henning, W.B. (1968). *Ein persicher Titel im Altaramaischen, Memoriam Paul Kahle*, Berlin: 138-145 (reprint 1977) WB. Henning - Selected Papers, Acta Iranica, vol. vi. Leiden: 659- 666.

Herman, G. (2014). *Jews, Christians, and Zoroastrians: Religious Dynamics in a Sasanian Context*. Piscataway, NJ: Gorgias Press.

Herodotus (1875). *The History of Herodotus*, translated by G. Rawlinson. New York.

Herrenschmidt, C. (1976). "Désignation de l'empire et concepts politiques de Darius I d'après ses inscriptions en vieux-perse", *StIr* 5: 33-65.

Herrmann, G. and Curtis, J. (2002). "Sasanian rock reliefs", *Encyclopaedia Iranica*, online.

Herzfeld, E.E. (1936). *Archaeological History of Iran*. Oxford.

Hintze, A. (1994). *Der Zamyad Yasht; Edition, Uebersetzung, Kommentar*. Reichert, Wiesbaden.

Hodges, R. & Whitehouse, D. (1983). *Mohammed, Charlemagne and the Origins of Europe*. Ithaca, NY: Cornell University Press.

Hodgson, M. G. (1961). *The Venture of Islam: The Expansion of Islam in the Middle Periods*. Chicago, IL: University of Chicago Press.

Hoffmann, K. (1975). "Zum Zeicheninventar der Awesta-Schrift", *Aufsätze zur Indoiranistik* I, I, Wiesbaden: 316-325.

Howard-Johnston, J. (1999). "Heraclius' Persian Campaigns and the Revival of the East Roman Empire, 622–630", *War in History*, 6(1): 1-44.

Huff, D. (1971). "Qal'a-ye Dukhtar bei Firuzabad: ein Beitrag zur sasanidischen Palastarchitektur", *AMI* 4: 127 - 171.

Huff, D. (1974). "An archaeological survey in the area of Firuzabad, Fars", *Proceedings of the 2nd Annual Symposium on Archaeological Research in Iran 1973*, in Bagherzadeh, ed.: 155 - 179.

Huff, D. (1978). "Recherches archéologiques à Takht-i Suleiman (Iran), centre religieux royal sassanide", *CRAIBL* 1978: 774 - 789.

Huff, D. (1986). "Archaeology iv. Sasanian", *Encyclopaedia Iranica* 2: 302 - 308.

Huff, D. (1993). "Architecture sassanide", in Vanden Berghe, ed.: 45 - 61.

Huff, D. (2004). "Takht-i Suleiman: Sasanian fire sanctuary and Mongolian palace", in Stollner et al., eds.: 462 - 471.

Huff, D. (2008). "The formation and ideology of the Sasanian state in the context of archaeological evidence", in Curtis and Stewart, eds.: 31- 59.

Huff, D. (2008). "The Functional Layout of the Fire Sanctuary of Takht-i Sulaimān", *Current Research in Sasanian Archaeology, Art and History*, in D. Kennet & P. Luft, eds. (BAR International Series 1810): 1-14.

Huff, D. (2009). "Fursten, Festungen und Feuertempel: das sassanidische Imperium (224 – 651 n. Chr.)", in Stronach and Mousavi, eds.: 76 - 109.

Humbach, H. and Ichaporia, P. (1998). *Zamyād Yasht. Yasht 19 of the Younger Avesta, Text, Translation, Commentary*, Wiesbadeh.

Humbach, H. & P. O. Skjærvø. (1978-1983). *The Sassanian Inscription of Paikuli*, 3 vols. Wiesbaden: Ludwig Reichert.

Humbach, H. (1991). *The Gāthas of Zarathushtra and the Other Old Avestan Texts, Part I: Introduction - Text and Translation*. Heidelberg.

Huyse, Ph. (1990). Noch einmal zu Parallelen zwischen Achaemeniden und Sasaniden in schriften, *AMI N.F.*, 23: 173- 183.

Huyse, Ph. (1999). *Die dreisprachige Inschrift Šabuhrs I. an der Ka'ba-i Zarduš*. (CII, vol I). London.

Ibn Rustah (1955). *A'laq nafisa*. Translated by G. Wiet. Caire.

Invernizzi, A. (2005). *Il Genio Vagante: Babilonia, Ctesifonte, Persepoli in racconti di viaggio e testimonianze dei secoli XII - XVIII*. Alessandria.

Invernizzi, A. and Venco Ricciardi, R. (1999). "Seleucie et Ctesiphon, centres parthe et sassanide", *DA* 243: 40 - 43.

Johnson, S. F. (2012). *Oxford Handbook of Late Antiquity*. Oxford: Oxford University Press.

Kaim, B. (2004). "Ancient fire temples in the light of the discovery at Mele Hairam", *IrAnt* 39: 323 - 337.

Kaim, B. (2006). "Où adorer les dieux? Un spectaculaire temple du feu d'èpoque sassanide", *DA* 317: 66 - 71.

Kawami, T.S. (1987). *Monumental Art of the Parthian Period in Iran*. Leiden.

Keall, E.J. (1986). "Ayvān (or Tāq)-e Kesrā", *Encyclopaedia Iranica* 3: 155 - 159.

Kent, R, G, (1953). *Old Persian Grammar, Texts, Lexicon*, (second edition). American Oriental Society, New Haven, Connecticut.

Ker Porter, R. (1822). *Travels in Georgia, Persia, Armenia, Ancient Babylonia. During the Years 1817, 1818, 1819, and 1820*, vol. 2. London.

Kettenhofen, E. (1994). "Darband", *Encyclopaedia Iranica*, ed. E. Yarshater.

Kiani, M.Y. (1982). *Parthian Sites in Hyrcania: The Gurgan Plain*. Berlin.

Kimball, F. (1964). "The Sasanian building at Damghan (Tepe Hissar)", in Pope, ed., 579 - 583.

Kirfel, W. (1967). *Die Kosmographie der Inder*. Darmstadt.

Kitāb al-tanbīh wa-al-ishrāf, translated by A.-B. Payandeh, Tehran.

Kleiss, W. (1973). "Qal'eh Zohak in Azerbaijan", *AMI* 6: 163 - 188.

Klíma, O. (1988). *Ruhm und Untergang des alten Iran*. Berlin: F.A. Brockhaus.

Kramers, J.H. and Bosworth, C.E. (1996). "Shushtar", *Encyclopaedia of Islam* 9 :512 - 513.

Kreyenbroeck, P. G. (2002). "Millennialism and eschatology in the Zoroastrian Tradition", *Imagining the End: Visions of Apocalypse from the Ancient Middle East to Modern America*. I. B. Tauris, London.

Kušnāme (1378). ed. J. Matīnī, J. Tehran.

Le Strange, G. (1905). *The Lands of the Eastern Caliphate*. Cambridge.

Lincoln, B. (1992). "cehr", *Encyclopaedia Iranica* V: 118 - 119.

Litvinsky, B. A. (1996). "The Hephthalite Empire", *History of Civilizations of Central Asia, Volume* III:135- 62. Paris: UNESCO.

MacKenzie, D. N. (1998). "Ērān, Ērānšahr," *Encyclopaedia Iranica*, ed. E. Yarshater.

Macuch, M. (1993). *Rechtskasuistik und Gerichtspraxis zu Beginn des siebenten Jahrhunderts in Iran. Die Rechtssammlung des Farrohmard i Wahrāmān*. Wiesbaden.

Macuch, M. (2004). "Pious Foundations in Byzantine and Sasanian Law", *La Persia e Bisanzio Convegno Internazionale*, edited by G. Gnoli:181-196. Rome: Accademia nazionale dei Lincei.

Macuch, M. (2006). "The Function of Temporary Marriage in the Context of Sasanian Family Law", *Proceedings of the Fifth Conference of the Societas Iranologica Europea*. Vol. II of Ancient and Medieval Iranian Studies, edited by A. Panaino and A. Piras, 585- 597. Milan: Edizioni Mimesis.

Mahamedi, H. (2004). "Wall as a System of Frontier Defense During the Sasanid Period", in T. Daryaee and M. Omidsalar (eds.), *Mēnōg ī Xrad: The Spirit of Wisdom. Essays in Memory of Ahmad Tafazzoli* (Costa Mesa, CA, 2004):145-159

Malek, H. M. and V. Sarkhosh Curtis, (1998). "History of the Coinage of the Sasanian Queen Bōrān (AD 629-631)", *The Numismatic Chronicle* 158: 113- 129.

Malek, H. M., (1995). "The Coinage of the Sasanian King Kavād II (AD 628)", *The Numismatic Chronicle* 155: 119-129.

Markwart, J. (1932). *A Catalogue of the Provincial Capitals of Ērānšahr*, ed. G. Messina, Rome.

Maurer - Trinkaus, K. (1983). "Pre - Islamic settlement and land use in Damghan", *IrAnt* 18: 119 - 144.

Maurer - Trinkaus, K. (1989). "Archaeological survey of the Damghan plain, northeastern Iran, 1976 - 1977", in Dyson and Howard, eds., 135 - 141.

Mayrhofer, M. (1976). *Kurzgefasstes etymologisches Wörterbuch der Altindischen*, Carl Winter Universitatsverlag, Lieferung 26, Heidelberg.

McDonough, S. (2008). "A Second Constantine? The Sasanian King Yazdgard in Christian History and Historiography", *Journal of Late Antiquity*, 1(1): 127-140.

Mehryar, M. (2000). "Sima - ye shahr - e Bishāpur dar dowrān-e eslamī", in Anonymous, ed., 11 - 138.

Millar, F. (1993). *The Roman Near East 31 BC - AD 337*, Cambridge and London.

Minorsky, V. (1944). "Roman and Byzantine campaigns in Atropatene", *BSOAS* 11: 243 - 265.

Misaim, S. J. (1999). *Persian Historiography: To the End of the Twelfth Century*, Edinburgh, Edinburgh Universiry Press.

Mochiri, M. I., (1972). *Études de numismatique Iranienne sous les Sassanides*. Tome I, Téhéran.

Mokhtarian, J. S. (2015). *Rabbis, Sorcerers, Kings, and Priests: The Culture of the Talmud in Ancient Iran*. Oakland: University of California Press.

Momigliano, A. (1990). *The Classical Foundations of Modern Historiography*, Los Angles: University of California Press.

Monchi-Zadeh, D. (1975). *Topographisch-Historische Studien zum Iranischen Nationalepos*. Wiesbaden.

Monchi-Zadeh, D. (1982). *Xusrov I Kavatan ut Retak, Pahlavi Text, Transcription and Translation, in Hommages et Opera Minora viii*. Monumentum Georg Morgenstierne. Leiden: 47- 91.

Moorey, P.R.S. (1978). *Kish Excavations 1923 - 1933*. Oxford.

Moradi, Y. (2003). "Preliminary report on the first season of the third campaign of archaeological excavations at Takht - e Suleiman", *Nāme - ye Pazhuheshgāh-e Mirās-e Farhangi* 1/2: 12.

Morgan, P.H. (2003). "Some remarks on a preliminary survey in eastern Fars", *Iran* 41 :323 - 338.

Morony, M. (1987). "Syria Under the Persians 610-629", in Bakhit M.A, ed., *Proceedings of the Second Symposium on the History of Bilād al-Shām During the Early Islamic Period up to 40 A.H. / 640 A.D.*: 87-95. Amman.

Morony, M. (1994). "Land use and settlement patterns in Late Sasanian and early Islamic Iraq", in King and Cameron, eds.: 221 - 229.

Morony, M. G. (1976). "The Effects of the Muslim Conquest on the Persian Population of Iraq", *Iran* 14: 41-59.

Morony, M. G. (1984). *Iraq after the Muslim Conquest*. Princeton, NJ: Princeton University Press.

Morony, M. G. (1997). "Sasanids", *Encyclopaedia of Islam* 9: 70-83.

Morony, M. G. (2007). "'For Whom Does the Writer Write?' The First Bubonic Plague Pandemic According to Syriac Sources", in L. K. Little (Ed.), *Plague and the End of Antiquity*: 59-86. Cambridge: Cambridge University Press.

Morony, M. G. (2009). "Madā'en", *Encyclopaedia Iranica,* online.

Mostafavi, M.T. (1978). *The Land of Pārs*. Chippenham.

Naumann, R. (1965). "A fire - temple of the Magians in NW Persia", *ILN* January 16: 23 - 25.

Naumann, R. (1977). *Die Ruinen von Tacht-e Suleiman und Zendan-e Suleiman und Umgebung*. Berlin.

Neely, J.A. (1974). "Sasanian and early Islamic water - control and irrigations systems on the Deh Luran plain, Iran", in Downing and Gibson, eds., 21 - 42.

Negro Ponzi, M. (2005). "Al-Madāin: problemi di Topografia", *Mesopotamia* 40: 145 - 169.

Neusner, J. (1963). "Parthian political ideology", *IrAnt* 3: 40-59.

Neusner, J. (1986). *Israel's Politics in Sasanian Iran. Lanham*, MD: University Press of America.

Nikitin, A. (1999). "Notes on the Chronology of the Kushano-Sasanian Kingdom." In M. Alram and D. E. Klimburg-Salter (Eds.), *Coins, Art,*

and Chronology: Essays on the Pre-Islamic History of the Indo-Iranian Borderlands: 259 - 63. Vienna: Verlag der OeAW.

Nokandeh, J. & Sauer, E. et. al., (2006). "Linear Barriers of Northern Iran: The Great Wall of Gorgan and the Wall of Tammishe", *Iran*, vol. 44.

Nöldeke, T. (1879). *Geschichte der Perser uud Araber zur Zeit der Sasaniden*, Leiden.

Nyberg, S.H. (1974). *A Manual of Pahlavi, Part II: Glossary*, Wiesbaden.

Ong, WJ. (1982). *Orality and literacy, The Technologizing of the World*, London.

Pakzad, F. (2005). *Bundahišn: Zoroastrische Kosmogonie und Kosmologie*, Tehran.

Panaino, A. (2004). "Astral characters of kingship in the Sasanian and Byzantine worlds", *La Persia e Bisanzio, Accademia nazionale dei lincei*, Rome: 555-594.

Panaino, A. (2006). "Women and Kingship: Some Remarks about the Enthronisation of Queen Bōrān and her Sister *Āzarmīgduxt", in Wiesehöfer, J. & Huyse, Ph. (Eds.), *Ērān ud Anērān: Studien zu den Beziehungen zwischen dem Sasanidenreich und der Mittelmeerwelt*, München.

Panaino, A. (2009). "The King and the Gods in the Sasanian Royal Ideology", in R. Gyselen (Ed.), *Sources pour l'histoire et la géographie du monde iranien (224–710)*, (Res Orientales XVIII): 209- 256. Bures-sur-Yvette: Groupe pour l'étude de la civilisation du Moyen-Orient.

Payne, R. E. (2015). *A State of Mixture: Christians, Zoroastrians, and Iranian Political Culture in Late Antiquity*. Oakland: University of California Press.

Pirart, E.V. (1992). *Kayan Yasn (Yasht 10.9- 96). L'Origine Avestique des dynasties mythiques d'Iran*. Barcelona.

Piras, A. (2002). "Preliminary remarks on MELAMMU database: thecontinuity of Mesopotamian culture showed by Iranoiogicai evidences", in Panaino, A. and Peltinato, G. (eds.), *Second Melammu Symposia* Ill, Milan: 205-2 14.

Piras, A. (2004). "Mesopotamian sacred marriage and pre-Islamic Iran", in Panaino, A and Piras, A (eds.), *Melammu Symposia* IV, Milan: 249-259.

Pisani, V. (1933). "Note miscellanee", *Rivista degli Studi Orientali*, vol. xiv, fasc. I, Rome: 83-86.

www.tabarestan.info تبرستان

Potts, D.T. (2007). "Foundation houses, fire altars and the frataraka: interpreting the iconography of some post-Achaemenid Persian coins", *IrAnt* 42: 271-300.

Pourshariati, P., (2008). *Decline and Fall of the Sasanian Empire: The Sasanian-Parthian Confederacy and the Arab Conquest of Iran*. IB Tauris.

Procopius. (1914). *History of the Wars*, trans. H.B. Dewing. Cambridge, MA: Harvard University Press.

Puschnigg, G. (2006). *Ceramics of the Merv Oasis: Recycling the city*. Walnut Creek.

Qazvīnī, M. (1984). "Moqhadame-ye Šāhnāme-ye Ghadīm", *Bīst maghāle-ye Qazvīnī*, ed. A. Iqbāl, vol. II, Tehran.

Rahbar, M. (1997). "Excavations at Bandiy ā n, Darreh Gaz, Khorāsān", *Archaeological Reports of Iran* 1: 9 - 32 (in Persian with English abstract).

Rahbar, M. (1998). "Découverte d' un monument d'époque sassanide à Bandian, Dargaz (Nord Khorassan). Fouilles 1994 et 1995", *StIr* 27 / 2: 213 - 250.

Rahbar, M. (1999). "A Dargaz (Khorassan): de coverts de Peneaux de studs sassanides", *DA* 243: 62 - 65.

Rapp, S. (2014). *The Sasanian World through Georgian Eyes: Caucasia and the Iranian Commonwealth in Late Antique Georgian Literature*. Farnham: Ashgate.

Rawlinson, G. (1882). *The Seventh Great Oriental Monarchy: or the Geography, History and Antiquities of the Sassanian or the New Persian Empire*. New York: Dodd, Mead.

Rawlinson, H.C. (1840). "Notes on a Journey from Tabriz, through Persian Kurdistan, to the ruins of Takhti - Soleiman, and from thence by Zenjan and Tarom, to Gilan, in October and November, 1838. With a memoir on the site of the Atropatenian Ecbatana", *JRGS* 10: 1 - 64.

Reuther, O. (1929a). "The German excavations at Ctesiphon", *Antiquity* 3: 434 - 451.

Reuther, O. (1929b). *Die Ausgrabungen der Deutschen Ktesiphon - Expedition im Winter 1928/9*. Berlin.

Reuther, O. (1964). "Sasanian architecture", in Pope, ed.: 493 - 577.

Robinson, C. (2003). *Islamic Historiography*, Cambridge, Cambridge University Press.

Roggen, D.L. (1905). "Notice sur anciens travaux hydrauliques en Susiane", *MDP* 7: 166 - 207.

Romm, J.S. (1992). *The Edges of the Earth in Ancient Thought, Geography, Exploration, and Fiction*. New Jersey.

Rose, J., (1999). "Three Queens, Two Wives, and A Goddess: Roles and Images of Women in Sasanian Iran", in Hambly, G.R.F. (Ed.), *Women in the Medieval Islamic World*. St. Martin's Press, New York: 29-54.

Rubin, Z. (1995). "The Reforms of Khusro Anushirwan", *Byzantine and Early Islamic Near East*, 3: 227-297.

Rubin, Z. (2005). "Ibn al-Muqaffa and the account of Sasanian history in the Arabic Codex Sprenger 30", *Jerusalem Studies in Arabic and Islam*, 30.

Šahrestānihā ī Ērānšahr (1931). *The Provincial Capitals of Iranshahr*, translated by J. Markwart, ed. by G. Messina. Rome.

Sarfaraz, A.A. (1970). "Bishāpūr", *Iran* 8: 178.

Sauer E. et al. (2013). *Persia's Imperial Power in Late Antiquity: The Great Wall of Gorgan and the Frontier Landscapes of Sasanian Iran* (Oxford and New York, 2013)

Schafer, E.H., (1951). "Iranian Merchants in T'ang Dynasty Tales", *University of California Publications in Semitic Philology*, vol. II: 403-422.

Schindel, N. (2004). *Sylloge Nummorum Sasanidarum, 3: Shapur II–Kawad I/2. Regierung*. Vienna: Verlag der Österreichische Akademie der Wissenschaften.

Schipmann, K. (1990). *Grundzüge der Geschichte des sasanidischen Reiches*. Darmstadt: Wissenschaftliche Buchgesellschaft.

Schippmann, K. (1971). *Die iranische Feuerheiligtümer*. Berlin.

Schmidt, E.F. (1937). *Exacavations at Tepe Hissar (Damghan)*. Philadelphia.

Schmidt, E.F. (1939). *The Treasury of Persepolis and Other Discoveries in the Homeland of the Achaemenians*. Chicago.

Schmitt, R. (1977). "Konigtum in Alten Iran", *Saeculum* 28: 384-395.

Schmitt, R. (1997). "Onomastica Iranica Symmicta", in Ambrosini, R., Bologna, M.P., Motta, F. and Orlandi, C. (eds.), *Scribthair a ainm nogaim. ScrWi in memoria di E. Campanile*, Pisa: 921-927.

Schwartz, M. (1985). "The Avestan World View", *CHI*, Vol. 2: The Median and Achaemenian Periods. Cambridge: 640-663.

Sears, S., (1988). "Sasanian-style Drahms from the Muslim Conquest of Sijistan", *Oriental Numismatic Society*, vol. 112: 7-8.

Senior, R.C., (1993). "Xusro II or Xusro IV?", *Oriental Numismatic Society*, vol. 135.

Shahbazi, A. S. (1980). "An Achaemenid Symbol II. Farnah (God-given) Fortune symbolized", *AMI* N. F., 13: 119- 147.

Shahbazi, A. S. (1983). "Darius' haft kišvar", in Koch, H. & MacKenzie, D.N. (eds.), *Kunst, Kultur und Geschichte der Achämenidenzeit und ihr Fortleben*. Berlin: 239- 246.

Shahbazi, A. S. (1990). "On the Xwaday-namag", *Papers in Honor of Professor Ehsan Yarshater*, *Acta Iranica*, 30, Leiden.

Shahbazi, A. S. (1990a). "Early Persians Interest in History", *Bulletin of the Asia Institute*, 4.

Shahbazi, A. S. (1994). "Persepolis and the Avesta", *AMI* N. F., 27: 85- 90.

Shahbazi, A. S. (1998). "Studies in Sasanian Prosopography III. Barm-I Dilak: Symbolism of Offering Flowers", in Sarkhosh Curtis, V., Hillenbarnd, R. & Rogers, J.M. (Eds.), *The Art and Archaeology of Ancient Persia: New Light on the Parthian and Sasanian Empires*. I.B. Tauris: 58.

Shahbazi, A. S. (2001). "Early Sasanians' claim to Achaemenid heritage", *Name-ye Iran-e Bastann, The International Journal of Ancient Iranian Studies* Ill: 61-74

Shahbazi, A. S. (2002). "Gondē šāpur i. the city", *Encyclopaedia Iranica*, online.

Shahbazi, A. S. (2003). "The Horse that Killed Yazdegerd", in K. Eslami and D. Daryaee (Eds.), *Festschrift Hans Peter Schmidt*: 355–361. Costa Mesa: Mazda.

Shahbazi, A. S. (2005). "Sasanian Dynasty", *Encyclopaedia Iranica* (online). Accessed June 8, 2015, at http:// www.iranicaonline.org /articles/ sasanian-dynasty.

Shai, S. (2014). *The Iranian Talmud: Reading the Bavli in its Sasanian Context*. Philadelphia: University of Pennsylvania Press.

Shaked, S. (1990). "Administrative functions of priests in the Sasanian period", *Proceedings of the First European Conference Iranian Studies*, Magnes Press: 261-73.

Shaki, M. (1981). "The Dēnkard account of the history of the Zoroastrian scriptures", *Archiv Orientalni*, 49: 114-25.

Shayegan, R.M. (1998). "The evolution of the concept of xwaday "god"", *Acta Orientalia Academiae Scientiarum Hungaricae* 51, 1-2: 31-54.

Sims-Williams, N. (1989). "Baga iii. The use of Baga in Names", *Encyclopaedia Iranica* III: 405-406.

Simpson, St.J. (2000). "Mesopotamia in the Sasanian period: settlement patterns, arts and crafts", in Curtis, ed.: 57 - 66.

Skjærvø, O.P. (1985). "Thematic and Linguistic Parallels in the Achaemenian and Sassanian Inscriptions", *Papers in honour of Professor Mary Boyce*. Leiden: 593- 603.

Skjærvø, P. O. (1994). "Hymnic Composition in the Avesta", *Die Sprache*, 136.

Skjærvø, P. O. (1997). "The joy of the cup: a pre-Sasanian Middle Persian inscription on a silver bowl", *BAI* II: 93-104.

Skjærvø, P. O. (2003). "Paleography", in Alram, M. and Gyselen, R. (eds.), *Sylloge Nummorum Sqsanidarum Paris - Berlin - Wien, Bd I, Ardashir I – Shapur I*, Verlag der Osterreichischen Akademie der Wissenschaften, Vienna.

Soudavar, A. (2003). *The Aura of Kings. Legitimacy and Divine Sanction inIranian Kingship*, (Bibliotheca Iranica, Intellectual Tradition Series, No.10), Costa Mesa.

Soudavar, A. (2005). *The Aura of Kings: Legitimacy and Divine Sanction in Iranian Kingship*, Mazda Publishers.

Soudavar, A. (2009). "The vocabulary and syntax of iconography in Sasanian Iran", *Iranica Antiqua*, XLIV.

Soudavar, A. (2010). "ii. Iconograohy of Farr(ah)/ X^{v}arənah", *Encyclopædia Iranica*, ed. E. Yarsharer.

Stein, M.A. (1916). "A third journey of exploration in Central Asia, 1913 - 16", *GJ* 48: 193 - 225.

Tabari, M. b. Jarir. (1999). *The Sāsānids, the Byzantines, the Lakmids, and Yemen: History of al-Tabari*, Volume V, trans. C. E. Bosworth. Albany: State University of New York Press.

Tafazzoli, A. (1364). *Mēnō-ye Khrad*, Tehran.

Tafazzoli, A. (1983). "Adurbād Mahrspandān", *Encyclopaedia Iranica*, ed. E. Yarshater.

Tārīkh-nāme-ye Tabarī (2004). A 963 AD Persian Translation attributed to Bal'amī, ed. M. Roshan, vol. 2, Soroush Press.

Tha'alibī, (1990). *Ghorar Akhbar al-muluk al-fars wa siyaruhum*, H. Zotenberg (ed.), Translated by M.A. Faza'ell, Tehran: Noghreh Publishers.

Thomson, R. (1992). "Armenian Literary Culture through the Eleventh Century", *Armenian People from Ancient to Modern Times*, ed. R. G. Hovannisian, vol. 1, New York: Palgrave.

Thomson, R. W. (1996). *Rewriting Caucasian History; The Medieval Armenian Adaptation of the Georgian Chronicles*, Oxford.

Trinkaus, K.M. (1986). "Pottery from the Damghan plain, Iran: chronology and variability from the Parthian to the early Islamic periods", *Stlr* 15: 23 - 88.

Tyler-Smith, S. (2000). "Coinage in the Name of Yazdgerd III (AD 632-65!) and the Arab Conquest of Iran", *The Numismatic Chronicle*, vol. 160.

Vallat, F. (2002). "Suse", *DB* 73 - 74: 361 - 651.

Vanden Berghe, L. (1961). "Récentes découvertes de monuments sassanides dans le Fars", *IrAnt* 1: 161 - 198.

Vanden Berghe, L. (1965). "Nouvelles découvertes de monuments du feu d'époque sassanide", *IrAnt* 5: 128 - 147.

Vanden Berghe, L. (1983). *Reliefs rupestres de l'Iran ancien*. Brussels.

Vanden Berghe, L. (1984). "Le Chahār Tāq de Qanāt - i Bāgh (Fārs) et l'inventaire des Chahār Tāqs en Irān", *IrAnt* 19: 201 - 225.

Venetis, E, (2004). "The Sassanid Occupation of Egypt (7th Cent. A.D.) According to Some Pahlavi Papyri Abstracts", *Greco- Arabica* 9-10: 403 - 412.

Watelin, C.L. (1964). "The Sasanian buildings near Kish", in Pope, ed.: 584 - 592.

Wenke, R.J. (1975 - 1976). "Imperial investments and agricultural developments in Parthian and Sasanian Khuzestan: 150 BC to AD 160", *Mesopotamia* 10 - 11: 31 - 157.

Wenke, R.J. (1987). "Western Iran in the Partho - Sasanian period: the imperial transformation", in Hole, ed.: 251 - 282.

Whitcomb, D. (1979). "The city of Istakhr and the Marvdasht plain", in Anonymous, ed.: 363 - 370.

Widengren, G. (1959). "The sacral kingship in Iran", *La Regalità sacra*, Leiden: 242 - 257.

Wiesehöfer, J. (1994). *Die "dunklen Jahrhunderte" der Persis. Untersuchungen zu Geschichte und Kultur van Fars in frühhellenistischer Zeit* (330-140 v. Chr.), Zetemata 90, Munich,

Wiesehöfer, J. (1996). ""King of kings" and "Philhellen": Kingship in Arsacid Iran", in Bilde, P., Engberg-Pedersen, T., Hanestad, L. and Zahle, J. (eds.), *Aspects of Hellenistic Kingship*, Aarhus: 55 - 66.

Wiesehöfer, J. (2007). "Fars under Seleucid and Parthian rule", in Curtis, V.S. & Stewart, S. (eds.), *The Age of the Parthians. The Idea of Iran*, London and NewYork, vol. II: 37- 49.

Williams Jackson, A.V. (1906). *Persia Past and Present*. New York.

Wīzīdagīhā ī Zādspram (1993). Anthologie de Zādspram, ed. and trans. By Ph. Gignoux and A. Tafazzolī, Paris.

Wolf, E. R. (2010). *Europe and the People Without History*. Berkeley: UC Press.

Wolski, J. (1990). "Le titre de "rai des rois" dans l'ideologie monarchique des arsacides", *From Alexander the Great to Kal Tegin: Studies in Bactrian, Pahlavi, Sanskrit, Arabic, Aramaic, Armenian, Chinese, Turk, Greek, and Latin sources for the history of pre-Islamic Central Asia*, Budapest: 11-18.

Yāqūt, (1866-1873). *Mu'djam al-buldān* [Jacut's Geographisches Wörterbuch]. Bände I-VI. Ed. F. Wüstenfeld, Leipzig.

Yarshater, E. (1987). "Iranian national history", *The Cambridge History of Iran*, 3(1): 359 - 477.

Yarshater, E. (2009). "Re-emergence of Iranian Identity after Conversion to Islam", *The Idea of Iran, The Rise of Islam*, edited by V. S. Curtis and S. Stewart, 1-9. London: I. B. Tauris.

Zakeri, M. (2011). "Qawādiyān (Kawādiyān) Balkhī-Istakhri Atlas and Its Middle Persian Ancestry", *Cahier de Studia Iranica* 45: 213 -224.

Zarrinkub, A.H., (1975). "The Arab Conquest of Iran and Its Aftermath", *The Cambridge History of Iran*, R.N. Frye (ed.), vol. 4, Cambridge: Cambridge University Press: 1 - 56.

www.tabarestan.info

نمایه

www.tabarestan.info تبرستان

آبان‌یشت ۴۹، ۶۱
آتش بهرام ۳۰، ۷۰
آتشکده ۴۰، ۵۵، ۶۸، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۴۰-۱۴۱، ۱۴۵-۱۴۶، ۱۶۶
آدامز، رابرت ۱۲۱، ۱۳۷-۱۳۸
آذرباد مهرسپندان ۵۵، ۵۹-۶۰
آذرمیدخت ۷۴، ۷۹، ۸۲، ۸۴، ۱۱۹، ۱۵۷-۱۶۲، ۱۶۴، ۱۷۲
آرتشات ۳۱
آرش ۲۹
آسیای صغیر ۱۹
آگاثیاس ۴۹
آمودریا ۲۹، ۳۰-۳۱، ۳۷
آمیانوس ۴۰
آناتولی ۹، ۱۹، ۷۲، ۱۱۸، ۱۶۳
آناهیتا ۳۸، ۴۰، ۴۷، ۴۹-۵۰، ۵۳، ۱۰۷، ۱۱۶، ۱۴۵
ابن مقفع ۵۹، ۹۷
ابن‌بلخی ۷۵، ۸۰، ۱۲۸
ابوریحان ۲۵، ۲۹
اردشیر ۷۴، ۷۷، ۷۹، ۱۱۱، ۱۱۸
اردشیر خوره ۸۵، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۶۸
اردشیر دوم هخامنشی ۴۹
اردشیر یکم ۴۲-۴۳، ۴۸-۵۰، ۵۲-۵۶، ۶۹، ۸۵، ۹۷، ۱۰۲، ۱۰۷-۱۰۸، ۱۱۷، ۱۲۶-۱۳۰، ۱۵۵
اردوان ۴۸
اردوان چهارم ۱۰۷
ارمنستان ۳۲-۳۳، ۶۳، ۷۲-۷۳، ۱۰۱، ۱۰۸-۱۱۳، ۱۵۴
استخر ۸۵، ۱۰۷، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۶۷، ۱۶۹
اسکندر ۱۸-۱۹، ۴۳، ۵۳، ۵۸، ۶۱، ۶۸، ۹۲
اشکانیان ۳۱، ۴۳-۴۴، ۶۱، ۶۴، ۱۰۷-۱۰۸، ۱۱۶، ۱۶۴، نیز ← پارتیان
افراسیاب ۲۹، ۶۷-۶۸
اوراسیا ۳۰، ۳۶، ۷۳، ۱۰۱
اورشلیم ۷۲
اهریمن ۵۸، ۶۷، ۵۱
اهورامزدا ۴۵، ۴۷، ۵۸
ایرج ۶۴-۶۵، ۶۷
ایشتر ۳۸، ۴۹
ایوان کرخه ۱۲۲، ۱۳۴، ۱۳۷-۱۳۸، ۱۴۰
بابک ۴۸-۴۹، ۱۰۷
براون، پیتر ۱۰۰، ۱۰۶
بلاش ۶۱، ۱۰۸، ۱۱۴

بلخ ۲۹-۳۰
بلعمی ۲۹، ۷۴-۷۵، ۱۵۹
بندهشن ۲۰-۲۱، ۳۶-۳۷، ۵۱، ۶۰، ۶۶، ۶۹
بوران ۷۵، ۷۸-۷۹، ۸۰-۸۴، ۱۱۹، ۱۵۸-۱۵۹، ۱۶۲
بهرام ۷۰، ۷۲، ۱۰۹، ۱۱۱-۱۱۲، ۱۱۷، ۱۴۶، ۱۵۰، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۷۲
بیشاپور ۸۵، ۱۰۸، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۳۲-۱۳۵، ۱۵۱-۱۵۰، ۱۶۷
پاتس، دنیل ۴۷
پارتیان ۴۸-۴۹، ۵۶، ۱۲۴، ۱۳۹، نیز ← اشکانیان
پاناینو، آنتونیو ۴۱، ۴۷، ۵۱، ۵۳-۵۴، ۱۵۸
پروکپیوس ۱۱۵
پلوتارخ ۴۹
پورشریعتی، پروانه ۷۱، ۷۹، ۹۸، ۱۶۰
پیروز ۶۹، ۷۴، ۷۹-۸۰، ۱۱۴، ۱۴۰، ۱۴۸، ۱۶۳، ۱۷۲-۱۷۱
تاریخ وختنگ شاه ۲۳
تخت سلیمان ۱۴۰-۱۴۴، ۱۵۴
تخت‌جمشید ۳۸، ۱۲۶، ۱۵۰
ترکان ۱۹، ۲۵، ۳۴، ۶۵، ۱۱۵
تنسر ۵۰
تنگه هرمز ۱۲۵
توران ۲۰-۲۱، ۲۹-۳۰، ۳۲، ۶۴-۶۵
تیسفون ۳۰، ۳۸، ۷۴، ۷۷-۷۸، ۸۰-۸۱، ۹۷-۹۸، ۱۱۹، ۱۲۱-۱۲۲، ۱۲۹-۱۳۲، ۱۵۱، ۱۶۰
ثعالبی ۲۹، ۷۴، ۷۷، ۱۶۶
جاماسب ۱۱۵
جمشید ۱۷
جندی‌شاپور ۱۲۲، ۱۳۴-۱۳۵، ۱۳۷-۱۳۸، ۱۴۰
جیحون ۷، ۲۰، ۲۶، ۳۰، ۳۸، ۹۷-۹۸، ۱۰۶
چین ۲۶، ۴۶، ۱۱۹، ۱۳۲، ۱۶۶، ۱۷۱-۱۷۲
حبشه ۲۳، ۱۰۱
حیره ۳۵، ۱۲۱
خداینامه ۵۸-۶۰، ۶۳-۶۴، ۶۶، ۱۱۶
خراسان ۲۲، ۶۹-۷۰، ۸۲، ۸۴، ۹۷، ۱۰۸، ۱۴۴، ۱۶۶، ۱۷۰
خسرو ۶۲، ۱۱۲، ۱۲۰
خسرو اول ۲۲، ۲۴، ۳۴، ۴۲، ۵۰، ۵۸-۵۹، ۶۹، ۸۳، ۹۷، ۹۹، ۱۰۳، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۳۱، ۱۵۱
خسرو چهارم ۸۰-۸۱، ۱۶۷
خسرو دوم ۲۲-۲۳، ۴۲، ۷۱-۷۷، ۸۷، ۱۱۷-۱۱۹، ۱۳۹، ۱۴۳، ۱۵۰، ۱۵۶، ۱۵۸-۱۵۹، ۱۶۱-۱۶۴
خسرو سوم ۷۹-۸۱، ۸۴، ۱۱۹
خسرو و ریدک ۳۱
خندق شاپور ۳۴-۳۵
خوزستان ۳۲، ۸۱-۸۲، ۱۳۴، ۱۵۲، ۱۷۰
خونیرث ۱۴-۱۵، ۱۷، ۱۹-۲۱، ۲۴، ۲۶، ۳۷
داراب ۱۴۵، ۱۵۲
دارابگرد ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۵۰، ۱۶۹
داریوش ۱۶-۱۷، ۴۵، ۵۲، ۵۷، ۶۱
دجله ۱۲۹-۱۳
دربند ۳۳-۳۴، ۳۹

www.tabarestan.info تبرستان

دوشن‌گیمن، ژاک ۵۱
دیوار تازیان ۳۹
دیوار تمیشه ۳۳، ۳۹
دیوار گرگان ۳۳، ۳۹، ۱۴۷
رام‌هرمزد ۸۵
راولینسن، جرج ۹۱-۹۵
راولینسن، هنری ۱۴۱
ریو رادشیر ۸۵
ریواردشیر ۸۵، ۱۶۷
زامیادیشت ۱۶، ۲۴، ۶۶
زرتشت ۱۴-۱۵، ۳۸
زرتشتی ۱۹، ۲۱، ۳۶، ۴۰، ۴۲، ۴۴-۴۵، ۵۴-۵۶، ۵۸- ۶۸، ۷۰، ۹۹، ۱۰۳، ۱۰۹، ۱۱۳-۱۱۴، ۱۵۸، ۱۶۶، ۱۷۲
زندان سلیمان ۴۷
ژینیو، فیلیپ ۹۴، ۱۵۸
سبئوس ۵۸، ۷۴، ۷۷-۷۸، ۸۰
سد اسکندر ← دیوار گرگان
سلوکیان ۳۸، ۴۷، ۵۳، ۱۲۹
سوریه ۹، ۲۱، ۳۰، ۷۲-۷۳، ۱۰۸، ۱۱۸، ۱۶۳
سیستان ۳۲، ۳۸، ۴۰، ۶۸، ۸۵، ۱۰۸، ۱۱۹، ۱۶۳، ۱۶۶-۱۶۵، ۱۶۸، ۱۷۳
شاپور اول ۲۰، ۳۲-۳۵، ۳۷، ۴۸، ۵۳، ۱۰۷- ۱۰۹، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۹- ۱۵۰
شاپور هرمزان ۶۹
شاپورشهبازی، علیرضا ۱۶-۱۷، ۱۵۷-۱۵۸
شاپورگان ۱۰۹
شاهنامه ۲۵، ۳۱، ۶۵
شاهین ۷۲، ۱۱۸، ۱۶۳
شوش ۸۱، ۱۲۲-۱۲۳، ۱۳۴، ۱۳۸-۱۴۰، ۱۵۲
شوشتر ۱۲۲، ۱۳۴-۱۳۴
شهربراز ۷۲، ۷۴، ۱۱۸، ۱۶۳
شهرستان‌های ایرانشهر ۷، ۲۲
شیپمان، کلاوس ۹۵، ۱۴۸
شیراز ۸۵، ۱۲۵، ۱۵۰، ۱۶۱، ۱۶۷
ضحاک ۶۷
طاق بستان ۱۱۱، ۱۵۰
طبری ۲۳، ۳۴، ۷۴، ۹۴، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۳۱، ۱۵۹، ۱۶۴
عربستان ۲۲، ۳۲-۳۳، ۹۸، ۱۰۱، ۱۰۴
عمان ۲۱-۲۲، ۳۲-۳۳، ۱۵۳
فارسنامه ۷۵
فرات ۷، ۲۹-۳۱، ۳۵، ۵۵، ۹۷-۹۸، ۱۰۶
فرترکا ۴۷، ۵۳، ۵۶
فرخ هرمزد ۸۱، ۸۴، ۱۵۹-۱۶۲، ۱۶۴
فریدون ۵۹، ۶۷
فلسطین ۷۲، ۱۱۸، ۱۶۳
فیروزآباد ۱۲۲، ۱۲۶-۱۲۹، ۱۳۲-۱۳۳، ۱۵۰
فیلیپ عرب ۱۰۸
قباد ۲۲، ۳۰، ۳۴، ۶۲، ۶۷، ۶۹، ۷۴-۷۸، ۸۶، ۹۸، ۱۱۴، ۱۱۸- ۱۱۹، ۱۳۹، ۱۵۹، ۱۶۳، ۱۶۹
قسطنطنیه ۲۲، ۱۱۸
قصر ابونصر ۱۲۵، ۱۵۲، ۱۵۴
قصر شیرین ۱۲۲
قفقاز ۷، ۳۲، ۳۴، ۱۰۴، ۱۱۴
قلعه ضحاک ۱۴۷-۱۴۸

www.tabarestan.info تبرستان

کارنامهٔاردشیربابکان ۶۴، ۱۲۸
کالینیکوم ۳۱
کرتیر ۲۱، ۴۵، ۱۰۹
کرون، پاتریشیا ۹۴، ۹۸
کریستن‌سن، آرتور ۹۳، ۹۵
کعبهٔ زرتشت ۲۰، ۳۲، ۴۰، ۴۷، ۱۰۸
کمبوجیه ۲۳
کیانی، محمدیوسف ۱۴۸
کیان‌یشت ← زامیادیشت
کیخسرو ۶۸
کیومرث ۵۱، ۶۷
گاهان ۱۵
گرجستان ۳۲-۳۳، ۱۱۰، ۱۱۴
گرگان ۲۱، ۳۲-۳۳، ۱۴۷، ۱۴۹
گرم-کرمان ۸۵
گواشیر ۸۵
گوردیانوس ۱۰۸
گیرشمن، رومن ۱۳۷
مادیان هزار دادستان ۱۱۶
مدینه ۲۲
مزدک ۶۹، ۹۸، ۱۱۵
مصر ۱۷، ۲۱-۲۵، ۷۲-۷۴، ۱۱۸، ۱۶۳
مکه ۲۲، ۹۸
ملک مشیری، ایرج ۱۶۱-۱۶۲
منوچهر ۶۷
موریس ۷۸، ۱۱۷-۱۱۸
مهر خسرو ۸۴
مهرنرسه ۱۱۳
مهریشت ۱۴، ۱۶، ۳۶
میترا ۱۴-۱۵، ۴۷، ۵۳
میشان ۸۵
مینوی خرد ۲۰
نرسه ۱۰۹-۱۱۰
نرمشیر ۸۵
نصیبین ۳۱، ۱۰۹، ۱۱۱
نقش رستم ۲۸، ۱۳۲، ۱۴۹، ۱۵۰
نیولی، گراردو ۳۱، ۴۱، ۱۵۴
وابریانوس ۱۰۸، ۱۳۳
وختنگ ۳۳، نیز ← تاریخ وختنگ شاه
وه‌اردشیر ۱۲۴، ۱۳۰
وه‌اندوگ‌شاپور ۱۲۴
وه‌مهرشاپور ۱۴۵
ویشتاسب ۵۲، ۶۲
هپتالیان ۳۳، ۱۱۴-۱۱۵، ۱۱۷
هراکلیوس ۷۸، ۱۱۸، ۱۶۳
هرمزد (/ اورمزد) ۴۵، ۵۳، ۶۸، ۷۰
هرمزد (شاه) ۷۴، ۷۹، ۸۱، ۸۴، ۱۰۹-۱۱۰، ۱۱۴، ۱۱۶- ۱۱۷، ۱۶۱
هرودوت ۱۸، ۲۳، ۴۰
هنینگ، والتر برونو ۱۰۴
یادگار زریران ۱۱۶
یاقوت ۳۴-۳۵
یزدگرد ۶۹، ۷۴-۷۶، ۷۹، ۸۴-۸۷، ۹۹، ۱۱۲-۱۱۴، ۱۱۹، ۱۶۰، ۱۶۳- ۱۷۰، ۱۷۳
الیشه ۱۱۳
یمن ۲۲
یوستیانوس ۱۱۵، ۱۳۱
یوشع ۱۱۴
یولیانوس ۱۱۰

www.tabarestan.info تبرستان

فروهر

کتابی که پیش رو دارید مجموعه مقالاتی است که من در مجلات اروپایی و آمریکایی در دو دههٔ گذشته دربارهٔ ایران ساسانی به چاپ رسانیده‌ام. از زمانی‌که بر روی متن پهلوی (فارسی میانه) *شهرستان‌های ایرانشهر* کار می‌کردم، به ایدهٔ شکل‌گیری مبحث ایرانشهر و اهمیت آن پرداخته‌ام. ایرانشهر نه تنها بُعد سیاسی بلکه بُعد فرهنگی نیز دارد که ساخته و پرداختهٔ دوران شاهنشاهی ساسانی مابین قرون سوم و هفتم میلادی است. به نظر من فرهنگ ایرانشهری از آمو دریا (جیحون) تا رود فرات جریان داشته و جلوه کرده است. این فرهنگ شامل تاریخ، ادبیات و رسم و رسومی است که تا امروزه در این مناطق همچنان وجود دارد و در قفقاز نیز می‌توان ردپای آن را یافت. قسمت دیگر این کتاب دربارهٔ تاریخ سیاسی و نکاتی دربارهٔ شاهنشاهی ساسانی و همچنین مطالعهٔ تاریخ‌نگاری حکومتی است که شناخت آن را مطالعات اسلام‌شناسی و روم شناسی روشن ساخته‌اند.

تورج دریایی، بهمن ۱۳۹۷

قیمت: ۳۰۰/۰۰۰ ریال